

شُرُوطُ الْإِسْلَامِ

مؤلف: الشيخ عبدالمنعم مصطفى حلیمه

(ابوبصیر)

مترجم: قاسم احمدی

بسم الله الرحمن الرحيم

شروط لأله الا الله

مؤلف:

الشيخ عبدالمنعم مصطفى حليمه

«ابوبصير»

مترجم:

قاسم احمدي



www.tammkeen.com

www.tammkeen.net

بسم الله الرحمن الرحيم

پیش گفتار:

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ، نَحْمَدُهُ، وَنَسْتَعِينُهُ، وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا، وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٢٠٠﴾﴾ [ال

عمران: ١٠٢]

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿١﴾﴾ [النساء: ١]

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيداً ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً ﴿٧١﴾﴾ [الأحزاب: ٧٠-٧١]

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ أَصْدَقَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ، وَخَيْرُ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ، وَشَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا وَكُلُّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ، وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ، وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ.^١

و بعد: به تحقیق، شریف‌ترین و گرامی‌ترین و بزرگترین کلمه‌ای که خداوند بلند مرتبه از زمان آدم علیه السلام تا روزگار پیامبر ما، محمد، بر انبیاء و رسولانش وحی نموده، کلمه‌ی توحید (لااله الاالله) است. و بزرگترین کلمه‌ای که انسان از زمان آفرینش آدم علیه السلام تا روزگار ما و نیز تا هنگامیکه قیامت برپا می‌گردد با آن به سخن پرداخته، همان کلمه‌ی توحید (لااله الاالله) است.

و برترین ورد و ذکر (در نزد خداوند).... «لااله الاالله» است.

^١ - به مقدمه‌ی عربی فوق (خطبة الحاجة) گفته می‌شود که پیامبر خدا خطبه‌ها، نصایح و اندرزهایشان را با آن آغاز می‌کرد. شیخ ناصرالدین آل‌بانی کتابچه‌ی مفیدی در این باره نوشته است که در صورت تمایل می‌توانید به آن مراجعه نمایید. (مترجم)

و به سبب بزرگ داشت همین کلمه است که خداوند مخلوقات را آفرید، پیامبران را روانه نمود و کتابهای آسمانی را نازل فرمود...! و به خاطر منزلت همین کلمه است که بهشت (برای مومنان) زینت داده شده و آتش جهنم (برای تعذیب کافران) قرمز و سیاه گردید.... و به سبب بزرگداشت همین کلمه است که خداوند بلند مرتبه، جهاد و قتال و پیکار را فرض نمود و صلح و جنگ و تولی و تبری را بنا نهاد و در این راه کاروانهای جهاد و آزادی (برای رهایی و نجات دادن انسانها از بردگی به بندگی پروردگار) به حرکت درآوردند و هر (چیز) قیمتی و گرانبهائی (از قبیل: جان و خون و مال) در راه اعلاى این کلمه، آزاد و ارزان شد...!

«لااله الاالله» سرانجام همه‌ی اهداف است و هیچ هدف یا مصلحتی نه تنها بر آن برتری نمی‌یابد بلکه توان همسانی و برابری با آن را هم ندارد.... کلمه‌ی «لااله الاالله» در این دنیا، جان‌گوینده‌اش را محفوظ و صیانت می‌کند و اشتباهات و لغزشهای او را تخفیف می‌دهد و به هنگام ورود شبها، شمشیر را از روی سرش کنار می‌نهد (و مانع هلاک شدن وی می‌شود)!

بر پایه و اساس همین کلمه‌ی «لااله الاالله» است که مردمان به بهشت یا دوزخ وارد می‌شوند.... هرکس از روی صدق و اخلاص آن را ادا کند، وارد بهشت می‌شود و هرکس حق آن را (به گونه‌ای شایسته) به جا نیاورد و با آن به مخالفت برخیزد و به آن پشت نماید، وارد جهنم می‌شود و عذاب دوزخ بر وی تحقق می‌یابد.

کلمه‌ی «لااله الاالله» تنها کلمه‌ای است که برای صاحب (و گوینده‌اش) سودمند است؛ هرچند کردار زشت و بد زیادی هم غیر از شرک مرتکب شده باشد. و غیر از این کلمه، هیچ چیزی نمی‌تواند به انسان نفعی برساند؛ اگر چه به اندازه‌ی گنجایش آسمانها و زمین هم، کار خیر و نیک انجام داده باشد....!

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که اگر با (آنچه) در آسمانها و زمین است وزن شود، بر همه‌ی آنها برتری می‌یابد و سنگین‌تر است.... همچنان که نوح علیه السلام در هنگام وفاتش به پسرش (اینگونه) وصیت نمود:

«آمُرُكَ بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ فَإِنَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعَ، لَوْ وُضِعَتْ فِي كِفَّةٍ وَوُضِعَتْ
«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» فِي كِفَّةٍ لَرَجَحَتْ بِهِنَّ، وَلَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعَ كُنَّ حَلَقَةً مُبْهَمَةً
لَقَصَمْتُهُنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ....»^۱

«به تو امر می‌کنم که (واجبات) «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را به جا آوری؛ چون اگر آسمانهای هفتگانه و زمین‌های هفتگانه در یک کفه‌ی ترازو قرار داده شوند و کلمه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» هم در کفه‌ی دیگر گذاشته شود، کفه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» وزین‌تر و سنگین‌تر خواهد بود و اگر آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه به مثابه‌ی حلقه‌ی ناپیدایی باشند، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» عامل جدایی بین آنهاست.»

و با وجود این، هیچ کلمه‌ای مثل کلمه‌ی توحید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در طول تاریخ و تا روزگار ما، به دگرگونی و تحریف و تاویل باطل و غلط دچار نشده است!!

و به تحقیق، فرقه‌های گمراه و اهل اهواء توانسته‌اند کلمه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را (در نزد بعضی ساده لوحان) از مفهوم اصلی و قرآنی آن منحرف نمایند....

در آغاز، لائیک‌های کافر و سپس گروههای منحرف تصوف و مرجئه^۲ و جهمیه^۱ و بعضی گروههای سلفی^۲ معاصر که خود را و علمشان را به عنوان سربازی در اختیار و

^۱ - صحیح الادب المفرد: ۴۲۶.

^۲ - مرجئه اسم فاعل از مصدر ارجاء می‌باشد و در لغت به دو معنی آمده است: ۱- به تاخیر انداختن و مهلت دادن ۲- امید دادن.. امام احمد بن حنبل رحمه الله علیه مرجئه را در اصطلاح اینچنین معرفی می‌کند: «اینان کسانی هستند که ادعا می‌کنند ایمان صرفاً اقرار زبانی است و مردمان در ایمان بر هم برتری ندارند و ایمان همه‌ی انسانها، فرشتگان و پیامبران صلوات الله علیهم یکسان است و ایمان زیاد و کم نمی‌شود و برای آن شروط و استثنائاتی قائل نیستند و می‌گویند: هرکس صرفاً به زبان اقرار ایمان کند و به آن هم عمل ننماید، حقیقتاً مومن است.» رابطه‌ی بین معنی لغوی اصل کلمه‌ی (المرجئه) و معنی اصطلاحی آن پوشیده نیست. بنابراین نامگذاری این فرقه به «مرجئه» براساس معنی اول لفظ ارجاء اینست که آنان با نسبت دادن اعمال (کبایر) به نیت و قصد،

حمایت فرمان روایان و پادشاهان ستمگر و مجرم قرار دادند، به این کار (منحرف کردن مفهوم کلمه‌ی «لا اله الا الله» در نزد عوامان ساده لوح) مبادرت ورزیدند.

این گروه‌های گمراه، با حيله و نیرنگ و تاویلات فاسد و باطلشان «لا اله الا الله» را از نشانه‌ها، معانی و اهداف آن تهی ساختند.... و صرفاً به حرف‌های خشک و بی روح که بر زبان جاری می‌شود و به صدای برخورد دانه‌های تسبیح در گوشه‌های مساجد بسنده نمودند؛ بدون آنکه گرمی و حرارت آن به دل‌ها برسد و تأثیری در واقع زندگی مردم و رفتارشان داشته باشد...!

با «لا اله الا الله» آن گونه که انتظار می‌رود تا به عنوان برنامه زندگی مردم و منهجی کامل برای تغییر اجتماع، از وضعیت ظلمانی شرک به روشنایی توحید و از ظلم و ستم جاهلیت به عدالت اسلام و از عبادت کردن مخلوق - خواه این مخلوق هرکس که باشد - به تنها عبادت نمودن خداوند بلند مرتبه قرار گیرد، معامله و برخورد نکردند.

حکم در مورد آنها را به تاخیر می‌اندازند. اما مرجئه‌ها به معنای دوم می‌گویند: «ارتکاب گناه با وجود ایمان ضرر ندارد، کما اینکه طاعت هم با وجود کفر فایده خواهد داشت و به گناهکار در گرفتن (بخشش) و ثواب خداوند امید می‌دهند.» [به نقل از کتاب، موقف اهل السنة و الجماعة من اهل الاهواء و البدع، تألیف دکتر ابراهیم بن عامر الرحیلی جلد اول ص ۱۵۲] «مترجم»

^۱ - جهیم؛ پیروان «جهیم بن صفوان» از اهالی ترمذ خراسان می‌باشند. بیشتر سخنان جهیم بن صفوان درباره‌ی خداوند بلند مرتبه می‌باشد. به گمان وی قران مخلوق است و خداوند - عزوجل - با موسی - علیه السلام - سخن نگفته است و عقیده دارد که خداوند سخن نمی‌گوید و دیده نمی‌شود و بر روی عرش نیست. این شخص در اصل آرای خود را از فردی به نام «جعد بن درهم» گرفته است که معتقد بود خداوند، ابراهیم - علیه السلام - را خلیل خود قرار نداده و با موسی - علیه السلام - سخن نگفته است (همان کتاب، ص ۱۵۳) «مترجم»

^۲ - سلفی یا سلفیه عنوانی برای «اهل السنة و الجماعة» است که به خاطر اتباعشان از منهج سلف صالح (صحابه، تابعین و تابع تابعین) به آنها اطلاق می‌شود. برای «اهل السنة و الجماعة» القاب و عناوین دیگری همانند «الفرقة الناجية» و «الطائفة المنصورة» ذکر شده است. اما باید دانست که مقصود شیخ عبد المنعم مصطفی حلیمه، سلفیه‌ی حقیقی نیست بلکه مراد ایشان کسانی است که خود را به دروغ سلفی می‌نامند، درحالی‌که با بسیاری از معتقدات اهل السنة و الجماعة، از جمله: تعریف ایمان، جهاد در راه خدا بدون وجود خلیفه، حکم تکفیر حاکمانی که به غیر ما انزل الله حکم می‌کنند و به مخالفت برخاسته‌اند و در نزد بسیاری به سلفی‌های لاجماعه شهرت دارند و اینان درحقیقت نه تنها سلفی نیستند بلکه مرجئه‌ای معاصر می‌باشند که سلفیه‌ی حقیقی از آنها اعلام برائت می‌کند. «مترجم»

اینان «لااله الا الله» را از حقیقت و حیات بخشی آن و هدفی که به خاطرش نازل شده است تهی نمودند.... و آنرا برای مردم، در حروفی خشک و تو خالی که آن هم صرفاً به هنگام ذکر یا تلاوت به عنوان تبرک بر زبان جاری شود به تصویر کشیدند، بدون آنکه در واقع زندگی و رفتارشان اندک تاثیری ایجاد کند.... درحالی که سزاوار نیست «لااله الا الله» چنین باشد.

(از جمله آرای باطل آنها این است:)

حتی برای یک بار هم که شده «لااله الا الله» را بر زبان بیاور - و سپس هر کاری را که خواستی انجام بده، اگر چه نسبت به گزاردن طاعت و فرمانبرداری (برای خداوند) هم، مثل حیوانی وحشی، درنده و سرکش باشی!!

یک بار «لااله الا الله» را بر زبان بیاور، در دنیا و آخرت از اهل نجات و ایمان خواهی بود، اگر چه هیچ عمل (نیکی) هم نداشته باشی و هیچ چیزی از ارکان و واجبات دین را هم به جا نیاورده باشی!!

یک بار «لااله الا الله» را بر زبان بیاور سپس هر معبود و بت و طاغوت گنہکاری را که خواستی پرستش کن ...!! مادام که یک بار «لااله الا الله» را در طول زندگی ات بر زبان برانی، از کفر و آتش جهنم در امان خواهی بود و اگر چه اعمال زشت زیادی هم داشته باشی، برتر از آن هستی که نسبت به (صحت) دین و ایمان تو تردید حاصل شود ...!!

(این گروه های منحرف) این چنین به مردم گفته و می گویند و به این ترتیب (و بر اساس این طرز تفکر) باعث از بین رفتن دین و عبادت و زندگی آنها می شوند و در نتیجه، مردم و حقیقت این دین (در عقیده) به وادی اختلاف و جدایی می افتند و به همین ترتیب تعداد زیادی از مردم به حکم تشویش مرجئه‌ی روزگار بر آنان می پندارند کار نیک و شایسته‌ای انجام می دهند ...! و به این منوال، بهره‌ی بسیاری از مردم، از دین و توحید همان است که کلمه توحید (لااله الا الله) را صرفاً در مناسبت‌های گوناگون و یا هرگاه از

آنان خواسته شود بر زبان آورند بدون آن که چیزی از معانی یا شروط و لوازم آنرا مراعات نمایند و یا چیزی از آن را در واقع زندگی و کردارشان به کار بندند.

و چون موضوع به این آسانی، پوک و پوچ و بی اهمیت تلقی گردید تلفظ کردن کلمه‌ی «لا اله الا الله» و پنهان نمودن آن برای همه‌ی مردم آسان شد. و از هرکس در خواست (تلفظ آن) می‌شد، بر زبان می‌آورد به این ترتیب، طاغوت‌های حاکم، کافران باطنی مذهب، لائیک‌ها، مشرکان بت پرست و کمونیست‌های ملحد همگی کلمه‌ی «لا اله الا الله» را بر زبان راندند، بلکه هیچ کافر و فاجری را نمی‌یابی، جز آن‌که کلمه‌ی «لا اله الا الله» را تلفظ می‌کند و هرگاه بین دو نفر فاجر درگیری روی می‌دهد، یکی از آنها از جهت خاتمه به نزاع و درگیری به دیگری می‌گوید: ای مرد! «لا اله الا الله» را بگو و کوتاه بیا!!!

مردم این گونه با توحید تعامل می‌کنند - غیر از کسی که خدا به او رحم کند - و «لا اله الا الله» این چنین (برای آنان) بیان شده است...! و اینها (کسانی هستند) که مرجئه‌ها و جهمیه‌ها - خداوند آنها را نابود کند - ایشان را مومن و مسلمان و از اهل بهشت می‌پندارند...! و (در نظر این مرجئه‌ها و جهمیه‌ها) هیچ کس حق ندارد در صحت ایمان و اسلام آن مردمان کندوکاو کند و یا اینکه برخی از آنان را تکفیر نمایند.... و هرکس چنین کاری را انجام دهد، او را به اهل خوارج و غلاة تکفیری نسبت می‌دهند...! این گروه‌های منحرف و گمراه (برای اثبات آرای پلیدشان) به برخی نصوص شرعی تکیه می‌کنند که (نه تنها) دلیلی به سود ایشان در آن یافت نمی‌شود، بلکه در حقیقت، خود این نصوص دلیلی علیه آنها است.

اینها آیات قرآن و احادیث رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - را در غیر جایگاه خود قرار می‌دهند و آیات قرآن را بدون توجه به شان نزول صحیحشان به کار می‌برند و آنها را با معانی و تاویل‌های فاسد و باطل، از دلالت‌های شرعی که خداوند - عزوجل - اراده فرموده است خارج می‌سازند...!

از جمله‌ی نصوصی که اینان با توجه به هوی و هوس و اندیشه‌های باطل خویش بر آن تکیه می‌کنند، حدیثی صحیح از رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - می‌باشد که می‌فرماید:

«مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ»

«هرکس «لا اله الا الله» را بر زبان آورد، وارد بهشت می‌شود.»

و می‌گویند: «از این حدیث، بهشتی بودن کسی که صرفاً کلمه‌ی «لا اله الا الله» را بر زبان براند اثبات می‌شود.»

اینان همچنین به حدیث صحیح البطاقة (کارت) استدلال می‌کنند که در آن رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ سَيَخْلَصُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي عَلَى رُءُوسِ الْخَلَائِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَنْشُرُ عَلَيْهِ تِسْعَةَ وَتِسْعِينَ سَجَلًا كُلُّ سَجَلٍ مِثْلُ مَدِّ الْبَصَرِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَتَنْكِرُ مِنْ هَذَا شَيْئًا؟ أَظْلَمَكَ كِتَابِي الْحَافِظُونَ؟ فَيَقُولُ: لَا يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: أَفَلَاكَ عُذْرٌ؟ فَيَقُولُ: لَا يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: بَلَى إِنَّ لَكَ عِنْدَنَا حَسَنَةً، فَإِنَّهُ لَا ظُلْمَ عَلَيْكَ الْيَوْمَ، فَتَخْرُجُ بِطَاقَةٍ فِيهَا: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، فَيَقُولُ: اخْضُرْ وَزُنْكَ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ مَا هَذِهِ الْبِطَاقَةُ مَعَ هَذِهِ السَّجَلَاتِ؟! فَقَالَ: إِنَّكَ لَا تَظْلَمُ، قَالَ: فَتَوَضَّعَ السَّجَلَاتُ فِي كَفِّهِ وَالْبِطَاقَةُ فِي كَفِّهِ، فَطَاشَتِ السَّجَلَاتُ وَثَقُلَتِ الْبِطَاقَةُ، فَلَا يَثْقُلُ مَعَ اسْمِ اللَّهِ شَيْءٌ»^۱

«همانا خداوند، مردی از امت مرا در روز قیامت در بین مردمان نجات می‌دهد. بنابراین نود و نه کارنامه‌ای اعمال و کردار وی را بر او می‌گشایند که درازی هر یک از کارنامه‌ها به اندازه‌ی دید چشم است. (پس از آن خداوند بلند مرتبه) می‌فرماید: آیا چیزی از محتوای این کارنامه‌ها را انکار می‌کنی؟ آیا فرشتگان کاتب ما به تو ظلم کرده‌اند؟ (آن مرد) پاسخ می‌دهد: خیر، ای پروردگار! پس (از آن خداوند بلند مرتبه) می‌فرماید: آیا عذری داری؟ (آن مرد) پاسخ می‌دهد: خیر، ای پروردگار! سپس (خداوند بلند مرتبه) می‌فرماید: یک کار نیک تو در نزد ماست و امروز هرگز به تو ظلم نمی‌شود. پس از آن،

^۱ - أخرجه الترمذی و ابن ماجه، صحیح سنن الترمذی: ۲۱۲۷

خداوند بلند مرتبه یک کارت را برای او بیرون می‌آورد که در آن نوشته شده است: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله» سپس (خداوند بلند مرتبه) می‌فرماید: برای وزن کردن آن حاضر باش! آن مرد می‌گوید: پروردگارا! این کارت در مقابل این همه کارنامه‌ی پر از گناه چه می‌شود؟!

خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: همانا به تو ظلم نمی‌شود. رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - می‌فرماید: همه‌ی (آن) کارنامه‌ها در یک کفه ترازو و آن کارت (به تنهایی) در کفه دیگر گذاشته می‌شود که در نتیجه، همه‌ی آن کارنامه‌ها بالا آمده و آن کارت از سنگینی به پایین می‌رود و هیچ چیزی در مقایسه با اسم خدا، سنگین نمی‌شود.

مرجئه‌های معاصر می‌گویند: «این حدیث دلیلی بر صحت مذهب و گفته‌ی ما و حجتی بر بطلان گفته‌ی مخالف ما در این موضوع است...!»

در پاسخ می‌گوییم: «همه‌ی اینها چنان چه بعدا برای خواننده روشن می‌شود نه تنها دلیلی برای (ادعای باطل) آنها محسوب نمی‌شود، بلکه حجتی (قاطع) علیه خود آنها است...!»

بنابراین قبل از پاسخ گفتن به این گونه شبهات و شبهه‌های دیگری که مرجئه‌ها و گروه‌های گمراه دیگر بین مردمان عوام و جهال منتشر کرده‌اند و قبل از ورود به مبحث شروط «لا اله الا الله» که چاره‌ای جز ادای کامل و تحقق آن نیست ناگزیرم برخی مقدمه‌های مهم و ضروری مثل مقدمه‌ای که در این بحث، پیش روی شما قرار گرفت یادآوری نمایم؛ چون برای خواننده لازم است جهت توضیح و درک بیشتر معانی - که پیوند زیادی با موضوع مورد بحث دارد - آنها را بداند و به آن آگاهی داشته باشد.

از خداوند بلند مرتبه، هدایت و توفیق و پذیرش (این اثر را) خواهانم به راستی او متعال و شنوا و نزدیک و پذیرنده‌ی دعاست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و علی آله و صحبه و سلم.

مقدمه‌های مهم و ضروری

مقدمه‌ی اول:

همانا (قضیه‌ی) صاحب نود و نه کارنامه‌ی پر از خطا و لغزش و گناه و هم چنین نصوص و دیگر نصوصی که دلالت بر ورود کسی به بهشت می‌کنند که اصلاً کار نیکی انجام نداده است برای حامل و صاحب این کارنامه‌های مملو از گناه و خطا - هر چند حجیم و زیاد هم باشد - لازم است از شائبه‌ی شرک و کفر اکبر خالی باشد؛ چون شرک خود به تنهایی عمل و کردار آدمی را به طور کلی از بین می‌برد، اگر چه نیکی‌های اعمال او آسمان و زمین را هم پر کرده باشد پس حال کسی که خیلی گنهکار باشد و هرگز کار نیکی انجام نداده باشد همانند صاحب کارنامه‌ها که در حدیث (البطاقه) ذکر شد، در صورت شائبه‌ی شرک در پرونده‌اش رفتن او به جهنم و ماندن در آن برای همیشه، سزاورتر است.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء:

[۱۱۶]

«بی گمان خداوند، شرک به خود را هرگز نمی‌بخشد؛ ولی گناهان جز آن را از هرکس که خود بخواهد می‌بخشاید.»

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ﴾ [المائدة: ۷۲]

«بی گمان هرکس شریکی برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است.»

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر: ۶۵]

(ای محمد - صلی الله علیه و سلم -) اگر مرتکب شرک شوی، عمل و کردارت نابود می‌شود و از زیان کاران خواهی بود.»

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الانعام: ۸۸]

(اگر برگزیدگان من) شرک می‌ورزیدند، هر آنچه می‌کردند هدر می‌رفت (و اعمال خیرشان ضایع می‌شد).»

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾ [الفرقان: ۲۳]
«ما به سراغ تمام اعمالی که (به ظاهر نیک بوده و در دنیا) آنان انجام داده‌اند می‌رویم و همه را چون ذرات غبار پراکنده در هوا می‌سازیم (و ایشان را از اجر و پاداش آن محروم می‌کنیم).»

و باز نصوص فراوان دیگری وجود دارند که بر هدر رفتن نفع یا سود حسنات یا نیکی‌هایی دلالت می‌کنند که همراه با شرک است

پس به تحقیق، توحید خالص و واقعی به صاحبش نفع می‌رساند؛ هر چند عمل زشت و بدی هم غیر از شرک داشته باشد. و همچنین شرک، نفع و سود را از صاحبش سلب می‌کند؛ هر چند عمل نیک و صالح (زیادی) هم داشته باشد و این قاعده از قواعد کلی ارزشمندی است که برای اثبات آن، دلایل زیادی در قرآن و سنت موجود است و (در این مورد) اختلافی (بین علما) وجود ندارد.^۱

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا ابْنِ آدَمَ! مَهْمَا مَا عَبْدْتَنِي وَرَجَوْتَنِي، وَلَمْ تُشْرِكْ بِي شَيْئًا، غَفَرْتُ لَكَ عَلَى مَا كَانَ مِنْكَ - أَيُّ مِنْ عَمَلٍ - وَإِنْ اسْتَقْبَلْتَنِي بِمِلْءِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ خَطِيئًا وَذُنُوبًا، اسْتَقْبَلْتُكَ بِمِلْءِهَا مِنَ الْمَغْفِرَةِ، وَأَغْفِرُ لَكَ وَلَا أُبَالِي»^۲

رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - فرمود: «خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ای آدمیزاد! هر اندازه مرا عبادت کنی و به (مغفرت) من امیدوار باشی و چیزی با من شریک قرار ندهی، هر گناه و عمل زشتی از تو سر زند می‌آمرزم و اگر با خطا و گناهانی به وسعت آسمان و زمین هم به نزد من بیایی، با مغفرت و بخششی به وسعت آسمان و زمین به استقبال تو می‌آیم و گناهانت را می‌بخشم و باکی هم ندارم.»

^۱ - توجه: این تعبیر میانه و صحیحی است؛ اما قول کسانی که می‌گویند: «ارتکاب گناه با وجود توحید یا ایمان، ضرری ندارد ...» گفته‌ی باطل و نادرستی است و از نظریه‌ها و مصطلحات اهل ارجاء می‌باشد.

^۲ - أخرجه الطبرانی، صحيح الجامع الصغير: ۴۳۴۱

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : «ثِنْتَانِ مُوجِبَتَانِ» قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْمُوجِبَتَانِ؟ فَقَالَ: «مَنْ مَاتَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ مَاتَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ النَّارَ» [رواه مسلم]

رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - فرمود: «دو امر واجب است» مردی پرسید: «ای رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - آن دو امر واجب چیست؟» فرمود: هرکس بمیرد و چیزی برای خدا شریک قائل نشده باشد، وارد بهشت می شود و هرکس بمیرد درحالی که چیزی شریک خدا قرار داده باشد، وارد آتش دوزخ می شود.»

عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: «قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ابْنُ جُدْعَانَ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَصِلُ الرَّحِمَ، وَيُطْعِمُ الْمَسْكِينِ، فَهَلْ ذَاكَ نَافِعُهُ؟ قَالَ: "لَا يَنْفَعُهُ، إِنَّهُ لَمْ يَقُلْ يَوْمًا: رَبِّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ"» [رواه مسلم]

از مادر مومنان، عایشه - رضی الله عنها - روایت است که فرمود: «گفتم: ای رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - ابن جدعان در زمان جاهلیت، صله‌ی رحم را به جا می آورد و تهیدستان و فقیران را طعام می داد. آیا (در روز قیامت) از این کارش نفعی به او رسانده می شود؟» فرمود: «به او نفعی نمی رسد؛ چون در طول عمرش روزی نگفته است: خدایا! در روز قیامت از گناهانم در گذر.»

امام نووی - رحمه الله علیه - در شرح خود بر صحیح مسلم در جلد ۱ صفحه‌ی ۲۱۷ می فرماید: «کسی که بر توحید بمیرد، هر چند گناهان زیادی هم داشته باشد، برای همیشه در جهنم باقی نمی ماند. همچنین اگر کسی بر آیین کفر بمیرد، هر چند اعمال و کردار نیک زیادی هم داشته باشد، به بهشت داخل نمی گردد. این چکیده‌ی عقیده و نظر و اجماع مذهب اهل حق (اهل سنت و جماعت) در این مساله می باشد.»

مقدمه‌ی دوم:

همانطور که اجتماع کفر و ایمان در ظاهر، غیر ممکن و یا رسیدن هر دو به یک صراط واحد محال است، همچنین قرار گرفتن (هم زمان) هر دوی آنها در یک قلب غیر ممکن است. پس هرگاه «کفر» در قلبی جای گیرد، ایمان به طور کلی از آن قلب خارج می‌شود و همچنین قرار گرفتن «ایمان» در قلبی امکان پذیر نیست مگر آنکه کفر یا شرک به طور کلی از آن بیرون رود.

كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: «لَا يَجْتَمِعُ الْإِيمَانُ وَالْكَفَرُ فِي قَلْبِ امْرِئٍ»
[السلسلة الصحيحة: ۱۰۵]

همانطور که رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - هم می‌فرماید: «ایمان و کفر با هم در قلب یک انسان جمع نمی‌شود».

از این حدیث در می‌یابیم کسی که ادعای وجود ایمان در قلبش را می‌کند و یا به گمانش مومن است، ولی در ظاهرش شرک بواح به چشم می‌خورد دروغ گو است...!

پس ظاهر، آئینه باطن و دلیل و نمود آن است و هریک از آن دو به گونه‌ای مثبت یا منفی بر دیگری تاثیر می‌گذارد و یا از آن تاثیر می‌پذیرد. همان گونه که در حدیث صحیح هم آمده است: «أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضَغَةً: إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ» [متفق علیه]

«آگاه باشید و بدانید که در وجود آدمی پاره گوشتی است که چنان چه اصلاح شود، همه وجود او اصلاح می‌شود و هرگاه تباه گردد، تمام وجودش تباه می‌گردد. بدانید آن (پاره گوشت) قلب است.»

طبق این قاعده: کسی که در ظاهرش کافر باشد، به طور قطع در باطن نیز کافر است و بالعکس کسی که در باطنش کافر باشد، در ظاهر نیز کافر است.^۱

^۱ - حتی کفر منافق به ناچار بر جوارح او ظاهر می‌شود و اگر هم کفرش را از دید مردم نهان کند، باز مستلزم عدم وجود کفر در او نیست؛ چون ناآگاهی به وجود چیزی، دلیل بر نبودن آن چیز نمی‌باشد برای همین است که منافق هرگاه با خود یا دوستان

اما این امکان هم وجود دارد که در قلبی، ایمان و معصیت یا ایمان و کفر اصغر و یا (ایمان) و شرک اصغر جمع شود و ایمان در این حالت به صاحبش سود می‌رساند و این (قضیه) واضح و بدیهی است و نیازی به استدلال ندارد.

و اطرافیان‌ش خلوت کند، کفرش را در ظاهر و باطن اعلان می‌کند و آن چه از کفر در وجودش نهان است، بدون اندک تردیدی اظهار می‌نماید.

اما (کافر) غیر منافق کسی است که در وضعیت نفاق به سر نمی‌برد بلکه کفر باطن خود را در برابر دیدگان عموم مردم، بر اعضای وجودش آشکار می‌کند و نهان کاری در او به چشم نمی‌خورد.

مقدمه‌ی سوم:

بدان که جز مومنان موحد، کسی داخل بهشت نمی‌شود هر چند گفته شده است بعضی از گناهکاران وارد بهشت می‌شوند؛ اما (باید دانست که) گناهانشان، آنها را از جمع مومنان موحدی که شروط توحید را به طور کامل به جای آورده‌اند، خارج نکرده است و انسان، موحد نمی‌شود تا وقتی که شرک اکبر به طور مطلق از او دور شده باشد و تنها پروردگار پاک و منزله‌اش را عبادت کند. همان گونه که در حدیثی «متفق علیه» آمده است: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا نَفْسٌ مُسْلِمَةٌ»

«جز شخص مسلمان، کسی به بهشت داخل نمی‌شود.»

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَا ابْنَ الْخَطَّابِ! اذْهَبْ فَنَادِ فِي النَّاسِ: أَنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا الْمُؤْمِنُونَ» [رواه مسلم]

رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - فرمود: «ای پسر خطاب برو و سپس در میان مردم ندا بزن: همانا جز مومنان کسی وارد بهشت نمی‌شود.»

وَفِي رَوَايَةٍ عِنْدَ أَبِي دَاوُدَ: «يَا ابْنَ عَوْفٍ ارْكَبْ فَرَسَكَ ثُمَّ نَادِ: أَلَا إِنَّ الْجَنَّةَ لَا تَحِلُّ إِلَّا لِمُؤْمِنٍ أَوْ لِمُؤَحِّدٍ.»

و در روایت ابو داود آمده است که (رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - فرمود: «ای پسر عوف سوار بر اسبت شو و سپس ندا بزن: همانا بهشت جز برای مومن مکان سکونت نیست» یعنی: جز برای کسی که موحد است.

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أُعْطِيَتِ الشَّفَاعَةُ وَهِيَ نَائِلَةٌ مَنْ لَا يَشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا». [أخرجه ابن أبي عاصم في السنة و صححه الالباني: ٨٠٣]

رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - فرمود: «به من شفاعت» عطا شده است و این شفاعت شامل کسی می‌شود که چیزی را شریک خدا قرار نداده باشد.»

و احادیث دیگری در این باره وارد است که هرکس در قلبش به اندازه‌ی ذره‌ای، ایمان وجود داشته باشد حتی هرگز کار نیکی انجام نداده باشد وارد بهشت می‌شود. همچنان که در بعضی از احادیث صحیح، در نزد امام بخاری و این امر ثابت است. بر

کسی که در قلبش به اندازه‌ی ذره‌ای ایمان موجود است که این ایمانش ناشی از اصل توحیدی باشد که صاحبش جز به وسیله آن نجات پیدا نمی‌کند و در مورد کسی که هیچ کار نیکی نکرده، نیز همین طور است؛ یعنی هیچ کار نیکی افزون بر اصل ایمان و توحیدی که ناگزیر از آن است و باید حق آن را به طور کامل ادا کند، نکرده است.^۱

وَفِي قَوْلِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَخْرِجُوا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ...»

رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - در حدیثی می‌فرماید: «خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: هرکس را که در قلبش به اندازه‌ی یک دانه ارزن ایمان وجود دارد (از جهنم بیرون آورید.»

ابن حجر در جلد ۱ «الفتح» صفحه‌ی ۷۳ می‌فرماید: «منظور از دانه‌ی گیاه خردل در این حدیث، اعمالی است که مازاد بر اصل توحید می‌باشد، بنا به قول رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - در حدیث دیگری که می‌فرماید: «أَخْرِجُوا مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ عَمِلَ مِنَ الْخَيْرِ مَا يَزَنُ ذَرَّةً» «هرکس «لا اله الا الله» را بر زبان آورده و به اندازه‌ی ذره‌ای نیکی انجام داده است، از جهنم بیرون آورید.»

^۱ - خواننده گرامی توجه کند که برخی از اعمال انسان مانند «کفر به طاغوت» و «نماز» شرط صحت ایمان و رکن محسوب می‌شود و بعضی دیگر مانند «روزه» شرط کمال ایمان و واجب تلقی می‌گردد و برخی دیگر مانند «صدقه» و «نماز شب» جزء فضائل و مستحب به شمار می‌آیند. برای آگاهی بیشتر به تفسیر آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی «فاطر» در «تیسر الکريم الرحمن فی تفسیر کلام المنان» عبد الرحمن بن ناصر السعدی مراجعه کنید. «مترجم»

مقدمه‌ی چهارم:

هنگام سخن گفتن از مسائل کلی و عمومی همانند: توحید، وعد و وعید و آنچه متعلق به مسائل کفر و ایمان است مراعات تمامی نصوص شرعی مرتبط با موضوع، و به کار گیری برخی از نصوص، همراه با بعضی دیگر و بخشی از نصوص، همراه با بخشی دیگر، بدون فرو گذاشتن یا ترک چیزی از آنها لازم است. چه بسا اطلاق نمودن نصی به نصی دیگر، آنرا معین و مقید کند و (یا) مفهوم مشکل نصی را، نص دیگر شرح و تفسیر نماید و (یا) معنای مبهم نصی، در نص دیگر واضح و روشن گردد و (یا) آنچه که در نصی جایز شمرده شده، در نصی دیگر حرام و منسوخ شده باشد و (یا) آنچه را که نصی حرام نموده است، نصی دیگر جایز شمرده باشد و این است آنچه که انصاف و درک و فهم و دانش و جست و جوی محقق کوشا به آن نیازمند است.

اما بکار بردن نصی یا نصوصی، بدون (در نظر گرفتن) نصوص دیگر وابسته به آن مسأله - خواه به خاطر ترس یا علاقه، و یا یاری رساندن به (غلبه‌ی) هوی و هوس و یا (تبلیغ برای ترویج یک) مذهب مبتدع گمراه - شگرد دزدانی است که به سرقت نصوص از علم و فقه می‌پردازند، کسانی که درحقیقت اهل تقلب و گمراهی‌اند و حتی بر دین و دنیای آنها نمی‌توان اعتماد کرد. از بینش شرعی و امانت علمی نیست که یک حدیث را در مورد «لا اله الا الله» در نظر بگیریم؛ همانند (این) حدیث رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - که فرمودند: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ» و (آن گاه) مسائل ایمان و وعد و وعید را بدون توجه به دهها حدیث و نصوص دیگری که از «لا اله الا الله» و شروط و لوازم و خواسته‌های آن بحث می‌کنند، (صرفاً) بر اساس آن یک حدیث بیان نماییم

مقدمه‌ی پنجم:

از قواعدی که مورد اتفاق تمامی اهل علم است و نصوص شرعی نیز بر آن دلالت می‌کند؛ برگرداندن معنی و مفهوم نصوص متشابه دینی به نصوص محکم^۱ آن و نیز قرار دادن نصوص محکم به صورت مبین و مفسر مقصود نصوص متشابه می‌باشد و عکس آن صحیح نیست!! به کارگیری این قاعده در تمامی مسائل دینی و به ویژه در مسائلی که ما در صدد بحث و مناقشه در مورد آن هستیم ضروری است؛ چون در میان بعضی نصوص وارده، نص‌های متشابهی هستند که فهم آن (بر همگان) مشکل است و مقصود شارع از آن دانسته نمی‌شود، مگر با ارجاع دادن به نصوص محکم دیگری که مراد و مقصود شارع را شرح و تفسیر و روشن می‌نماید.

اما بر عکس نمودن این قاعده، به گونه‌ای که نصوص محکم دین به نصوص متشابه ارجاع داده شود و نصوص متشابه (در چیزی) که به آن ارجاع می‌شود، اصل و داور قرار گیرد و از نصوص محکم و تفسیر آن برتر شمرده شود جایز نیست و این (شیوه) کار منحرفان و گمراهانی است که به دنبال فتنه انگیزی و تفرقه بین مومنین هستند. همان گونه که خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ﴾ [آل عمران: ۷]

«اوست که قرآن را بر تو نازل کرده است؛ بخشی از آن آیه‌های محکومات است و (معانی و اهداف روشنی دارند و) آنها اصل و اساس این کتاب هستند. و بخشی از آن، آیه‌های متشابهات است (که با وجود قابل درک بودن معنای ظاهری آنها، احتمالات مختلفی در آنها می‌رود) و اما کسانی که در دل‌هایشان کژی و انحراف است (و گریز از حق، زوایای وجودشان را فرا گرفته است) برای فتنه انگیزی و تاویل (نادرست) به دنبال متشابهات می‌افتند.»

^۱ - نصوص محکم به آیاتی در قرآن گفته می‌شود که دارای معنایی واضح و روشن می‌باشد؛ مانند آیات احکام. نصوص متشابه نیز در قرآن دو گونه‌اند: گونه‌ی نخست آیاتی هستند که بشر اصلاً توانایی فهم آن را ندارد؛ مثل حقیقت و کیفیت صفات خدا؛ گونه‌ی دوم نیز آیاتی هستند که تشابه آنها نسبی است و صرفاً دانشمندان علوم دینی از آن باخبرند؛ مانند اثبات صفات برای خداوند.

«مترجم»

از (کار) منحرفان و گمراهان و راه و روش و منهج آنان، به خدا پناه می‌بریم.

این بعضی مقدمات ضروری بود که به فهم و درک خواننده، در مورد شروط «لااله الا الله» و متعلقات آن- از مسائل و احکامی که ان شاء الله در آینده خواهد آمد - کمک می‌کند.

قبل از آنکه وارد مبحث شروط «لااله الا الله» شوم لازم دیدم که در آغاز «معنی» «لااله الا الله» و معنی «شرط» و تعریف آنرا در نزد علمای «علم اصول» بیان نمایم.

معنای «لا اله الا الله»:

«لا اله الا الله» یعنی: هیچ پرستش شونده و معبود بحقی، جز خداوند بلندمرتبه در عالم هستی وجود ندارد.

کلمه‌ی «لا اله الا الله» بر دو رکن اساسی استوار است:

رکنی که متضمن جانب نفی مطلق، برای وجود معبودی است که شایستگی آنرا داشته باشد که در چیزی پرستش شود و مقصود از قسمت نخست شهادت توحید، لا اله، نیز همین است.

رکن دیگری که متضمن جانب اثبات است؛ اثبات آن که معبود بحق، تنها خدای یکتا و بلندمرتبه است و منظور و مقصود از قسمت دوم شهادت توحید، الا الله، نیز همین است.

هرگاه بعد از حرف نفی (لا)، حرف استثنای (الا) بیاید، نشانگر نهایت حصر و قصر برای آن معبود بحقی است که همان خداوند بلندمرتبه و یگانه‌ی بدون شریک است.

از این تعریف ملاحظات و تحلیل‌های زیر را استنباط می‌نماییم:

۱- هر کسی (تنها) به جانب نفی شهادت توحید، بدون جانب اثبات آن روی بیاورد، مومن نمی‌شود و همچنین هرآنکه (صرفاً) به جانب اثبات شهادت توحید، بدون جانب نفی آن روی بیاورد، مؤمن نمی‌گردد، و انسان مؤمن نمی‌شود مگر آن که هر دو رکن نفی و اثبات را با هم، در اعتقاد و قول و عمل (خویش)، در ظاهر و باطن به جای آورد.

همچنان که خداوند بلند مرتبه در مورد اصحاب کهف می‌فرماید: ﴿وَإِذِ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا

يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ﴾ [الكهف: ۱۶]

«و چون از این قوم جدا می‌شوید و از چیزهایی که می‌پرستند به جز الله کناره گیری می‌کنید (و حساب خود را از قوم خویش و معبودهای دروغین آنان جدا می‌سازید) پس به غار پناهنده شوید (و دین خویش را نجات دهید).»

اصحاب کهف هر دو رکن «لا اله الا الله» را به طور هم زمان به کار بستند: کناره گیری از مشرکین و آنچه از طاغوت‌ها و خدایان دروغین پرستش می‌کردند اما از عبادت خدای پاک و منزّه دوری نمودند؛ چون تنها خدای یکتا شایسته‌ی عبادت کردن است و واجب است که طاعت و عبادت صرفاً برای او انجام گیرد.

و همچنین خداوند بلندمرتبه از (زبان) پیامبرش، ابراهیم - علیه السلام - می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ۖ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ۖ﴾ [الزخرف: ۱۲۶-۱۲۷]

«و آن گاه که ابراهیم خلیل به پدر و قوم مشرک خود گفت: من از آنچه که شما آنها را پرستش می‌کنید بی‌زاری می‌جویم، به جز از (عبادت) خدایی که مرا آفرید و حتماً من را هم به دین حق راهنمایی و به راه نیک بختی هدایت می‌کند.»

باز پروردگار بلندمرتبه از (زبان) پیامبرش، ابراهیم - علیه السلام - می‌فرماید: ﴿قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ۖ أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ ۖ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ۖ﴾ [الشعراء: ۷۵-۷۷]

«آیا (می‌دانید که چه کار می‌کنید و) می‌بینید که چه چیز را پرستش می‌کنید؟ هم شما و هم پدران پیشین شما، همه‌ی آنها (که شما معبود خود می‌دانید) به جز پروردگار جهانیان، دشمن من هستند.»

به این ترتیب ابراهیم - علیه السلام - دشمنی و کناره‌گیری خود را از تمام خدایان باطلی که پرستش می‌شدند، اعلان کرد و عبادات و موالاتش را صرفاً برای خداوند بلندمرتبه‌ای که تنها او معبود بحق است، خالص گردانید.

این آیات و آیات دیگری از این قبیل، بیانگر آن است که مشرکین در گذشته، خداوند بلندمرتبه را پرستش می‌کردند، ولی در عباداتشان او را با معبود دیگری به طور هم زمان شریک قرار می‌دادند بنابراین اگر (ابراهیم و دیگر پیامبران علیهم السلام) از همه‌ی آنچه که عبادت می‌کردند اعلام برائت می‌نمودند و آفریدگار پاک و منزّه را که (تنها او) سزاوار

عبادت کردن است مستثنی نمی‌کردند، این اعلام بیزاری (آنان) شامل همه‌ی آنچه که (از طرف ایشان) مورد پرستش قرار می‌گیرد؛ اعم از خدای بلندمرتبه و دیگر معبودهای (دروغین و باطل) می‌شد.

۲- مقصود ما از آوردن کلمه‌ی «بحق» در تعریف و معنی «لا اله الا الله» برای آن است که با این قانون مهم، خدایان دروغین و باطلی که به جای خداوند بلندمرتبه پرستش می‌شوند با نداشتن نشانه و علامت «حق بودن» در توصیف آنها، موجودیت معبودی آنان به گونه‌ای که مستحق عبادت شدن باشند، از بین می‌رود بنابراین هرگاه این خدایان دروغین باطل، به جای خداوند بلندمرتبه مورد عبادت قرار بگیرند، شایستگی هیچ گونه پرستشی را که در حیطه‌ی عبادت باشد ندارند، چون این (معبودان دروغین) مالک حقیقی نیستند؛ ویژگی‌ها و صفاتی که آنها را به درجه‌ی الوهیت برساند، ندارند و به همین خاطر انجام عبادت برای آنان به جای الله یا همراه او جایز نمی‌باشد.

بنابراین اگر گفته شود: آیا در هستی به غیر از خداوند بلندمرتبه، معبودها و طواغیت دیگری که مورد عبادت قرار گیرند، یافت می‌شوند....؟

(در پاسخ) به آنها می‌گوییم: (آری) خدایانی یافت می‌شوند اما صاحب ویژگی‌ها و صفات الوهیت نمی‌باشند و هرگاه هم مورد پرستش واقع شوند، آن پرستش، باطل و نادرست است. و شهادت توحید «لا اله الا الله» وجود خدایان (دروغین و باطل) را در هستی به طور مطلق نفی نمی‌کند، بلکه نفی مطلق خدایان و معبودانی می‌کند که مستحق (داشتن) خصوصیات الوهیت، به صورتی که شایستگی پرستش به جای خداوند بلندمرتبه یا همراه او را داشته باشند.^۱

پس قسمت نخست شهادت توحید «لا اله الا الله» یعنی: معبودی بحق جز الله نیست و او خدای حقی است که دارنده‌ی ویژگی‌ها و صفات الوهیت می‌باشد و کسی است که مستحق

^۱ - آیه ی مبارکه ی «ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» [لقمان: ۳۰] این موضوع را به روشنی بیان می‌کند. «مترجم»

آن است که به تنهایی و بدون هیچ شریکی پرستش شود، و کسی است که بر همه‌ی بندگان واجب است تمامی آنچه را که در حیطه‌ی عبادت شرعی است، برای وی انجام دهند.

۳- با این تعریف و تفسیر برای شهادت توحید، می‌توانیم به باطل بودن (نظریه‌ی) کسانی که - و چه بسا در روزگار ما هم بسیارند - شهادت توحید را صرفاً به توحید ربوبیت، تعریف و تفسیر می‌کنند، پی ببریم.

از جمله‌ی گفتارشان در معنا و تعریف شهادت توحید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» این (عبارات) است: آفریننده، زیان رساننده، سود دهنده، روزی بخشنده، میراننده، زنده کننده و فرمان روایی جز خداوند پاک و منزّه نیست....! اگر چه خداوند بلند مرتبه متصف به تمامی این اوصاف است و همه‌ی این معانی، حق است اما این (معانی) در برگیرنده‌ی تمام معانی مورد نظر شهادت توحید نمی‌باشد....! حتی مشرکین هم در گذشته این گونه معنی کردن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را قبول داشتند و به این سبب با انبیاء مخالفت نمی‌کردند، بلکه در این (مسأله) که تنها خدای یکتا سزاوار و شایسته‌ی عبادت کردن است، مخالف بودند. آنها با علم و اقرار به این که تنها خدای یکتا، آفریننده، فرمان روا، زیان رساننده و سود دهنده است، عباداتشان را برای خدایان (ساختگی و دروغین) و طاغوت‌ها و بت‌هایشان به جای خداوند یگانه و بلندمرتبه انجام می‌دادند....! به این خاطر کافر و مشرک بودند و از سوی انبیا و رسولان - صلوات الله و سلامه علیهم - مستحق جهاد و قتال شدند.

همچنان که خداوند بلندمرتبه در مورد آنها می‌فرماید: ﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ۖ﴾ [لقمان: ۲۵]
«هرگاه از آنان (که معتقد به شرکاء هستند) بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ حتماً می‌گویند: الله.»

و الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۖ﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿﴾ [المؤمنون: ۸۴-۸۵]

«بگو، زمین و کسانی که در آن هستند از آن کیست اگر می‌دانید؟ خواهند گفت: از آن الله، بگو: پس چرا نمی‌اندیشید و یادآور نمی‌شوید.»

با این وجود، از این جهت که اینان عبادتشان را برای غیر الله متعال به جای می‌آوردند، مشرک بودند.

بنابراین کسی که شهادت توحید را بر زبان آورد و مقصودش صرفاً ربوبیت باشد، حقانیت شهادت توحید را آنگونه که الله و رسولش - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - به آن فرمان داده‌اند، ادا نکرده است تا در روز قیامت به او نفع برساند؛ و بدون هیچ شک و تردیدی از جمله مشرکین می‌باشد.

۴- شهادت توحید (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) شامل هر سه نوع از انواع توحید سه گانه می‌باشد؛ توحید الوهیت، توحید ربوبیت و توحید اسماء و صفات.

جنجال برانگیزان اهل ارجاء (مرجئه‌های عصر) ادعا می‌کنند که داعیان توحید در این روزگار، نوع چهارمی از توحید را آورده‌اند که قبلاً از کسی از آنان سابقه نداشته است و آن را «توحید حاکمیت» نام نهاده‌اند....!

می‌گوییم: این (نظر با توجه به دلایلی که) بعداً ذکر می‌شود، دروغ و ظلمی در حق داعیان توحید است اتهام آنها را به چند طریق رد می‌نمایم:

الف) همانا این نوع از توحید که به توحید حاکمیت نام گذاری شده است، ایمان و دین فرد جز با (انجام) آن صحت نمی‌یابد و معنای آن هم یکتا و یگانه قرار دادن خداوند بلندمرتبه در حاکمیت و قانون گذاری است و (درحقیقت) حاکمیت قدری و شرعی همه از آن خداوند بلندمرتبه است و کسی از آفریده‌هایش (حق) شراکت در آن را ندارد. و همان گونه که آفرینش و تدبیر همه‌ی امور از آن خداست، حاکمیت و دستور هم، همه از آن اوست و در (اثبات) این معنی، نصوص شرعی زیادی وارد است، از آن جمله:

قَالَ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [يوسف: ٤٠]

«فرمان روایی از آن الله است و بس (این اوست که بر کائنات حکومت می‌کند و از جمله؛ عقاید و عبادات را وضع می‌نماید) الله دستور داده است که جز او را پرستش نکنید. این دین راست و ثابتی است (که ادله و براهین نقلی و عقلی بر صدق آن گواهند) ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (که حق این است و غیر این، پوچ و ناروا است).»

وَقَالَ تَعَالَى: ﴿وَلَا يُشْرِكْ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾ [الكهف: ٢٦]
«در فرمان دهی و قضاوت خود کسی را شریک نمی‌کند.»

وَقَالَ تَعَالَى: ﴿وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ﴾ [الرعد: ٤١]
«الله فرمان می‌راند و فرمانش هیچ گونه مانعی (مقابل) ندارد.»

وَقَالَ تَعَالَى: ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة: ٥٠]

«آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو طبق آنچه الله نازل کرده است، سرپیچی می‌کنند و) جویای حکم جاهلیت (برخاسته از هوی و هوس) هستند؟ چه کسی برای افراد معتقد، بهتر از الله حکم می‌کند؟»

وَقَالَ تَعَالَى: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ﴾ [مائدة: ١]
«الله هر چه را بخواهد (و مصلحت بداند) حکم می‌کند.»

وَقَالَ تَعَالَى: ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾ [الشورى: ١٠]
«اگر در مورد چیزی (از امور دنیا یا دین) اختلاف پیدا کردید، قضاوت و حکم آن را به الله ارجاع دهید.»

وَقَالَ تَعَالَى: ﴿وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ [الانعام: ١٢١]

«ای پیامبر - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - اگر از آنان اطاعت کنید، بی گمان شما (هم مثل ایشان) مشرک خواهید بود.»

وَقَالَ تَعَالَى: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵]

اما، نه به پروردگارت سوگند که آنان مومن به شمار نمی آیند تا (اینکه) تو را در اختلافات و درگیری های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت و داوری تو) باشند.

در حدیث صحیحی از رسول الله - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - روایت است که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَكَمُ، وَإِلَيْهِ الْحُكْمُ»^۱ «همانا الله (خود) داور است و حکم (و قضاوت) هم به او بر می گردد.»

نصوص شرعی دیگری که بر این نوع از توحید دلالت کند، بسیار است هرکس آن را رد کند، ایمان را به طور کامل رد کرده است، و لازمه ی (نپذیرفتن این نوع از توحید) آن است که تمامی نصوص مذکور پیشین و غیر از آن را نیز رد می نماید.

ب) همچنان که قبلاً نیز بحث شد، لازمه ی اعتبار توحید حاکمیت به آن معنا نیست که به عنوان قسم چهارم توحید، به اقسام سه گانه ی معروف توحید اضافه شود و کسی هم چنین چیزی نگفته است بلکه تمامی اهل علم، (قسمت عمده ای از) توحید حاکمیت را در توحید الوهیت جای می دهند، و نیز برخی قسمت های آن در توحید ربوبیت و توحید اسماء و صفات قرار می گیرد....

اما با افزایش شرک در امت، از جهت حکم نمودن به غیر از آنچه الله متعال نازل نموده است و نیز داوری بردن نزد قوانین طاغوت.... لازم گردید که داعیان (توحید)، برای آگاه نمودن عامه ی مردم به این نوع از توحید (توحید حاکمیت) به طور مستقل از

^۱ - اخرجه ابوداود، کتاب الادب، باب فی تغییر اسم القبیح (۴۹۵۵) والنسائی فی کتاب آداب القضاة، باب (۵۳۸۷) وصححه الالبانی.

آن بحث کنند. و این (جدا کردن توحید حاکمیت از اقسام سه گانه‌ی معروف توحید) مانند آن است که کسی دریابد، مردم از جهت مسائلی؛ مانند استغاثه، محبت، طاعت، فروتنی، خضوع و.... دچار شرک و تفریط شده‌اند و به آنها بگوید: توحید طلب و دعا یا توحید محبت و طاعت یا توحید فروتنی و خضوع و.... را برای الله به جا آورید و خالصانه آن را (برای او) مراعات کنید. و این گفته‌ی درستی است، و کتاب‌های علما از امثال این گونه جمله‌ها و تعبیر انباشته است.... ولی کسی نمی‌گوید: این علما، توحید چهارم یا پنجم یا ششم.... را آورده‌اند. چون گفته‌هایشان از چارچوب اقسام سه گانه‌ی معروف توحید خارج نمی‌شود و اگر به این اختصاصی و تفصیلی در مورد توحید حاکمیت بحث می‌کنند، به خاطر اهمیت و نیاز مردم به آن است و این گونه (شرح و توضیح‌ها) ضرری ندارد.

انسان‌های زیادی در این روزگار هستند که اگر به آنها بگوییم: به توحید الوهیت پایبند باشید، معنی و مقصود تو را نمی‌فهمند.... و این سبب می‌شود که توحید الوهیت را برای او توضیح دهید و بگوییم: توحید دعا و طلب و قصد و نیت را مراعات کن و توحید محبت را بر خود لازم بدان.... و محبوب ذاتی را تنها همان خدای بلند مرتبه بدانید و بس و توحید طاعت (و فرمان برداری از خداوند) را نیز مراعات کن؛ در مورد توحید حاکمیت نیز چنین است و هرگاه مردم را ببینی که به جای حکم به شریعت و دستورات خداوند به قوانین و احکام طاغوت روی آورده‌اند (لازم می‌شود که آنها را بر حذر دارید و بگوییم) حاکمیت را تنها از آن خدای یگانه بدانید.

پ) هرگاه به آنچه گفته شد آگاهی یافتی، می‌فهمی که مرجئه‌ها در فتنه‌ی بزرگی که در این روزگار به وجود آورده‌اند هدفی جز این ندارند که (با این کارشان) می‌خواهند از اهمیت این نوع از توحید و ایمان بکاهند تا مردم را از آن منصرف کنند و می‌خواهند که به مردم این چنین بگویند: این گناهانی که طاغوت‌های فرمان‌روا از جهت حکم به غیر ما انزل الله و تغییر دادن شریعت و دستورهای خداوند بلندمرتبه به قوانین کفری (خود ساخته و قراردادی) دچار شده‌اند، ناقض توحید نیست و ربطی به عقیده ندارد، چون در (زیر مجموعه‌ی) هیچ یک از اقسام سه گانه‌ی معروف توحید ذکر نشده است؛ هم چنان

که چیزی به نام توحید حاکمیت نیز در آن یافت نمی‌شود، در نتیجه جایز نیست که ما به آنها، تهمت کفر یا خروج از دین را بدهیم!! مرجئه‌ها در ورای این جنجالی که برپا می‌کنند، در صدد مناقشه‌ی علمی یا شناخت حقیقت نیستند، بلکه به این وسیله می‌خواهند از طاغوت دفاع کنند و از جرم آنان بکاهند و حال و وضع باطل آنها را در برابر چشمان مردم زینت دهند. و بخصوص بیشتر مرجئه‌هایی که این جنجال‌ها را درباره‌ی مسائل حاکمیت به راه می‌اندازند (در صورت عدم دست یابی به آنان) آنها را بر آستانه‌ی درگاه طواغیت می‌یابی که نشسته‌اند و منتظرند تکه‌های نان و استخوان به سوی آنان انداخته شود. و آنچه که در این فرصت (پیش آمده) شایسته‌ی یادآوری می‌باشد آن است که من یک بار به همنشینی یکی از این مرجئه‌ها گرفتار شدم، و از آنچه سخن می‌گفتم و (مردم را) از آن بر حذر می‌نمودم، شرک قصور (شرک حاکمیت) بود. آن فرد که همنشین ما بود، زبان به اعتراض گشاد و گفت: شرک قصور را از کجا آورده‌ای؟ دلیلت بر آن چیست؟ ما فقط شرک قبور را می‌شناسیم، و نشنیده‌ایم که (کسی) از بزرگان و علمای ما درباره‌ی شرک قصور برای ما سخن گفته باشد؟ به او گفتم: تو دلیل بر شرک قبور را از کجا آورده‌ای؟ گفت: هرگاه مردم قبور را از جهت دعا و تبرک و استغاثه و پرستش کنند (انجام) این (اعمال برای قبور) شرک است، پس لازم می‌شود که مردم از شرک قبور آگاه و (برحذر) شوند. به او گفتم: سخن تو حق است، اما آنچه را که درباره‌ی (شرک) قبور گفتم، در مورد (شرک) قصور نیز بگو. گفت: و اما قصرها کی پرستش می‌شوند تا آنچه را که درباره‌ی قبور گفتم، در مورد قصور نیز بگویم؟ به او گفتم: قصرها به عنوان غیر خدا پرستش می‌شوند، از آن جهت که مردمان شکایت و داوری خود را به احکام و مقرارتی که با شریعت خدای بلندمرتبه در تضاد است و از قصرها و ساکنین طواغیت آن صادر می‌شود می‌برند...! و قصرها پرستش می‌شوند از آن جهت که تمامی فرمان‌ها و آموزش‌های بزرگان طواغیت ساکن در آن، بدون در نظر گرفتن موافقت یا مخالف آن با حق، (از سوی مردم) فرمان برداری می‌شود. و همچنین قصرها پرستش می‌شوند از آن جهت که (مردم) به آن و ساکنین آن از طواغیت و همکاران آنها و از سیاست (حکومتی) و برنامه‌ی فاسد و باطل آنان تا زمان مرگ، دوستی و موالات می‌ورزند (و از آن دفاع می‌کنند)...

بیایید در این کلمات و عباراتی که از برخی از مردم و رسانه‌های ارتباط جمعی به گوش ما می‌رسد تامل کنیم؛ نگهبانان قصر سربازان قصر..... سیاست‌های قصر.... این دستوری است که از قصر صادر شده است.... امنیت و سلامت قصر برنامه‌ی قصر.... و عبارات دیگری که اگر در آن دقت کنی، از کلمه کلمه‌ی آن و حتی حرف به حرف آن شرک می‌بارد!!

و همچنین قصرها پرستش می‌شوند، از آن جهت که مردم از طاغوت‌های ساکن در آن ترس و بیم و وحشت دارند... و حتی بسیاری از مردم (قبرپرست) بیشتر از قصرها می‌ترسند تا قبرها!!!

و همچنین (قصرهای طواغیت) از این جهت که قلب‌های بیمار به آن تعلق خاطر پیدا می‌کنند و به آنجا وارد می‌شوند و منتظر می‌مانند تا اینکه پاداشی یا اندک چیزی (از مال دنیایی) به سوی آنها انداخته شود، عبادت می‌شوند.

۵- آنچه در این روزگار جلب توجه می‌کند، آنست که بسیاری از مردم و برخی از طواغیت، تعریف سابق برای شهادت توحید را حفظ کرده‌اند و اگر احیاناً از یکی از ایشان معنای شهادت توحید را پرسش نمایی به سرعت و بدون کوچک‌ترین توقف و تردیدی پاسخ می‌دهد «**لا معبود بحق الا الله**» هیچ معبود به حق جز الله وجود ندارد.

این تعریف صحیح را می‌کنند، بدون آن که براهین و معانی آن را بدانند و واجبات و تبعاتی که به دنبال این کلمه می‌آید، بر خود لازم بدانند.

این تعریف صحیح را می‌کنند، ولی در همان لحظه، به پرستش و موالات معبود دیگری همراه با خدای بلندمرتبه می‌پردازند.

این تعریف صحیح را می‌کنند، درحالی‌که خود را به معبودی (دروغین و باطل) در کنار خدای بلندمرتبه یا جدا از او در آورده‌اند!!! (طواغیت) این تعریف صحیح (شهادت توحید) را صرفاً به صورت لفظی بیان می‌کنند، تا این که از ملامت و سرزنش دیگران در امان باشند و آنان را به نادانی و عدم آگاهی از توحید نسبت ندهند.

مثل ایشان، مانند کسی است که «شهادت توحید» را بر زبان آورد، درحالی که معنای آن را نداند، یا کسی که به شهادت توحید اقرار کند، درحالی که خود را به چیزی از لوازم و خواسته‌های آن ملزم نکند.

اینان از شهادت توحید و حفظ کردن تعریف صحیح آن، هیچ بهره‌ای نمی‌برند و از بازخواست و مورد پرستش قرار گرفتن، در دنیا و آخرت در امان نخواهند بود.

این نکته و تمامی آنچه که بحث شد، جزء عبادت است و هرگاه برای غیر از خداوند بلندمرتبه انجام گیرد، شرک است؛ فرد مرجئه در این حال مبهوت و درمانده شد و سخنی نگفت!!!!

معنای شرط:

شرط: علمای اصول، شرط را به چیزی تعریف کرده‌اند که وجود چیزی متعلق به وجود آن باشد و برای وجودش لزومی به وجود چیز دیگری نباشد، اما با عدم وجودش، عدم وجود آن چیز ثابت گردد.

به عنوان مثال: یکی از شروط «لا اله الا الله» «نطق و اقرار» است و «لا اله الا الله» بدون وجود آن، تحقق و صحت نمی‌یابد؛ ولی وجود نطق و اقرار به تنهایی مستلزم وجود بقیه-ی شروط نیست.^۱

و به همین ترتیب، بقیه‌ی شروط «لا اله الا الله» که ان شاء الله به تفصیل در مورد هر کدام بحث خواهیم کرد، وجود هر کدام شرطی برای صحت توحید است. و شرط صحت شهادت توحید (لا اله الا الله) مستلزم وجود تمامی این شروط است و در صورت عدم یکی از این شروط، وجود (کامل) لا اله الا الله به طور مستقیم منتفی می‌شود و به صاحبش سودی نمی‌رساند، و برای تحقق «لا اله الا الله» و تحقق نفع رسانی آن، چاره‌ای جز تحقق کامل و بدون نقص شروط و ارکان آن وجود ندارد.^۲

و اکنون بحث تفصیلی شروط «لا اله الا الله» را آغاز می‌کنم.... چیزی که شما را به خاطر آن، به این بحث مهم دعوت نموده‌ایم.

^۱ - یک مثال ساده: نماز خواندن، بدون وضو گرفتن باطل است ولی بعد از وضو گرفتن، شرط نیست که فرد نماز بخواند، شاید قرآن بخواند. «مترجم»

^۲ - به عبارتی ساده‌تر: وجود هر کدام از شروط «لا اله الا الله» لازم است ولی کافی نیست؛ اما شرط لازم و کافی صحت شهادت توحید، تحقق کامل و بدون نقص شروط «لا اله الا الله» است. «مترجم»

شروط «لا اله الا الله»

«لا اله الا الله» دارای شروطی است که ایمان صاحب و دارنده‌ی آن جز به سبب آنها صحت نمی‌یابد و این شروط عبارتند از:

شرط اول:

نطق و اقرار

برای کسی که بخواهد در دین اسلام داخل شود و حکم و صفت اسلام بر او جاری شود، لازم است که در آغاز لفظاً به شهادت توحید اقرار کند و صیغه آن چنین است: «أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أن محمداً رسول الله» و کسی که - با وجود داشتن توانایی گفتار - از اقرار کردن به شهادت توحید امتناع ورزد، مسلمان نیست و به حکم اسلام خونس محفوظ نمی‌باشد. هم چنان که «سعید بن مسیب بن حزن» - رضی الله عنه - در حدیثی «متفق علیه» از پدرش روایت می‌کند:

«لَمَّا حَضَرْتُ أَبَا طَالِبٍ الْوَفَاةَ جَاءَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَوَجَدَ عِنْدَهُ أَبَا جَهْلٍ بْنُ هِشَامٍ، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ بْنِ الْمُغِيرَةِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَبِي طَالِبٍ: " يَا عَمُّ، قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كَلِمَةً أَشْهَدُ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ " فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ: يَا أَبَا طَالِبٍ أَتَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؟ فَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَعْصِيهَا عَلَيْهِ، وَيَعُودَانِ بِتِلْكَ الْمَقَالَةِ حَتَّى قَالَ أَبُو طَالِبٍ آخِرَ مَا كَلَّمَهُمْ: هُوَ عَلَى مِلَّةِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَأَبَى أَنْ يَقُولَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَمَّا وَاللَّهِ لَا أَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ مَا لَمْ أَنُكِّ أَنْتَ عَنْكَ» فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ: «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَى قُرْبَى مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»^۱

وَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي أَبِي طَالِبٍ، قَوْلَهُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»^۲

^۱ - [التوبة: ۱۱۳]

^۲ - [القصص: ۵۶]

«وقتی که ابوطالب نزدیک به مرگ شد، رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - به نزد او رفت و دید که ابوجهل بن هشام و عبدالله بن امیه بن مغیره پیش او هستند. رسول خدا-صلی الله علیه و سلم- خطاب به ابو طالب فرمود: ای عموی من! کلمه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بر زبان بران، این کلمه‌ای است که در نزد خدا گواهی آن را برایت می‌دهم. ابوجهل و عبد الله بن امیه نیز گفتند: ای ابوطالب! آیا تو از دین عبدالمطلب روی گردان می‌شوی؟! رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - پشت سر هم کلمه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بر ابوطالب عرضه می‌کرد و ابو جهل و عبد الله بن امیه نیز گفته‌ی خود را تکرار می‌کردند. سرانجام آخرین جمله‌ای که ابوطالب به آنان گفت این بود که: بر دین عبدالمطلب هستم و از گفتن کلمه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» خودداری نمود. سپس رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - فرمود: به خدا سوگند! پیوسته برایت دعای عفو و مغفرت می‌کنم؛ مگر آنکه خداوند در این باره این آیه را نازل فرمود: «پیامبر- صلی الله علیه و سلم- و مومنان نباید برای مشرکان طلب آمرزش کنند، هرچند (این مشرکین) از نزدیکان و خویشاوندان آنان باشند، هنگامی که برای آنان روشن است که (با کفر و شرک از دنیا رفته‌اند و) از اهل دوزخند.»^۱

و خداوند در باره‌ی (ایمان نیاوردن) ابوطالب، به رسول خدا - صلی الله علیه و سلم- چنین فرمود: «ای پیامبر- صلی الله علیه و سلم- تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری (هدایت شود) هدایت کنی (و او را به نعمت ایمان برسانی) و اما این تنها خداست که هرکس را بخواهد، هدایت می‌کند و بهتر می‌داند که چه افرادی (سزاوار ایمان بوده و به سوی صفوف مومنان) راه یابند.»^۲

امام مسلم در صحیح خود، و ترمذی هم آن را از حدیث یزید پسر کیسان و او هم از ابو حازم و او نیز از ابو هریره - رضی الله عنه- روایت می‌کند که فرمود: «هنگامی که وفات ابوطالب فرا رسید، رسول خدا- صلی الله علیه و سلم- به نزد او آمد و فرمود: «قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَشْهَدُ لَكَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» بگو: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» تا در روز قیامت، به وسیله‌ی آن

۱- [التوبة: ۱۱۳]

۲- [الفصص: ۵۶]

برایت گواهی دهم.» ابوطالب (در پاسخ) گفت: اگر قریشیان مرا بدان معیوب و ننگین نمی‌کردند و نمی‌گفتند که هراس از مرگ او را بر آن داشته است، چشمان تو را با گفتن آن کلمه روشن می‌کردم (و مایه‌ی شادی تو می‌شدم).!! سپس خداوند این آیه را نازل فرمود: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» [القصص: ۵۶]

می‌گوییم: در ایمان نیابردن ابوطالب عموی رسول خدا- صلی الله علیه و سلم- برای کسی که در آن تفکر و تعقل کند، نشانه‌ی بزرگی از نشانه‌های خداوند بلند مرتبه وجود دارد، چون این خود شخص رسول خدا- صلی الله علیه و سلم- بود که ابوطالب را به دین اسلام دعوت کرد و با وجود آن که ایشان- صلی الله علیه و سلم- صاحب علم و حکمت و خلق و خوی بزرگی بود و اصرار شدیدی که عمویش، ابوطالب، هدایت را از او پذیرا شود.... اما چون خداوند بلند مرتبه (به ایمان آوردن ابو طالب) راضی نبود، نتوانست به مقصودش (که ایمان آوردن عمویش بود) دست یابد و (سرانجام) ابوطالب در کفر و آیین شرک مرد....!! و این برای آن است تا همگان بدانند که تمامی امور به دست خداوند بلند مرتبه و یگانه است و کسی در آن شرکت ندارد، همانا او خداوند پاک و منزّه و یکتایی است که هر که را بخواهد، هدایت می‌کند و هر که را بخواهد، از هدایت باز می‌دارد. و این (در مقام) هیچ کس حتی پیامبر ما - صلی الله علیه و سلم - با وجود فضل و علمی که به او داده شده است نیست که توانایی هدایت کسی را داشته باشد، مگر کسی را که خداوند (صرفاً) خود هدایتش بخواهد.

همچنان که پروردگار بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ﴾ [آل عمران: ۱۲۸]

«چیزی از کار (بندگان جز اجرای فرمان یزدان) در دست تو نیست (بلکه همه‌ی امور در دست خداست، این اوست که) یا توبه آنان را می‌پذیرد (و دل‌هایشان را با آب ایمان می‌شوید) یا ایشان را (با خوار داشتن در دنیا و عذاب آخرت) شکنجه می‌دهد.»

پس پیامبر ما - صلی الله علیه و سلم - کاری جز هدایت بیان (شرح و توضیح) و راه نمایی به حق نمی‌تواند بکند؛ اما هدایت توفیق (و تأیید الهی) تنها از آن خداوند بلند مرتبه است.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ» [متفق علیه]

«رسول خدا- صلی الله علیه و سلم - فرمود: به من دستور داده شده است که با مردم بجنگم تا گواهی دهند که معبودی به حق جز خدای یکتا نیست و محمد فرستاده‌ی اوست و نماز به جای آورند و زکات را پرداخت کنند و همین که این کارها را انجام دادند، خون و مال آنان از جانب من محفوظ است؛ مگر در برابر حقی که به عهده خواهند داشت و حساب (نیت و کارهای پنهانی) آنان با خداست.»

امام نووی - رحمه الله علیه - در شرح خود بر صحیح مسلم در جلد ۱ صفحه ۲۱۲ می‌گوید: «در این حدیث شرط ایمان آوردن، اقرار و اعتماد به شهادتین و باور به تمامی آن چه رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - آورده ذکر شده است.»

ابن تیمیه - رحمه الله علیه - در جلد هفتم «الفتاوی» صفحه‌ی ۶۰۹ می‌فرماید: «هرگاه کسی با وجود داشتن توانایی گفتار (لال نباشد) از گفتن و بر زبان راندن شهادتین سر باز زند، به اتفاق تمامی مسلمانان، سلف امت، ائمه‌ی آنها و جمهور علمای آنان، ظاهراً و باطناً کافر است.»

لال‌هایی که توانایی کلام (و سخن گفتن) ندارند، از قید گفته‌ی «باوجود داشتن قدرت و توانایی» خارج می‌باشند چون ناتوانی و عجزی که دفع آن ممکن نباشد، به اتفاق تمامی اهل علم، تکلیف را از سر صاحب آن بر می‌دارد.

می‌گوییم: از لوازم این شرط (نطق و اقرار)، تکفیر به قول و گفتار است (یعنی) همان گونه که ایمان با قول و اقرار و واقع می‌شود، کفر نیز چنین است و با قول و گفته‌ی کفر آمیز اتفاق می‌افتد.

و هیچ کس با این شرط (که قول جزء ایمان و جزء کفر است) غیر از جهنم بن صفوان و پیروانش مخالفتی نکرده است، اینان ایمان را در تصدیق قلبی منحصر کرده‌اند و نطق را جزء شرط صحت ایمان قرار نداده‌اند.

(و به این علت که گفته‌اند: ایمان صرفاً تصدیق دل است و ربطی به عمل و قول ندارد) سبب شده است که از سویی دیگر عکس آنرا نیز اظهار کنند و بگویند: همان گونه که ایمان چنین است، کفر نیز صرفاً محصور در تکذیب دل است.

و کسانی که این قاعده‌ی باطل را بنیان نهاده‌اند، قول کفر آمیز را جزء کافر شدن قرار نداده‌اند تا چه رسد به عمل...!!

(چون گفته‌اند: ایمان صرفاً تصدیق دل است؛ مجبور شده‌اند که بگویند کفر نیز تکذیب دل است).

و این گفته (که ایمان تصدیق دل و کفر هم تکذیب دل است) با وجود بطلان آن و مغایرتش با نصوص ظاهر و متواتر شرعی و مخالفت با عقیده‌ی اهل سنت و جماعت، عده‌ی زیادی از طلاب معاصر تحت تأثیر این قاعده‌ی باطل قرار گرفته‌اند و خود را به دروغ و بهتان به عقیده‌ی سلفیه یا منهج سلفی نسبت می‌دهند - درحالی که عقیده‌ی سلف صالح از آنها اعلام براءت می‌کند - و کسان دیگر هم غیر از آنان، آنهایی که در مدرسه‌ی مرجئه‌ها هستند و در مسأله‌ی ایمان و وعد و وعید بر عقیده‌ی مرجئه می‌باشند، از این باور تأثیر پذیرفته‌اند. همچنین اوضاع و احوال بسیاری از مدارس و دانشگاه‌های معاصر موجود در شهرهای مسلمانان، از این عقیده‌ی باطل نشأت می‌گیرد.^۱

^۱ - در کتاب «الانتصار لأهل التوحید» و نیز کتاب دیگر «تهذیب شرح العقيدة الطحاوية» در مورد باطل بودن این عقیده، با آوردن دلایل شرعی بحث نموده‌ام. در صورت تمایل به آنها مراجعه کنید.

و با کمی دقت و بررسی، انسان در می‌یابد که درحقیقت، اینان در مسائل کفر و ایمان دقیقاً جهمی نیستند.

بلکه هرگاه مسائل کفر را برای آنها طرح کنی چه وقت انسان کافر است و چه وقت کافر نیست، آنان را می‌بینی که به عقیده‌ی جهم بن صفوان در مسأله ایمان، تمایل نشان می‌دهند که مفهوم آن این است که هرکس ایمان را با تصدیق دل قبول داشته باشد مومن است، هر چند هر عمل زشتی داشته باشد یا الفاظ کفر آمیز بر زبان بیاورد!!

اگر به آنها گفته شود؛ این انسان کافری است و صراحتاً مرتکب کفر می‌شود و به خدا و رسول او - صلی الله علیه و سلم - و دینش توهین می‌کند به تو می‌گویند: آیا این کفر در دلش جای گرفته است؟! مهم آن است که اعتقاد و تصدیق دل او سالم باشد (ظاهر اقوال او برای ما ملاک نیست) این در ظاهر او کفر است؛ اما در باطنش کفر نیست و ما راهی نداریم که به باطن و اعتقاد او دسترسی پیدا کنیم و هیچ راه حلی جز حکم ایمان نهادن بر او نداریم؛ این فرد مومنی است و تکفیر کردن وی جایز نمی‌باشد، هر چند کلمات و عبارات کفر آمیز به کار برد و تا وقتی که در این عبارات و جمله-هایی که به کار می‌برد نشانه‌ی آشکاری که دلالت بر کفر یا تکذیب قلبی او کند نیابیم، نمی‌توان او را تکفیر کرد....!!

و هرگاه با آنها در مورد مسائل ایمان مناقشه شود که چه وقت انسان مومن است و چه وقت مومن نیست آنان را می‌بینی که به عقیده‌ی مرجئه‌ی کرامیه تمایل پیدا می‌کنند که مفهوم آن اینست که هرکس اقرار به ایمان و توحید بکند مومن است، هر چند که در باطنش منافق و کافر باشد و به آن تصدیق و اعتقاد قلبی هم نداشته باشد!!^۱

^۱ - این عقیده و برنامه را (تمایل آنها به جانب جهمیه و مرجئه در مسائل کفر و ایمان) در کتاب‌هایشان که در این اواخر زیاد شده و نیز در خلال مناقشات، مجادلات و گفت و گوهایی که با آنها داشتم و هم چنین از نشانه‌هایی که در اقوال باطلشان یافت می‌شود، دانستم. آنچه در اینجا شایسته یاد آوری است، قولی است که شیخ محمد قطب - حفظه الله - از یکی از اینان، در کتاب ارزشمندش «لا اله الا الله عقیده و شریعة و منهاج حیاة» در صفحه ۱۵۸ نقل می‌کند: «هنوز از گفته‌ی آن مرد - فرد بسیار خوبی است، خدا او را رحمت کند - تعجب می‌کنم که یک روز در مقام فرماندهی عمل اسلامی می‌گفت: کسی که «لا اله الا الله» را بر زبان بیاورد تکفیر نمی‌کنیم، اگر چه کمونیست هم باشد - خداوند به گوینده‌اش رحم کند و از گناهش در گذرد.

فکر کنید کسی مثل این مرد که در مقام فرماندهی عمل اسلامی، چنین قولی را که درست مطابق مذهب مرجئه کرامیه است، بر زبان می‌راند پس حال پیروان و شاگردان او که بدون هیچ درک و بینش و دلیلی از وی تقلید می‌کنند، چگونه است...؟!

و اگر بخواهیم کسی را ملامت کنیم، این شیخ محمد قطب - حفظه الله - است (که باید سرزنش شود) که چرا به چنین مردی که مشهور به فرماندهی عمل اسلامی است و کمونیست ملحدی را به شرطی که در طول عمرش تنها یک بار شهادت توحید را بر زبان آورده باشد کافر نمی‌داند، این گونه برایش ترحم و طلب آمرزش نموده‌اند؟ که از آن بی اهمیتی و سبکی گناه فرد مذکور استنباط می‌شود...!

و برای شیخ بهتر آن بود که در کمترین حالت به بیان گفته‌ی زشت آن مرد، بدون هیچ مدح و ذم و دعایی در حق یا علیه او می‌پرداخت...!!

ابن تیمیه - رحمه الله علیه - در جلد هفتم «الفتاوی» صفحه‌ی ۵۴۸ می‌فرماید: «کرامیه؛ یاران محمد بن کرام می‌باشند که ادعا می‌کنند که ایمان، اقرار و تصدیق به زبان بدون (همراهی و موافقت) قلب می‌باشد.» (ابن تیمیه) آنها را در شمار فرقه‌های مرجئه آورده است!

اگر به مرجئه‌ها و جهمیه‌های زمان بگویی: این انسان کمونیست کافری است (که خدا را قبول ندارد) و معتقد به کفر و الحاد است و حتی بر اساس اصولی که شیخ نخستین شما - جهم بن صفوان گمراه - بنا نهاده، کافر است به تو می‌گویند: او به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» شهادت می‌دهد چگونه می‌توانیم کسی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را می‌گوید کافر بدانیم...؟ چگونه از ما می‌خواهی که حکم کفر کسی را بدهیم که ظاهرش، دلالت بر ایماننداری او می‌کند...؟! به ما فرمان داده شده است که بر اساس ظاهر قضاوت کنیم و این تنها خداست که حاکم بر اسرار و درون (انسان‌ها) است (و ما به آن دسترسی نداریم)... به ما امر نشده است که شکم‌ها را بشکافیم و درونشان را به دقت بررسی کنیم، تا از محتوای آنها آگاه شویم (ما مسئول درون مردم نیستیم)...!!

و هرگاه درباره‌ی یکی از طاغوت‌ها به آنها بگویی: این کسی است که مرتکب کفر بواح (آشکار) می‌شود.... بر اساس عقیده‌ی «جهم بن صفوان» بر تو اعتراض می‌کنند (و می‌گویند: شاید در دلش به آن کفر راضی نباشد.) و آنگاه که در مورد یکی از طواغیت به آنها بگویی: این فردی است که دین (خدا) را تکذیب می‌کند و در دلش کفر را بر خود حلال نموده است (و قلباً کافر می‌باشد).... بر پایه عقیده مرجئه‌ی کرامیه‌ی گمراه، بر تو زبان به اعتراض می‌گشایند (و می‌گویند: مادام که به شهادت توحید تلفظ می‌کند، انکار قلبی و نفاق وی هم اشکالی ندارد! اینان هرگاه از ظاهر کسی کفر بواح مشاهده کنند، خود را به جهمی‌های باطنی نسبت می‌دهند (و می‌گویند: شاید در دلش این گونه نباشد) و هرگاه پیش بیاید کسی که در باطنش کفر و الحاد است؛ اما در ظاهر به (لااله الاالله، محمد رسول الله) شهادت می‌دهد و هر وقت از او بخواهی آنرا بر زبان جاری می‌کند، خود را به کرامیه‌های ظاهری نسبت می‌دهند (و می‌گویند: آیا تو می‌دانی که در دلش راضی به کفر است؟)

اینان (مرجئه‌ها و جهمی‌ها) از بدترین و خبیث‌ترین افرادی هستند که امت مسلمان و دعوت اسلامی در قرن حاضر به آن گرفتار شده است.... به خاطر آنکه توانایی خاصی در گمراه کردن مردم دارند و بسیاری از آنان (برای مقبولیت عمومی) و جهت ترویج افکار فاسدشان در میان مردمان عوام و افراد بی سواد و جاهل، به اسم سلفیه و یا به نام اهل سنت و جماعت به این کار مبادرت می‌ورزند.... و سلفیه‌ی حقیقی و اهل سنت و جماعت از آنان و گفتارشان، همانند برائت جستن گرگ از خون (ریختن) یوسف - علیه السلام - اعلام برائت می‌کند!!

مساله اول:

آیا چیزی هست که بتواند جایگزین شهادت توحید شود...؟

رای ارجح آن است که هیچ چیزی جز «نماز» نمی‌تواند جایگزین تلفظ شهادت توحید برای انسان شود.

اگر کسی دیده شد که نماز می‌خواند و قبلاً معلوم نبود که «شهادت توحید» را بر زبان تلفظ نموده است، بر او حکم به «اسلام» می‌شود و احکام و متعلقات آن از قبیل: حقوق و واجبات (مسلمان) به خاطر وجود نص در این مورد، بر وی جاری می‌شود.

«عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ صَلَّى صَلَاتَنَا وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا، وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ» [رواه البخاری]

امام بخاری در صحیح بخاری از انس بن مالک - رضی الله عنه - روایت می‌کند که پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم - فرمود: «هرکس مانند ما نماز بخواند و به قبله‌ی ما رو نماید و ذبیحه‌ی ما را بخورد، مسلمان است و چنین کسی را خدا و رسول او امان داده‌اند.»

«قرطبی» در جلد هشتم کتابش «الجامع» صفحه‌ی ۲۰۷ می‌گوید: «ایمان هیچ کس جز با (اقرار) به «لااله الا الله» صحت نمی‌یابد و هیچ اقوال و افعالی جز «نماز» نمی‌تواند حکم آن را به جای آورد.»

اسحاق بن راهویه می‌گوید: «به تحقیق در خواندن «نماز» (در نزد علما) اجماعی است که بر هیچ کدام از احکام دیگر (شریعت اسلام) آن اجماع نشده است. چون همه‌ی آنها بر این رای وحدت نظر دارند که: «هرکس به کافر بودن شناخته شده باشد، سپس او را ببینند که نمازهای زیادی را در وقت مشخص خود می‌خواند؛ اگر چه قبلاً از وی اقرار زبانی «لااله الا الله» دانسته نشده باشد، بر او حکم به ایمان (و اسلام) می‌شود؛ اما در مورد احکام دیگری همانند روزه (گرفتن) و زکات (دادن) و امثال آن چنین حکمی نداده‌اند.»

و اگر گفته شود: پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم - از عمل خالد بن ولید^۱ - رضی الله عنه - در کشتن کسانی که گفتن «صبأنا» براءت جست: چون مقصود آنها آوردن اسلام بود، ولی در بیان (درست) آن اشتباه کردند و به جای آنکه بگویند: «أسلمنا» یعنی: اسلام آوردیم؛ گفتند: «صبأنا» یعنی: از دین خود برگشتیم (و به دین اسلام درآمدیم)؛ (با این وصف) رسول الله - صلی الله علیه و سلم - تعبیر اشتباه آنان را محافظ جانشان قرار داد (و بر عمل خالد بن ولید اعتراض نمود و فرمود: «خدا یا من از این کاری که خالد مرتکب شد، براءت می‌جویم»). حال چگونه بین این (فرمایش رسول الله - صلی الله علیه و سلم - در حق خالد) و آنچه قبلاً بیان شد که انسان جز با اقرار به شهادتین یا نماز (خواندن) داخل اسلام نمی‌شود، هماهنگی ایجاد کنیم؟

می‌گوییم: «بین صیغه یا جمله یا چیزی که صاحب (و گوینده‌ی) آن را داخل اسلام می‌کند و بین صیغه یا جمله یا چیزی که شمشیر را از روی سر صاحب (و گوینده‌ی) آن در هنگام نبرد و شرک و شبهه کنار می‌نهد، تفاوت است. آن چه صاحب (گوینده یا کننده‌ی) آن را در اسلام داخل می‌کند، چیزی بود که قبلاً بیان گردید و ذکر آن گشت؛ اما آن چه سبب می‌شود که شمشیر از روی سر صاحب و گوینده آن کنار گذاشته شود (و از کشتن وی جلوگیری کند) هر قرینه یا تعبیری است که احساس شود که صاحب (و گوینده آن) خواهان اسلام (و مسلمان شدن) است یا احساس کنیم آن شخص، مسلمان

^۱ - امام بخاری در «کتاب المغازی صحیح بخاری باب فرستادن خالد - رضی الله عنه - توسط پیامبر (صلی الله علیه و سلم) به سوی «بنی حذیفه» از عبدالله بن عمر - رضی الله عنهما - روایت می‌کنند: «پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم - خالد بن ولید - رضی الله عنه را به سوی «بنی حذیفه» فرستاد تا آنها را به دین اسلام فرا خواند. آنها نتوانستند به درستی بگویند: «اسلام آوردیم» بلکه (برای بیان مقصود خود) گفتند: صبأنا، صبأنا «از دین (خود) برگشتیم!» خالد (نیز شمشیر در میان‌شان نهاد) و تعدادی را کشت و شماری را اسیر کرد و به هر کدام از ما اسیری داد! روز دیگر خالد دستور داد هر کدام از ما اسیر خود را بکشد! به او گفتم: به خدا سوگند نه من و نه هیچ یک از همراهانم اسیری را نمی‌کشیم. تا این که به خدمت پیامبر - صلی الله علیه و سلم - رسیدیم و ماجرا را بازگو کردیم. رسول الله - صلی الله علیه و سلم - دستان خویش را به آسمان بلند کرد و دو بار فرمود: «پروردگارا همانا من از کاری که خالد کرد بیزارم» «مترجم»

می‌باشد؛ ولی تعبیر را درست به کار نبرده است. مانند کسی که بگوید: «السلام علیکم ورحمة الله».

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتُ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ [النساء: ۹۴]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که (برای جهاد) در راه خدا به مسافرت رفتید، تحقیق کنید (که با چه کسانی می‌جنگید؟ آیا مسلمانند یا کافر؟) و به کسی که به شما سلام کرد (و سلام نشانه‌ی پذیرش اسلام است.) مگویید تو مومن نیستی و به دنبال مال دنیایی (او) باشید.»

یعنی: می‌خواهید به دنبال کشتن او، وی را غارت نموده و مالش را به غنیمت ببرید. (ای مومنان) تا وقتی که برایتان روشن و ثابت نگردد که (کسی) مسلمان است (یا کافر) یا علاقه و اشتیاق مسلمان شدن در او وجود دارد (یا نه) وی را مکشید.

﴿فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا﴾ [النساء: ۹۴]

«(بدانید) که در پیش خدا غنائم فراوانی است (و آن را برای شما تدارک دیده است و بسی بهتر از ثروت و غنیمت دنیایی است) شما پیش از این چنین بودید (و کفر را گردن نهاده بودید و جنگ‌های شما تنها انگیزه‌ی غارت‌گری داشت) ولی خداوند بر شما منت نهاد (و نعمت اسلام را نصیبتان کرد) پس (به شکرانه‌ی این نعمت بزرگ) تحقیق کنید.»

یعنی: تبیین و تحقیق کنید و این دوبار تکرار شدن کلمه‌ی «فَتَبَيَّنُوا» «تحقیق کنید» در یک آیه برای تأکید و بیان اهمیت آن کار می‌باشد.

بدان که این تعبیر و امثال آن، تا هنگامی که (مسلمان یا کافر بودن و یا رغبت صاحب آن به اسلام) برای ما روشن و ثابت گردد، مانع از کشته شدن صاحب و گوینده-ی آن می‌شود؛ ولی این (خود به تنهایی) تعبیر صحیحی برای داخل شدن فرد به دین اسلام نمی‌باشد.

از سویی دیگر اگر این تعبیر و امثال آن، بر فرد معینی از مسلمانان در دار الکفر اطلاق شود، خواهان آن است که بر او حسن ظن داشته باشیم (و تا زمانی که به طور کامل و واضح برای ما ثابت نگردد) خیلی زود بر او حکم تکفیر ندهیم؛ چون تکفیر (وی) همانند کشتن (او) است. هم چنان که در حدیث آمده است: «تَكْفِيرُ الْمُسْلِمِ كَقَتْلِهِ» «تکفیر کردن مسلمان، همانند کشتن اوست»

وَقَالَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: «إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ: يَا كَافِرُ فَهُوَ كَقَتْلِهِ» [متفق علیه]
و رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - می فرماید: هرگاه مردی (مسلمان) به برادر مسلمانش بگوید: ای کافر! همانند آن است که وی را به قتل رسانده باشد.

«وَقَتْلُ الْمُؤْمِنِ أَكْثَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ زَوَالِ الدُّنْيَا» [خرجه النسائی و غیره، صحیح الجامع:

[۴۳۶]

«و کشتن مومنی، از نابودی دنیا در نزد خدا بزرگ تر است»

بنابراین، تعجیل در جاری نمودن حکم تکفیر کسی، قبل از آن که حال و وضع و راست (و دروغ گفته‌ی) وی برای ما روشن و ثابت گردد؛ همانند تسریع در اطلاق حکم قتل یا خون ریختن وی، قبل از اثبات یا روشن نمودن (اتهام) گناهکاری اوست.

چون تکفیر (کردن کسی به ناحق) تبعات و آثار خطرناکی به دنبال دارد که سرانجام آن خوب نیست و خطر آن از گناه ریختن خون او به ناحق کمتر نیست.

مساله دوم:

درباره کسی که کافر بودنش از این جهت نیست که وی از به زبان آوردن و اقرار به شهادت توحید امتناع کرده باشد، آیا (در این صورت) اقرار نمودن به شهادت توحید به او نفعی می‌رساند...؟

جواب: کسی که کافر بودنش غیر از جهت امتناع وی، در اقرار نمودن به شهادت توحید باشد، برای نمونه: یکی از امور ضروری و معلوم^۱ دین را انکار کند (از جمله: فرض بودن نماز، زکات، روزه، حرام بودن قتل، زنا، ربا، شرب خمر و.... احکامی همانند ازدواج، طلاق، ارث، قصاص و...) در این صورت، تلفظ نمودن شهادت توحید تا زمانی که آن چیزی را که سبب کافر شدن و خروج وی از دین اسلام شده، در او موجود باشد (و آن را کنار نهد و توبه نکند) سود و نفعی به او نمی‌رساند.

مثلا اگر کسی بگوید: روزه‌ی ماه رمضان واجب نیست یا (بگویند) روزه گرفتن جزء شرع (اسلام) نیست.... به خاطر این کار کافر می‌شود و اقرار وی به شهادت توحید، تا وقتی که از انکار فرضیت روزه‌ی ماه رمضان دست بر ندارد (و توبه نکند) به او نفعی نمی‌رساند؛ چون کافر شدنش به جهت امتناع وی از تلفظ نمودن به شهادت توحید نبوده است و آن کس قبل و بعد از انکار (فرضیت) روزه‌ی ماه رمضان، به شهادت توحید اقرار نموده است....

و همچنین طاغوتی که حکم و شریعت خدا را تغییر داده است و با اولیاء خدا و دین او می‌جنگد.... به سبب انجام این کار کافر شده است و اگر در حالت عادی - در طول زمان - به شهادت توحید هم اقرار کند، به او نفعی نمی‌رساند؛ چون این طاغوت پیوسته مرتکب نواقضی می‌شود که سبب خروج وی از دین اسلام می‌گردد. و او و امثال او برای آنکه توبه شان پذیرفته شود و دوباره وارد دین اسلام گردند، لازم است همراه تلفظ زبانی

^۱ - امور ضروری به احکامی گفته می‌شود که انسان در قبول یا رد، یا رها کردن آنها اختیاری از خود ندارد و صرفا باید با تسلیم و رضای خویش از آن اطاعت کند. علامت این امور آن است که برای همه طبقات مردم شناخته شده است و برای اثبات آن نیازی به استدلال نیست. [مترجم]

شهادت توحید، از اعمالی که سبب کفر و خروج آنها از دایره‌ی دین اسلام شده است (به طور کلی) برگردند و از آن توبه کنند و اعلان برائت نمایند.

و این حکم (که بیان شد) بر همه‌ی حالات دیگری که سبب کفر و خروج صاحب آن از دایره‌ی دین اسلام می‌گردد، قیاس (و تعمیم) داده می‌شود. (پس انسان مسلمان در همه احوال باید سعی کند، دچار نواقض اسلام نشود و گرنه تلفظ نمودن شهادت توحید به او نفعی نمی‌رساند، مگر آنکه توبه نماید و مجدداً به طور کامل و صحیح مسلمان شود).

براستی ابوبکر و همه اصحاب- رضی الله عنهم- با منکران زکات که مرتد شده بودند جنگیدند، درحالی که «لااله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله» را بر زبان می‌راندند (و به آن اقرار می‌نمودند)....

شیخ کشمیری در کتابش «اکفار الملحدین» می‌گوید: «کسی که کفرش به خاطر انکار یکی از امور ضروری دین مثل: حرام بودن شراب خواری باشد، اگر چه به شهادتین هم اقرار کند، برای دوباره مسلمان شدن (در ابتدا) لازم است به آنچه که به آن اعتقاد دارد برگردد. همچنان که علمای شافعی در «رد المحتار من الارتداد» و «جامع الفصولین» نیز به آن تصریح نموده‌اند: (که اگر از کسی به خاطر کفری که مرتکب شده است، طلب استتابه و اعلام برائت شود؛ اما وی خودداری کند) اقرار عادی به شهادت توحید (و نبوت رسول الله- صلی الله علیه و سلم-) به او نفعی نمی‌رساند (و کشته می‌شود) مگر آنکه از گفته (و انکارش) دست بردارد (و پشیمان شود)؛ چون کفرش تنها با اقرار به شهادتین از بین نمی‌رود.»

شیخ الاسلام محمد بن سلیمان التمیمی- رحمه الله علیه- می‌گوید: «اگر کسی شب و روز خدا را پرستش کند و سپس در کنار قبر پیامبری یا صالحی بایستد و از آن طلب کمک نماید، دو معبود را پرستش نموده و (حق) «لااله الا الله» را به جا نیاورده است؛ چون «الاله» یعنی کسی که به یاری و کمک خوانده شود (و به خاطر آنکه او غیر خدا را

به کمک خوانده، درحقیقت دو خدا را پرستش نموده و «لااله الا الله» گفتن وی دروغین است.... و هرکس فردی را تا مرتبه‌ی پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلم- ارتقا دهد (و آن کس را هم مرتبه‌ی رسول خدا- صلی الله علیه و سلم- بداند) کافر شده و خونش حلال است و اقرار شهادتین و نماز گزاردن به او نفعی نمی‌رساند.^۱

مقصود وی آن است که تلفظ نمودن به شهادتین، به او نفعی نمی‌رساند و مانع حکم تکفیر و ارتداد او نمی‌شود؛ مگر آنکه علتی را که سبب خروج وی از دایره‌ی دین اسلام شده است کنار گذارد.

^۱ - الرسائل الشخصية: ص ۱۶۶، و مجموعة التوحيد: ص ۸۲.

شرط دوم:

کفر به طاغوت

یکی از شرط‌های صحت توحید «کافر شدن به طاغوت» است و انسان (مسلمان) ایمان نخواهد داشت، مگر آنکه به طور ظاهری و باطنی «کفر به طاغوت» انجام دهد. و اینک دلایلی (را از قرآن و سنت) در صحت و درستی این شرط برایتان می‌آورم:

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنَ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقره: ۲۵۶]

«کسی که به طاغوت کفر بورزد و به خدا ایمان بیاورد، به محکم‌ترین دستاویزی در آویخته است که اصلاً گسستن ندارد و خداوند شنوا و دانا است.»

«الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى» در این آیه با توجه به نظر علما و مفسران، شهادت دادن به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است؛ یعنی هرکس که به طاغوت کفر ورزد و سپس به دنبال آن به خدای بلند مرتبه ایمان آورد، (در حقیقت به محکم‌ترین دستاویز، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» چنگ زده است. اما کسی که به طاغوت کفر نورزد (و به حکم طاغوت گردن نهد) اگر چه به خدای بلند مرتبه هم ایمان آورد، از جمله‌ی آن کسانی نیست که به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» چنگ زده و حقوق و شروط آن را به جای آورده‌اند.

ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌فرماید: «هرکس از شریک قرار دادن برای خدا و بت پرستی خود را نهی کند و خود را از عبادت هر آنچه که به عنوان غیر خدا پرستش می‌شود و شیطان به سوی آن دعوت می‌نماید، دور نگهدارد و صرفاً خداوند یگانه را پرستش کند، به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» شهادت داده و به محکم‌ترین دستاویز چنگ زده است؛ یعنی در کارش ثابت قدم شده و بر روش اعلای اسلام و صراط مستقیم حرکت نموده است.... آن فرد به محکم‌ترین سبب در دین چنگ زده است و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» به دستاویزی محکم تشبیه شده که اصلاً گسسته نمی‌شود و محکم و بادوام و استوار است و به شدت به هم پیوند زده شده است.»

مجاهد می گوید: ﴿الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى﴾ یعنی: ایمان؛

و سعید بن جبیر و ضحاک می گویند: ﴿الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى﴾ یعنی: «لا اله الا الله»... و سپاس برای خدا، اختلافی در بین این اقوال وجود ندارد.

و قرطبی در تفسیر این آیه می فرماید: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنَ بِاللَّهِ﴾ شرط و ﴿فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ جواب شرط است.

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾
[النحل: ۳۶]

«ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستادیم (و محتوای دعوت همه پیامبران این بوده است) که خدا را پرستش کنید و از طاغوت دوری گزینید.»

و این مهم ترین وظیفه ی انبیاء و رسولان در طول تاریخ بوده است و نیز مهم ترین هدف داعیانی بوده که بر اساس منهج و طریقه ی آنان، به سوی خدای بلند مرتبه دعوت می کرده اند.

در حدیثی صحیح از رسول الله - صلی الله علیه و سلم - روایت شده است که فرمود:
«مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ، حَرَّمَ مَالُهُ، وَدَمُهُ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ» [صحیح مسلم]

«کسی که «لا اله الا الله» بگوید و سپس به آن چه غیر از خدا عبادت شود کفر ورزد، جان و مال او محفوظ می باشد و اجر و پاداش او نزد خداست.»

مقصود رسول الله - صلی الله علیه و سلم - از «وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ» کفر به طاغوت می باشد.

و اگر گفته شود: قسمت نخست شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که «لَا إِلَهَ» است، خود مشتمل بر نفی و متضمن کفر به طاغوت می‌باشد، پس به چه علتی در حدیث فوق، دوباره تکرار شده است...؟

می‌گوییم: این تکرار برای تاکید و بیان اهمیت کفر به طاغوت می‌باشد. همچنان که شیخ الاسلام محمد بن سلیمان التیمی - رحمه الله علیه - در این زمینه می‌فرماید: این فرموده رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - «وَكُفِّرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ» برای تاکید جانب نفی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است و انسان خون و مالش جز به آن (کفر به طاغوت) محفوظ نمی‌باشد و اگر کسی شک و تردیدی در این مورد به خود راه دهد، خون و مالش محفوظ نیست. و بدان که انسان مومن نمی‌شود، مگر آنکه «کفر به طاغوت» انجام دهد و دلیل ما فرمایش خداوند بلند مرتبه است که می‌فرماید:

﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ [البقره: ۲۵۶]

«کسی که به طاغوت کفر بورزد و به خدا ایمان بیاورد، به محکم‌ترین دستاویز درآویخته است.»^۱

شیخ الاسلام محمد بن سلیمان التیمی - رحمه الله علیه - می‌گوید: «خون و مالش محفوظ نیست» خود دلیل روشنی بر عدم ایمان کسی است که کفر به طاغوت انجام ندهد؛ اگر چه به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اقرار کند و در طول روزگار هم آن را بر زبانش جاری سازد. و این چنین کسی، مثل فردی است که چیزی را بگوید و در همان وقت ضد آن را بر زبان آورد. به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اقرار می‌کند؛ اما در همان حال خدای دیگری را همراه یا بدون خدای بلند مرتبه پرستش می‌کند.

همانطور که قبلاً ذکر شد اجتماع «ایمان و کفر» و «توحید و شرک» در قلب یک انسان غیر ممکن است. و در حدیثی از رسول الله - صلی الله علیه و سلم - آمده است:

^۱ - مجموعة التوحيد: ۱۰-۳۵.

«لَا يَجْتَمِعُ الْإِيمَانُ وَالْكُفْرُ فِي قَلْبٍ أَمْرٍ»

«ایمان و کفر (به طور همزمان) در قلب انسانی جمع نمی‌شود.»

و اگر گفته شود: چرا در شهادت توحید (لا اله الا الله) و نصوصی که آن را شرح و تفسیر می‌کنند، جانب نفی، بر جانب اثبات آن مقدم شده است؟ و حکمت این تقدم چیست...؟

می‌گوییم: «این تقدم جانب نفی بر جانب اثبات در شهادت توحید و بقیه‌ی نصوصی که کلمه‌ی توحید را شرح و تفسیر می‌کنند، فایده‌ها و حکمت‌های مهم و زیادی دارد که در ذات خود مشروع و خوب است و منظور و مقصود شهادت توحید نیز همان است که بیان کرده‌اند.»

از جمله: کسی که این تقدم را انجام ندهد و آن را در وجود خود و دینش مراعات نکند و خود را به آن ملزم ننماید، شرک و توحید را با هم انجام می‌دهد و به طور همزمان به پرستش طاغوت و خدای بلند مرتبه می‌پردازد.... و این طریقه‌ی دین مشرکان است که عبادت خدای بلند مرتبه و پرستش طاغوت را با هم جمع می‌کنند.... اینان به خدا ایمان آورده‌اند، درحالی‌که مشرک بودند.

همانطور که خدای بلند مرتبه در مورد آنها می‌فرماید: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا

وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۶]

«و اکثر آنان که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرک می‌باشند.»

و باز: عدم رعایت این تقدیم، به ناچار سبب نابودی عبادت و تمامی اعمالی می‌شود که انسان برای خدای بلند مرتبه انجام داده است. بنابراین قبل از آنکه از شرک و عبادت طاغوت و خالی شدن از آن اعلام براثت کند، داخل در عبادت و طاعت پروردگار شده است.... و همچنان که قبلاً بحث شد، شرک تمامی اعمال نیکوی انسان را از بین می‌برد و صاحبش را از بهره‌گیری (از آن اعمال صالح) محروم می‌کند و همانند سدی رفیع بین عمل نیکوی انسان و پذیرش و صعود آن به سوی آسمان مانع می‌شود...! (طبق این

قاعده) هرکس قبل از آن که به طاغوت کفر بورزد و از او و پرستش وی و حزیش اعلام براثت کند؛ نماز یا روزه یا حج یا زکات و یا عبادات دیگری را انجام دهد.... آن اعمال و عبادات به او هیچ نفع و سودی نمی‌رساند و از او پذیرفته نمی‌شود و زیان و خسارت و پشیمانی از این اعمال (که برای طاغوت انجام داده است)، (روز قیامت) به وی خواهد رسید و در آن هنگام، ندامت هم سودی ندارد.

شیخ الاسلام محمد بن سلیمان التیمی - رحمه الله علیه - می‌فرماید: «هرکس شب و روز خدا را عبادت کند و سپس در نزد قبر پیامبری یا صالحی بایستد و از آن طلب کمک نماید، دو معبود را می‌پرستد و حق «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را به جای نیاورده است؛ زیرا «الاله» یا خدا به کسی می‌گویند که به یاری خوانده شود (و چون او پیامبری یا صالحی را به کمک می‌خواند، درحقیقت آنها را به جای خدا، معبود خود قرار داده است) همان گونه که مشرکین این اعمال را در نزد قبر زبیر یا عبدالقادر یا.... انجام می‌دهند. هرکس هزار قربانی را برای خدا انجام دهد و سپس ذبحی برای پیامبری یا شخص صالحی و.... انجام دهد، دو معبود را پرستش می‌کند:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ﴾ [الانعام: ۱۶۲]^۱

«بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است و هیچ شریکی برای وی نیست.»

^۱ - الرسائل الشخصية: ۱۶۶.

معنای طاغوت

بعد از آن که بر دلایل شرط صحیح بودن «کفر به طاغوت» به عنوان شرطی برای صحت ایمان آگاه شدیم، ناگزیر هم باید معنای طاغوت را بدانیم تا برای ما روشن شود که چه کسی طاغوت است و چه کسی نیست؟ و همچنین لازم است صفت کفر به طاغوت را بدانیم تا به ویژگی «کافر به طاغوت» از غیر آن آگاه شویم (و آنها را از هم تشخیص دهیم).

در مورد معنای طاغوت می‌گوییم: «هر آنچه از غیر خدا، حتی اگر در صورتی از صورت‌های عبادت پرستش شود، درحالی‌که خودش به آن راضی باشد طاغوت است.»^۱

و هرکس از غیر خدا که از جهت رکوع و سجود و قربانی کردن برای او پرستش شود.... (درحالی‌که خودش به آن رضایت دارد).... طاغوت است....

و هرکس از غیر خدا که از جهت دعا و طلب عبادت شود.... (درحالی‌که خودش به آن راضی است).... طاغوت است....

و هرکس از غیر خدا که از جهت ترس و امید (خوف و رجا) پرستش شود.... (و خودش به آن راضی باشد).... طاغوت است....

^۱ - آوردن شرط «راضی بودن» برای آن است تا به این وسیله، فرشتگان و انبیاء و صالحینی که به عنوان غیر خدا پرستش می‌شوند، از صفت و حکم طاغوت خارج شوند. چون اینان از پرستش شدن، به شدت کراهیت داشتند و مردمان را از آن نهی می‌کردند و خودشان راضی نبودند به این که در چیزی به تنهایی یا همراه خدای پاک و منزّه پرستش شوند.... در همچنین حالتی براءت و کفر صرفاً به عابدان و عبادات شرکی آنان منحصر می‌شود، بدون این که شامل حال این چنین معبودانی که آنان به عنوان غیر خدا پرستش می‌کنند بشود. (درحقیقت این فرشتگان، انبیاء و صالحین) استحقاق آن را دارند که ما صرفاً در جهت رضای پروردگار، آنها را احترام گذاریم و آنان را دوست داشته باشیم، بدون آن که در حقشان کوتاهی یا زیاده روی نماییم.

و هرکس از غیر خدا که از جهت طاعت و فرمان برداری و حکم بردن پیش او عبادت شود.... (و خودش به آن راضی باشد).... طاغوت است....

و هرکس از غیر خدا که از جهت این که مردم او را دوست داشته و نسبت به او ولاء و براء داشته باشند پرستش شود.... (و خودش به آن راضی باشد).... طاغوت است....

و هرکس غیر از خداوند که مردم به خاطر خود وی از او اطاعت کنند، طاغوت است.... از قبیل: حاکمان کافر و ستمگر، احبار و راهبان، شیوخ، روسای احزاب و جماعات (مخالف با شریعت خداوند).... که اطاعت کردن آگاهانه و ناآگاهانه از آنان به خاطر خود آنها، پرستش طاغوت و غیر خداست!...

هرکس غیر از خداوند بلند مرتبه، مردم او را به خاطر خودش دوست داشته باشند، طاغوت است.... و محبوب خودخواه کسی است که مردم به خاطر خود وی - نه برای خدا و ذات پاک و منزّه او - «الولاء والبراء» داشته باشند، بدون آن که موافقت یا متابعت با حق یا باطل وی را در نظر بگیرند!...

بسیاری از مردم چنین می‌پندارند که آزادند - و در دنیای آزادگی به سر می‌برند! - اما اگر به درستی در احوال آنها دقت شود، بردگان طاغوت‌اند.... برده‌ی بردگانی هستند که از خود آنان، قدر و منزلتشان پایین‌تر است!...

ابن تیمیه - رحمه الله علیه - در جلد ۲۸ «الفتاوی» صفحه‌ی ۲۰۰ می‌فرماید:

«کسی از غیر خدا که برای او عبادت می‌شود، اگر آن را انکار نکند و به آن راضی باشد طاغوت است. به همین خاطر پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم - بت‌ها را طواغیت نام نهاد. و همچنین رسول الله - صلی الله علیه و سلم - در حدیث صحیحی فرموده است: «وَيَتَّبِعُ مَنْ يَعْبُدُ الطَّوَاعِيتَ الطَّوَاعِيتَ»

«(در روز قیامت) کسی که طاغوت‌ها را (در دنیا) پرستش کرده است، به دنبال آنها

راه می‌افتد.»

کسی که در معصیت و نافرمانی خدا و غیر از طریق هدایت و دین حق، فرمان برداری و اطاعت می‌شود، خواه گفته‌ای که بر زبان می‌آورد مخالف کتاب خدا (قران) باشد و مورد پذیرش و اطاعت مردم قرار گیرد و یا (این که) فرمانش مخالف دستور و شریعت خدا باشد و از سوی مردم فرمان برداری شود، (آن فرد) در هر دو حالت طاغوت به شمار می‌آید.

بنابراین حاکمی که به غیر از شریعت و کتاب خدا حکم می‌راند و مردم قضاوت و داوری را به نزدش می‌برند، طاغوت نامیده شده است. و خداوند نیز فرعون و عاد را (که خود را خدا قلمداد می‌کردند و مردم هم از قانون و برنامه‌ی آنان اطاعت می‌نمودند) طاغوت نامیده است.»

ابن القیم - رحمه الله علیه - می‌فرماید: «طاغوت به هر بنده‌ای می‌گویند که در حدی که در معبود یا متبوع یا مطاع برای او قرار داده شده است تجاوز کند. (مثلاً، عبادت صرفاً برای خداست، حال اگر برای فرد دیگری انجام شود و او به آن راضی باشد، آن فرد طاغوت محسوب می‌شود). پس طاغوت هر قومی به کسی می‌گویند که مردم به جای برنامه و شریعت خدا و رسول او - صلی الله علیه و سلم - قضاوت و داوری را به نزدش می‌برند. یا به عنوان غیر خدا او را پرستش می‌کنند و یا بدون بینش و آگاهی در دین خدا وی را تبعیت و دنباله روی می‌نمایند و یا این که در چیزی او را پیروی و تبعیت می‌کنند که نمی‌دانند (آن چیز) صرفاً مخصوص اطاعت از خدا است، این (وضعیت) طاغوت‌های دنیا است و اگر درباره‌ی آنان و احوال مردمی که همراه آنها هستند، تأمل و دقت و تفحص کنی در می‌یابی که اکثر مردم از عبادت خدا به عبادت طاغوت روی گردان و از حکم خدا و پیامبر خدا - صلی الله علیه و سلم - به حکم طاغوت متمایل و از اطاعت و پیروی رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - به اطاعت و فرمان برداری طاغوت منحرف شده‌اند.»

می‌گوییم: اگر این وضع مردم در زمان ابن القیم- رحمه الله علیه- باشد، پس حال و وضع مردم در روزگار ما، درحالی که طاغوت‌ها زیاد و متنوع شده‌اند و بر مردم مسلط و چیره شده‌اند، چگونه است...؟

سنت رسول خدا- صلی الله علیه و سلم- دلالت می‌کند بر این که هیچ سالی سپری نمی‌شود مگر آن که، سال بعد از آن بدتر از سال پیشین آن باشد.

از خداوند می‌خواهیم که ما را سلامت و عاقبت به خیر گرداند.

شیخ الاسلام محمد بن سلیمان التمیمی- رحمه الله علیه- می‌فرماید:
«طاغوت شامل هر آنچه که از غیر خدا پرستش می‌شود- درحالی که خودش به آن راضی است- که به عنوان معبود یا متبوع یا مطاع به جای طاعت خدا و رسول او- صلی الله علیه و سلم- پیروی و اطاعت شود.»

سید قطب- رحمه الله علیه- در فی الظلال القرآن در تفسیر این فرموده‌ی خداوند متعال ﴿وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ﴾ [المائدة: ۶۰]^۱ می‌فرماید:
«طاغوت هر نوع سلطه و قدرتی است که از سلطه و قدرت خداوند یاری نمی‌گیرد و هر نوع حکومت و حکمیتی است که بر شریعت پروردگار استوار نمی‌باشد و شامل هر نوع تجاوزی است که از حق کناره‌گیری و دوری می‌کند.... تجاوز بر سلطه و الوهیت و حاکمیت خداوند، زشت‌ترین تجاوز و سخت‌ترین طغیان و سرکشی است که از لحاظ لفظ و معنی داخل مفهوم طاغوت می‌شود....»

اهل کتاب پیشوایان مذهبی و راهبان خود را نپرستیده‌اند، بلکه از شریعت آنان پیروی نموده و شریعت خدا را ترک کردند، به همین خاطر پروردگار آنها را بندگان پیشوایان مذهبی و راهبان‌شان می‌شمارد و آنان را مشرک می‌نامد. ایشان طاغوت را پرستش نموده‌اند یعنی سلطه‌ها و قدرت‌های سرکشی را پرستیده‌اند که از حق خود تجاوز کرده‌اند آنها پیشوایان مذهبی و راهبان خود را با رکوع و سجود بردن، عبادت

^۱ - «از آنان میمون‌ها و خوک‌هایی ساخته است و طاغوت را پرستیده‌اند.»

نموده‌اند بلکه آنان را با پیروی کردن و اطاعت نمودن پرستش کرده‌اند. این چنین پیروی کردن عبادت است که انجام دهنده و صاحب خود را از عبادت آفریدگار و دین پروردگار بیرون می‌برد.»

ای بنده‌ی خدا! از این که آگاهانه یا ناآگاهانه بنده و یاریگر و سرباز طاغوت شوی برحذر باش؛ چون اعمال (نیک) تو را از بین می‌برد و گناهانت را انباشته می‌کند و در نتیجه در دنیا و آخرت زیان‌مند می‌شوی....!

چگونگی کفر به طاغوت

بعد از آن که «طاغوت» را شناختیم و دانستیم که معنا و حکم طاغوت چیست لازم است که صفت کفر به طاغوت و چگونگی کفر ورزیدن به آن را نیز بدانیم تا برای هریک از ما روشن شود که آیا به حقیقت کفر به طاغوت را انجام می‌دهد یا این که صرفاً در حد زبان به آن مبادرت می‌ورزد....؟!

می‌گوییم: کافر شدن به طاغوت، تنها با آرزو کردن و به زبان آوردن آن بدون (همراهی) دلیل و عمل صورت نمی‌پذیرد بلکه صفت آن این است که انسان هم در اعتقاد و باطن و هم در قول و عمل آن را انجام دهد.

۱- چگونگی کفر اعتقادی به طاغوت:

آن است که (انسان مسلمان) در دلش نسبت به طاغوت، دشمنی و کینه و تنفر پنهان کند و معتقد به کفر آنها باشد و نیز کفر کسی که داخل در عبادت طاغوت می‌شود.

با توجه به این تعریف، هیچ کس در ترک این اندازه از کفر به طاغوت عذری ندارد؛ چون برای هر انسان (مسلمانی) بدون آن که کمترین ضرری متوجه وی شود یا در تنگنا افتد مقدور است. و هیچ قدرت بشری نمی‌تواند بین او و این اعتقادش مانعی ایجاد کند. و به همین ترتیب هیچ کس در آنچه در دل پنهان می‌کند یا به آن اعتقاد دارد، اگر چه پنهان کردن کفر یا راضی بودن به طاغوت هم باشد معذور به اکراه نیست؛

چون اکراه صرفاً می‌تواند بر اعضای ظاهری بدن سلطه پیدا کند و بر باطن انسان قدرتی ندارد. این کار (کفر اعتقادی به طاغوت) باید انجام پذیرد؛ زیرا عدم انجام آن، راضی شدن به کفر و نشانه‌ی رضایت درونی به طاغوت و ظلم و کفر آن می‌باشد و راضی شدن به کفر، به اجماع رأی علما کفر است.

۲- چگونه کفر قولی به طاغوت:

(در این مرحله انسان مسلمان باید) بی اعتنایی و کفر ورزی خود را به طواغیت آشکار نماید و آنان را با زبانش به صراحت تکفیر کند و برائت خود را از آنها، دینشان، پیروانشان، و خدمتکاران و بندگانشان اظهار نماید و حال و وضع باطل و پر از نیرنگ و فریب و کفری را که در آن به سر می‌برند، برای همگان شرح دهد.

خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ [الکافرون: ۱]

(وقتی که خداوند با این صراحت آنان را مورد خطاب قرار می‌دهد) بر ما هم لازم است که با این کلمه‌ای که دلالت و معانی آن صریح و روشن است، بدون هیچ سختی و نگرانی و ناراحتی و ضعفی با آنها روبرو شویم و حقایق حال و وضع و برنامه‌ی آنان را بیان نماییم (و بگوییم): «ای گروه کافران ای گروه مشرکان مجرم...!»

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ﴾ [الممتحنة: ۴]

«رفتار و کردار ابراهیم - علیه السلام - و کسانی که به وی ایمان آورده بودند، الگوی خوبی برای شما است. آن گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهایی که به غیر از خدا می‌پرستید، بیزار و گریزانیم و دشمنی و کینه توزی همیشگی میان ما و شما آشکار شده است تا زمانی که به خدای یگانه ایمان بیاورید (و صرفاً او را به تنهایی پرستش نمایید).»

پس ابراهیم - علیه السلام - و کسانی از مومنین که با او ایمان آوردند، در چه چیزی برای ما الگوی حسنه هستند...؟ در آنچه که به مشرکین و طواغیت و آنهایی که برای غیر خدا پرستش می‌کردند بر زبان آوردند: ما از شما، دیتان و طواغیتی که پرستش

می‌کنید، برائت می‌جویم و به شما و به آنچه که از غیر خدا عبادت می‌نمایید، کفر می‌ورزیم...!

«به درستی میان ما و شما پیوسته کینه و دشمنی خواهد بود....» و این تعبیر کامل و روشنی است که نهایت اعلام برائت را می‌رساند و آن دشمنی و کینه جویی مداومی است که اعضای ظاهری و باطنی (هر مومنی) را در بر می‌گیرد و امکان ندارد، (کینه‌ی درونی او) آرامش یابد و شعله‌های (عداوت ظاهری) وی فرو نشیند؛ مگر به این شرط و آن هم این است که: به طور کامل از پرستش طاغوت خالی شوند و به تمام معنا وارد دین اسلام شوند، اسلامی که عبادت را صرفاً برای خدای بلند مرتبه و یگانه منحصر می‌کند.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ﴾ [الزخرف: ۲۶-۲۷]

(ای پیامبر - صلی الله علیه وسلم - گوشه‌ای از داستان ابراهیم - علیه السلام - را برای تکذیب کنندگان بیان کن) آن گاه که ابراهیم - علیه السلام - به پدر و قوم خود گفت: من از معبودهایی که می‌پرستید بیزارم و به غیر از معبودی که مرا آفریده است (کس دیگری را پرستش نخواهم کرد) چرا که تنها او مرا به راه حق، رهنمون خواهد کرد.

این دین و آیین ابراهیم - علیه السلام - است و بر کسی که راضی به این دین حنیف و پاک باشد، لازم است که به وسیله‌ی زبانش با صراحت به طاغوت‌های زمانه اعلان برائت نماید و هیچ کس به جز سفیاهی که خودش را از دست داده باشد، از پیروی دین و آیین ابراهیم - علیه السلام - روی برنمی‌گرداند.

همچنان که خداوند بلند مرتبه هم می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ﴾ [البقرة: ۱۳۰]

«کسی جز نادانی که خود را خوار و کوچک کرده (و انسانیت و خرد خویش را به بازیچه گرفته است) از آیین ابراهیم - علیه السلام - روی گردان نمی‌شود.»

در حدیثی از معاویه بن حیده - رضی الله عنه - روایت شده است که فرمود:

«قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، بِمَا بَعَثَكَ رَبُّكَ إِلَيْنَا؟ قَالَ: «بِالْإِسْلَامِ» قَالَ: قُلْتُ وَمَا آيَاتُ الْإِسْلَامِ؟ قَالَ: «أَنْ تَقُولَ: أَسَلَمْتُ وَجْهِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَتَخْلِيْتُ، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ، كُلُّ مُسْلِمٍ عَلَى مُسْلِمٍ مُحَرَّمٌ، أَخَوَانِ نَصِيرَانِ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ مُشْرِكٍ بَعْدَ مَا أَسْلَمَ عَمَلًا، أَوْ يُفَارِقَ الْمُشْرِكِينَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ»

«گفتم: ای رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - خداوند برای چه چیزی تو را به سوی ما روانه نموده است؟ فرمود: (برای) اسلام؛ (معاویه بن حیده) گفت: گفتم: علامت - های اسلام (و مسلمانی) چیست؟ فرمود: این که بگویی: خود را به تمامی تسلیم پروردگار - عز وجل - کردم و خود را از شرک و بت پرستی و پرستش طاغوت خالی نمودم و نماز را به پا داری و زکات را بگزاری، (خون و مال و ناموس) هر مسلمانی بر مسلمان دیگر حرام است و برادر و یاوران یکدیگر باشید، خداوند عزیز و بزرگوار، هیچ عملی را از کسی بعد از آن که مسلمان شده نمی‌پذیرد تا این که از مشرکان جدا گشته و به صفوف مسلمانان بپیوندد.»

مقصود رسول الله - صلی الله علیه وسلم - از «وَتَخْلِيْتُ» در حدیث مذکور آن است که: خود را از وجود شرک تخلیه نمایی و از پرستش غیر خدا و طواغیت، همراه با عبادت پروردگار به طور کلی دوری کنی.

از نشانه‌ها و علاماتی که دلالت بر صدق و راستی اسلام تو می‌کند آن است که - با کمال صراحت و استحکام و بدون کوچک‌ترین ترس و شکی - به تمامی طواغیت روی زمین اعلان کنی: من خود را از وجود شما و از عبادت و پرستش نمودن شما تخلیه نمودم...!

شیخ الاسلام ابن تیمیه - رحمه الله علیه - می‌فرماید: «انسان موحد نمی‌شود؛ مگر آنکه شرک را از خود بزدايد و از آن اعلان برائت کند و مرتکب آن را تکفیر نماید.»

۳- چگونه کفر عملی به طاغوت:

این گونه کفر به طاغوت، با گوشه گیری و دوری نمودن از طاغوت و علیه آنها و پیروان و سربازان آنان جهاد کردن و جنگیدن اگر راهی غیر از جنگ را نپذیرفتند و به یاری و دوستی نگرفتن آنان صورت می‌پذیرد.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ﴾ [الزمر: ۱۷]

«کسانی که از عبادت طاغوت دوری می‌گزینند (و با توبه) به سوی خدا باز می‌گردند، آنان را (به اجر و پاداش بزرگ خداوند) بشارت باد (و تو ای پیامبر - صلی الله علیه وسلم -) این مژده را به بندگانم برسان.»

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۱۲]

«با سر دسته‌های کفر و گمراهی پیکار کنید، چرا که پیمان‌های آنان هیچ ارزشی ندارد.»

و طواغیت از جمله‌ی سردسته‌های کفر محسوب می‌شوند.

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾ [التوبة: ۱۲۳]

«و (کافران) باید که (در جنگ) از شما شدت (و جرأت و شهامت) ببینند.»

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النساء: ۱۴۴]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کافران را به جای مومنان به دوستی مگیرید.»

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ [المائدة: ۵۱]

«هرکس آنان را به دوستی گیرد (و به سرپرستی بپذیرد) بی گمان از جمله‌ی ایشان است.»

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ﴾ [الممتحنة: ۱]

«(ای گروه مومنان) دشمنان من و خویش را به دوستی نگیرید. شما نسبت به آنان محبت می‌کنید، درحالی‌که آنها به حقیقتی که برای شما آمده است ایمان ندارند.

غیر از این نصوص، نصوص دیگری که نشانه‌ها و صفات کفر قولی و عملی به طاغوت را بیان کنند، بسیار زیاد است.

بعد از این توضیحاتی که در مورد صفت (اعتقادی، قولی و عملی) کفر به طاغوت دادیم؛ پس هرکس کامل و بدون نقص آن را به جای آورد، از آن کسانی است که صفت کفر به طاغوت را انجام داده و حق آن را ادا نموده است و اگر به آن صفاتی که قبلاً ذکر کردیم عمل ننماید، اگر چه به زبان هم هزار بار ادعای کفر به طاغوت را بکند، از جمله آن کسانی نیست که به طاغوت کافر شده‌اند!!

تعجب من از کسانی است که به زبانشان ادعای کفر به طاغوت می‌کنند و از این که در ردیف برده و بنده‌ی طاغوت‌ها قرار گیرند، اظهار ناراحتی می‌نمایند ولی در همان وقت، آنها را می‌بینی که با زبان حال و عمل و گفتار، به طواغیت تمایل نشان می‌دهند و به نفع آنها بسیار به جدل و گفت و گو می‌نشینند و از آنان پشتیبانی و حمایت می‌کنند و به آنان خدمت و یاری می‌رسانند و داخل سپاه طاغوت‌ها می‌شوند و قضاوت و داوری را به نزد آنان می‌برند و به خاطر آنها با موحدان به دشمنی می‌پردازند!!

اینان درحقیقت، شرط کفر به طاغوت را به جای نیاورده و محقق نساخته‌اند، هر چند به زبانشان خلاف آن را ادعا نمایند؛ چون واقعیت و زبان حالشان، ادعا و گفته‌ی دروغین آنان را رد و تکذیب می‌کند.

مسأله

آیا به کار بردن لفظ طاغوت برای مسلمان جایز است؟ یا اینکه اطلاق این کلمه جز بر کافری که قبلاً صفت طاغوت برای وی بیان شد جایز نمی‌باشد؟

می‌گوییم: «طاغوت»، بر وزن و صیغه‌ی «فعلوت» به معنی ظلم و دشمنی و زیاده روی از حد می‌باشد هرکس (به شرطی که) ظلم و ستم و دشمنی او پایین‌تر از حد کفر اکبر او باشد می‌توان بر اساس اعتبار معنایی و نشانه‌های لغوی کلمه‌ی طاغوت؛ که ظلم و ستم و دشمنی و تجاوز از حد است، بر او صفت طاغوت گذاشت آن گونه که بعضی از اهل سلف، صفت طاغوت یا طاغی (ستمگر) را بر حجاج بن یوسف و دیگران اطلاق نمودند و مرادشان (از اطلاق کلمه‌ی طاغوت یا طاغی) معنی لغوی آن بوده که قبلاً بیان کردم و قصدشان از این کلمه، معنای کافر شدن و مورد پرستش قرار گرفتن به عنوان غیر الله نبوده است.

اما اگر این ظلم و ستم و دشمنی صاحبش را به درجه‌ی کفر اکبر نسبت به خدای بزرگ برساند، آن گاه صفت طاغوت به معنای اصطلاحی آن که معبود شدن به عنوان غیر خدا است و معنای لغوی آن که عداوت و تجاوز از حد می‌باشد بر او اطلاق می‌شود (و هر دو معنی منظور می‌گردد). و برای تشخیص دو طاغوت نام برده (ظالم یا کافر) در هنگام مطالعه و شنیدن کتاب‌های اهل علم، به ناچار باید به تمامی نظم و ترتیب کلام و قرائن موجود در آن، که (یکی از دو) نوع طاغوت مورد نظر را مشخص می‌کنند توجه کرد.

اما من در مورد کلمه‌ی «طاغوت» در قرآن کریم و سنت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - تحقیق و جست و جو نمودم و به این نتیجه رسیدم که همه‌ی آنها به معنای طاغوت «کافر» آمده است که مردم آن را به عنوان غیر الله پرستش می‌کنند و خدای بلند مرتبه به آن داناتر است.

شرط سوم:

علم

علم و شناخت به معنای کلمه توحید (لا اله الا الله) شرطی برای صحت آن است؛ چون جهل و نادانی به معنی کلمه‌ی توحید، مثل نداشتن آن است و کسی که فاقد توحید باشد، همانند آن است که به آن معتقد نباشد و هرکس به کلمه‌ی توحید اعتقاد نداشته باشد، مومن و مسلمان نیست و بدون هیچ اختلافی (و به اتفاق رأی تمام علما) کافر است.

و دلیل ما هم بر صحت این شرط، قول خداوند بلند مرتبه در قرآن است که می-فرماید:

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [محمد: ۱۹]

«پس یقین بدان که معبودی بحق جز خدای یگانه نیست.»

و عثمان بن عفان - رضی الله عنه - هم در حدیثی صحیح از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - روایت می‌کنند که فرمودند: «مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، دَخَلَ الْجَنَّةَ» [صحیح امام مسلم ۵۵/۱ - حدیث ۲۶]

«هرکس که بمیرد و بداند که هیچ معبودی بر حق جز خدای یگانه نیست، داخل بهشت می‌شود.»

مفهوم حدیث آن است که هرکس بمیرد و معنای کلمه‌ی توحید را نداند وارد بهشت نمی‌شود و هرکس وارد بهشت نشود، مسلمان نیست؛ چون (این) مسلمان موحد است که داخل بهشت می‌شود همچنان که در حدیثی متفق علیه آمده است:

«لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا نَفْسٌ مُسْلِمَةٌ»

«جز نفس انسان موحد، (کسی دیگر) داخل بهشت نمی‌شود.»

و همچنین اهمیت این شرط از آن جهت برای ما روشن می‌شود که در موضوع توحید بر عمل مقدم می‌شود و درحقیقت لازمه‌ی عمل کردن به کلمه‌ی توحید است، چون عمل نمودن به توحید جز با شناخت (معنی کلمه‌ی) توحید میسر نمی‌شود و علم و شناخت در هر چیزی بر عمل نمودن به آن مقدم می‌شود و عکس آن صحیح نمی‌باشد.

و هرکسی این قاعده را بر عکس نماید و عمل را بر علم و شناخت مقدم نماید؛ بدون بینش و آگاهی و از روی نادانی، خدا را پرستش نموده است. و العیاذ بالله! این مسأله وی را به انحراف و گمراهی و بدعت در دین می‌کشاند.

و هر فردی که نتواند علم و معرفت به معنای کلمه‌ی توحید را پیدا کند، به ناچار از عمل نمودن به آن نیز محروم می‌شود. به همین سبب صحابه‌ی کرام - رضی الله عنهم - به خاطر اهمیت و اولویت توحید، به فراگیری آن قبل از هر عمل دیگری توجه می‌کردند.

همچنان که در حدیثی از جندب بن عبد الله - رضی الله عنه - روایت شده است که فرمود: «ما جوانانی بودیم که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - قبل از آموختن قرآن به ما، ایمان - یعنی توحید - را آموزش داد و سپس قرآن را به ما یاد داد تا ایمانمان را بیشتر کند.»^۱

^۱ - صحیح سنن ابن ماجه: ۵۲.

و پیامبر - صلی الله علیه وسلم - هرگاه یکی از اصحاب را (برای دعوت کردن به اسلام) به جایی می‌فرستاد به او دستور می‌داد که در آغاز، اهل آن دیار را قبل از هر چیزی به سوی توحید فرا خواند. همچنان که در حدیثی «متفق علیه» آمده است که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - آن گاه که معاذ بن جبل - رضی الله عنه - را به سوی سرزمین یمن روانه نمود به او فرمود: «إِنَّكَ تَقْدُمُ عَلَى قَوْمٍ أَهْلُ كِتَابٍ، فَلْيَكُنْ أَوَّلَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ عِبَادَةُ اللَّهِ - وَفِي رَوَايَةٍ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» فَإِذَا عَرَفُوا اللَّهَ، فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي يَوْمِهِمْ وَلَيْلَتِهِمْ....»

«تو پیش مردمانی خواهی رفت که اهل کتاب هستند. پس اول کاری که می‌کنی باید آنان را به عبادت خدا - و در روایتی دیگر آمده است «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» دعوت کنی، وقتی که خدای یکتا را به درستی شناختند، پس از آن به ایشان بگو: که خداوند در هر شب و روزی پنج نماز را بر شما واجب کرده است....»

مقصود پیامبر - صلی الله علیه وسلم - از فرموده‌ی «فَإِذَا عَرَفُوا اللَّهَ» (به معاذ بن جبل) این است که:

هرگاه آن اهل کتاب، خدا را با اسماء و صفات و ویژگی‌هایش شناختند و حق توحید و یکتا پرستی پروردگار را به خوبی ادا کردند و در این زمینه تو را اطاعت نمودند آنگاه آنها را با خبر کن که خداوند بلند مرتبه در هر شب و روزی پنج نماز را بر شما فرض کرده است. رهنمود این حدیث، در واقع بر خلاف روش داعیان متاخر است، که آنها را می‌بینی قبل از آن که مردم را در آغاز به توحید خالص و شناخت معنای آن دعوت کنند، به انجام دادن نماز و روزه و زکات فرا می‌خوانند بلکه حتی پس از آن هم، آنان را به توحید دعوت نمی‌کنند و اهمیتی برای آن قائل نیستند!!

بنابراین جای شگفتی نیست اگر ببینی برخی از این داعیان، خود به (ورطه‌ی) شرک افتاده‌اند و آگاهانه یا ناآگاهانه به آن مشغول‌اند و دقت و توجهی بدان ندارند و به خاطر عدم شناختی که به شرک دارند، خود را از آلودن به آن محفوظ نمی‌کنند، و چون به فضیلت و ارزش توحید ناآگاه هستند، برای آن اهمیتی قائل نیستند و در صدد تعلیم آن بر نمی‌آیند.

و چه بسا شرک‌های بسیاری وارد امت می‌شود که داعیان با احترام از کنار آن می‌گذرند و در بسیاری از مواقع برخوردی جز تهنیت گفتن و تایید نمودن از خود بروز نمی‌دهند؛ مثل شرکیات ایجاد شده از سوی دمکراسی جدید که هدف و مقصودش (کنار زدن دین و) به الوهیت رساندن مخلوق و پرستش و عبادت بنده برای بنده است و (با تأسف) بسیاری از سرزمین‌های مسلمین و غیر از آنان به این نوع شرک مشغول می‌باشند.^۱

شیخ الاسلام محمد بن سلیمان التیمی - رحمه الله علیه - می‌فرماید: «دین رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - توحید می‌باشد و آن هم شناخت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» و عمل به مفاهیم و مقتضیات آن است و اگر گفته شود: همه‌ی مردم این را می‌گویند: گفته می‌شود: بعضی از آنها «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را می‌گویند؛ اما معنای آن را صرفاً در توحید ربوبیت یعنی آفرینندگی و رزاقی و امثال آن منحصر می‌کنند و برخی دیگر از آنان، معنای آن را اصلاً نمی‌فهمند و تعداد دیگری از آنان نیز به مفاهیم و مقتضیات آن عمل نمی‌کنند و برخی دیگر از درک حقیقت آن عاجز هستند و عجیب‌تر از آن، کسانی از آنها هستند که از سویی توحید را شناخته‌اند و از سوی دیگر با توحید و اهل توحید به عداوت و ستیز بر می‌خیزند: تعجب آورتر و شگفت‌انگیز تر از آن هم این است که کسی توحید و مردمان منسوب به آن (اهل توحید) را دوست بدارد؛ اما تفاوت بین دوستان و دشمنان اهل توحید را نداند.

... سبحان الله! آیا ممکن است دو طایفه‌ی مختلف در یک دین وجود داشته و هر دو بر صراط حق باشند؟! نه به خدا سوگند که چنین نیست و بعد از حق جز گمراهی چیز دیگری نیست.»

^۱ - در صورت تمایل برای شناخت شرکیاتی که مصدرشان دمکراسی جدید است و نیز برای شناخت و آگاهی از مشایخ و بزرگانی که با خشنودی به تایید آن پرداخته‌اند و در کتاب‌ها و سخنرانی‌های خود به استقرار آن کمک نموده‌اند، به کتاب این جانب «حکم الاسلام فی الديمقراطية و التعددية الحزبية» مراجعه کنید.

می‌گوییم: تعداد کسانی که در روزگار ما مدعی توحیداند و بسیار دربارهی عقیده‌ی صحیح بحث می‌کنند، زیاد هستند....

و در عین حال دشمنان توحید را دوست می‌دارند و به سود آنان به مجادله بر می‌خیزند و عرصه‌ی عذر و تاویل را برای آنها می‌گشایند و در مقابل نیز با اهل توحید دشمنی می‌ورزند و نسبت به آنان بدگمان هستند و آنها را با زشت‌ترین القاب و عبارات آماج تهمت قرار می‌دهند و میدان عذر و تاویل را بر آنان تنگ می‌نمایند.

در این جا اهمیت و ارزش مقصود از علمی که به عنوان شرطی از شروط «لااله الاالله» بحث شد، برای ما روشن می‌شود آیا این علم، صرفاً علمی شناختی و نظری و تئوری است که دل‌ها را تحرک و گرمی و حرارتی نمی‌بخشد؟! یا این که علمی است که صاحبش را وادار به عمل به توحید و مقتضیات آن می‌کند...؟

می‌گوییم: بدون شک منظور از علم، علمی است که باعث ازدیاد ایمان و یقین دارنده‌ی آن می‌شود و او را وادار به جنب و جوش در راه اعلا‌ی کلمه‌ی این دین «لااله الاالله» می‌کند....

علمی است که صاحبش را وادار می‌کند که موالات و دشمنی و دوستی و بغض و کینه و ناراحتی را صرفاً در راه خدا و به خاطر او انجام دهد.

علمی است که دارنده‌اش را به دشمنی با دشمنان توحید و اهل آن و موالات و دوستی با اهل توحید و سربازانش بر می‌انگیزد.

علمی است که صاحبش را به فهم حقیقی دلایل توحید و خواسته‌های آن رهنمون می‌کند....

علمی است که دارنده‌اش را به عمل نمودن و التزام (به کلمه‌ی «لااله الاالله») وادار می‌کند....

علمی است که سرچشمه‌ی آن کتاب و سنت است و از راه و روش اهل کلام و مسائل پیچیده و دشوار آنان به دور می‌باشد...!

اما شناخت تئوری و نظری خشک و خالی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که سبب حرارت و گرمی قلوب و ازدیاد یقین نشود و دارنده‌اش را به التزام و عمل نمودن به توحید وادار نکند، هیچ سود و نفعی جز افزودن جرم و گناه به او در بر ندارد...!

ابلیس - لعنت خدا بر او باد - و پیشوایان مذهبی و راهبان اهل کتاب نیز صاحب چنین شناخت نظری و تئوری نسبت به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بودند و با این وجود، (شناخت سطحی مذکور) هیچ نفعی به آنها نرساند.

همچنان که خداوند بلند مرتبه در مورد آنان می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾ [البقرة: ۱۷۶]

«کسانی که کتاب به ایشان داده‌ایم (یهودیان و مسیحیان) او را (محمد - صلی الله علیه وسلم-) می‌شناسند، همان گونه که پسران خود را می‌شناسند.»

اما چون این شناخت آنان را به متابعت و فرمان برداری از تعالیم و هدایت شریعت الهی اسلام رهنمون نگردانید، هیچ نفع و سودی به آنها نرسانید.

ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌فرماید: «خداوند بلند مرتبه خبر داد که علمای اهل کتاب، همان گونه که کسی از آنان، فرزندش را از میان دیگر فرزندان مردم می‌شناسد، به صحت آن چه که محمد - صلی الله علیه وسلم - آورده است، آگاهی دارند. سپس خداوند بلند مرتبه خبر داد، اینان با وجود این واقعیت و یقین علمی، آن چه را که در کتاب‌هایشان (تورات و انجیل) درباره‌ی رسول الله - صلی الله علیه وسلم - آمده است، از مردم پنهان می‌کنند.

﴿وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ «درحالی که می‌دانند.»

ابن تیمیه - رحمه الله علیه - در «درء تعارض العقل والنقل» [۲۴۲/۱] می‌فرماید: «کفر، تکذیب نمودن آنچه که رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - آورده است یا امتناع و خودداری کردن از متابعت ایشان، با آگاهی داشتن از حقیقت و صدق آن می‌باشد، مثل کفر فرعون و یهود و امثال آن.»

پس شناخت خشک و خالی به توحید یک چیز است و علم به توحید که صاحبش را به التزام و عمل و فهم صحیح توحید رهنمون کند چیز دیگری است و مقصود ما از «شرط علم» (که به عنوان یکی از شروط «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ») قبلاً در مورد آن بحث نمودیم، همین نوع علم اخیر است.

و اگر گفته شود - اگر چه گفته هم شده است - ای ابو بصیر! کارها به هم گره خورده است، پس مردم را بر ایمان عوام و عقیده‌ی پیرزنان رها کن؛

چرا که از برخی علما همانند جوینی و امثال آن نقل شده است که آرزو داشتند بر ایمان و عقیده‌ی پیرزنان نیشابور و باور مردمان عوام بمیرند...!!

پس چگونه بین (این گفته‌ی جوینی و امثال او) با ضرورت یادگیری و دانستن توحید که قبلاً بحث شد، هماهنگی ایجاد کنیم...؟!؟

به ترتیب زیر به این سؤال پاسخ می‌دهیم:

نخست: شرط داشتن علم به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و دانستن مطالبات و حقوق آن، براساس آن چه قبلاً ذکر کردیم مقید به دلایل قرآن و سنت است و گفته‌ی «بشر» نیست که بتوان آن را رد نمود و به آن بی توجه بود.

دوم: این مقوله‌ای که از جوینی و امثال او (از علما) نقل شده است، مرادشان این بوده که بدحالی خویش را در اشتغال به دانش فلسفه و کلام - که به دور از هدایت کتاب و سنت می‌باشد - بیان کنند. سرگشتگی و پریشانی و شک و تردیدی که در نتیجه‌ی دنباله روی از کلام و فلسفه و دوری از قرآن و سنت به آن دچار شده بودند، آنها را واداشت که

آرزو کنند بر عقیده‌ی پیرزنان نیشابور یا باور مسلمانان عوام که ایمانشان به شبهات و هوی و هوس متکلمان آلوده نشده است، از دنیا بروند و (آرزو می‌کردند) که ای کاش به این علم پست و بی ارزش (کلام و فلسفه) مشغول نمی‌شدند.

و البته مقصود آنها به این معنا نبوده که ایمان پیرزنان یا عوام، هدفی مطلوب‌تر و بهتر از ایمان علما و دانشمندان و فقیهان علم توحید است که دانش خود را برگرفته از قرآن و سنت و تدبر در آنها تحصیل نموده‌اند و اکنون نمونه‌هایی از آراء و اقوال جوینی و امثال او را برایتان ذکر می‌کنم تا منظور و مقصود گفتارشان را که بدترین تأثیر بر افراد ضعیف النفس و بیمار قلب گذاشته است دریابی!

ابن ابی العز الحنفی در شرحش بر عقیده‌ی طحاویه می‌فرماید: «عاقبت کار غزالی - رحمه الله علیه - در مسائل کلامی به توقف و تردید انجامید و سپس از همه‌ی آن روش - ها دست کشید و به مطالعه‌ی احادیث (صحیح) رسول الله - صلی الله علیه وسلم - روی آورد و در حالتی از دنیا رفت که «صحیح بخاری» بر روی سینه‌اش بود.»

و همچنین ابو عبد الله عمر الرازی در کتابش که درباره‌ی «اقسام اللذات» است می‌گوید: «و روان‌های ما در کالبدهایمان در ترس و نگرانی است و حاصل آن چه را در دنیا کسب نمودیم جز بدبختی و عذاب چیز دیگری نیست و در طول حیاتمان از بحث و گفت و گوها، بهره‌ای غیر از «قیل و قال» نبردیم!!

و به راستی در روش‌های کلامی و برنامه‌ی فلسفی دقت زیادی نمودم و ندیدم که بیماری را شفا دهند و تشنه‌ای را سیراب گردانند (اما) پی بردم که نزدیک‌ترین راه برای رسیدن به خدای متعال، طریق قرآن است. در اثبات وجود خدای بلند مرتبه بر روی عرش در قرآن آمده است:

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵]

«خداوند مهربان بر تخت سلطنت (عرش) قرار گرفته است.»

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾ [فاطر: ۱۰]

«گفتار پاکیزه به سوی خدا اوج می‌گیرد (و گوینده‌ی خود را پرواز می‌دهد).»

و درباره‌ی نفی گفت و گو و تامل در مورد صفات خدا آمده است:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱]

«هیچ چیزی شبیه و مثل خدا نیست.»

﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۰]

«ولی آنان از (کار و بار و حکمت) آفریدگار آگاهی ندارند.»

سپس می‌گوید: «و هرکس مثل (آن چه من تجربه کرده‌ام) تجربه کند، به شناختی همانند (شناخت) من پی می‌برد...!!»

همچنین شیخ ابو عبدالله محمد بن عبد الکریم شهرستانی می‌گوید: «در نزد فلاسفه و اهل کلام چیزی جز سر گشتگی و پشیمانی نیافته است» در جایی دیگر می‌گوید: به راستی در طول عمرم، به دانشگاه‌های زیادی سر زدم و در آنجا به دقت به اطراف خود نگاه کردم و هیچ کس را جز انسان‌هایی که دست پشیمانی در زیر چانه گذاشته بودند یا انگشت ندامت به دندان می‌گزیدند، ندیدم...!!»

ابو المعالی جوینی هم می‌گوید: «ای دوستان! خود را به علم کلام مشغول نکنید، به تأکید اگر می‌دانستم که علم کلام، مرا به جایی می‌رساند که اکنون به آن رسیده‌ام، خود را به آن مشغول نمی‌کردم. و در هنگام مرگ گفت: خود را به دریای بی کران (فلسفه و کلام) زدم و اهل اسلام و علومشان را به تمامی رها کردم و خود را در چیزی که از آن نهی نموده بودند انداختم. و اکنون اگر خداوند رحمت خود را شامل حالم نکند، پس وای به حال ابن الجوینی! و الآن در حالی می‌میرم که بر عقیده‌ی مادرم یا باور پیرزنان نیشابور هستم...!!»

همچنین شمس الدین خسرو شاهی از یکی از دانشمندان پرسید: عقیده‌ی شما چیست؟ گفت: آن چه مسلمانان به آن اعتقاد دارند. (شمس الدین) گفت: آیا به این

عقیده‌ات یقین داری؟ گفت: بله، گفت: خدا را به خاطر این نعمت (که به تو داده است) شکر کن؛ اما به خدا سوگند! من عقیده‌ام را نمی‌دانم، به خدا سوگند! من عقیده‌ام را نمی‌دانم و آنقدر گریست که محاسنش تر شد!!

ابن ابی العز در تحلیل آن چه گذشت می‌گوید: اینان (فلاسفه و متکلمین) را می‌یابیم که در هنگام مرگ به مذهب و عقیده‌ی پیرزنان رجوع می‌کنند، و عاقبت آنان - اگر از عذاب خداوند هم در امان بمانند - همانند درجه و منزلت کودکان و زنان و بادیه نشینانی خواهند بود که از اهل علم پیروی و تقلید می‌کنند!^۱

می‌گوییم: ای خواننده‌ی گرامی! در خلال مبحث گذشته، دانستی که این گفتاری که از برخی از اهل علم نقل شد، صرفاً برای بیان شومی سرانجام بدی است که به آن رسیده‌اند و نیز اظهار زشتی کسب علم - به ویژه علم عقاید و مسائل توحید - از طریق اهل کلام و فلسفه می‌باشد و به راستی علم حقیقی (عقیده و توحید) تنها از سر چشمه‌ی مخصوص خود که قرآن و سنت است به دست می‌آید.

و همچنین دانستی که این مقوله (که از علمای کلام و فلسفه نقل شد) ارتباط صحیحی با داعیانی که مردم را به جهل درباره‌ی توحید فرا می‌خوانند، ندارد و نیز گفتارشان دلیل و علتی بر دست کشیدن انسان از فراگیری علم و فقه توحید، از جایگاه صحیح شریعت اسلام نیست.

^۱ - تهذیب شرح العقيدة الطحاوية: ۱۲۸.

مسأله‌ای مهم در بیان حال و حکم جاهل به توحید:

بدان که این مسأله (جهل به توحید) از جمله مسائلی است که بسیاری از مردم در آن به خطا رفته‌اند؛ دسته‌ای از آنان به زیاده روی و افراط روی آورده‌اند و گروهی دیگر به تفریط و کم کاری متمایل گشته‌اند.

همانا در مورد این مسأله، بیان قول واحد - معذور یا غیر معذور، کافر یا غیر کافر بودن کسی - صحیح نیست مگر با تفصیلی که جانب حق را روشن کند و بیان آشکار منهج میانه - ای که مدلل به نصوص شریعت باشد و عقیده‌ی اهل سنت و جماعت نیز بر آن قرار گرفته باشد. بر همین اساس می‌گوییم: جاهل به توحید دو قسم است: کافر اصلی و مسلمانی که اهل قبله است.

و همچنین کافر اصلی جاهل به توحید نیز بر دو قسم است: قسم معذور به جهل و قسم غیر معذور به جهل.

کافر جاهلی که برای جهلش صاحب عذر است، آن هم کافری است که برنامه‌ی پیامبران به هیچ وجه به او نرسیده است و خودش هم به سبب وجود شرایط سختی که مانع شده برنامه و پیام پیامبران به او برسد، نتوانسته است آن را دریابد.

قول ارجح درباره‌ی این فرد آن است که نمی‌توان به او حکم (دخول) به دوزخ یا بهشت داد. و چنین شخصی در روز قیامت، حکم صاحب عذرهایی را دارد که در پیشگاه خداوند (برای جهلشان) عذر می‌آورند، مثل شخص کُری که هیچ چیزی نشنیده یا فرد احمق دیوانه‌ای که عقل ندارد و یا صاحب فترتی که در زمان فترت از دنیا رفته و پیام پیامبران به او نرسیده است و بر همین اساس امام احمد رحمه الله و دیگران، حدیث صحیح مشهوری را در این زمینه از ابوهریره و سایر صحابه روایت کرده‌اند اما ندادن حکم قطعی و عذاب آخرت بر او، مانع از ندادن حکم کفر و صفت آن بر وی، در این دنیا نمی‌شود.^۱

اما قسم دیگر (که برای جهلش عذری ندارد) کسی است که اگر چه جاهل است، اما عذری برای جهلش ندارد و حکم کفر در دنیا و آخرت بر او اطلاق می‌گردد و اگر (توبه نکند) و در حالت کفر و شرک بمیرد، به طور قطع دچار عذاب آخرت هم می‌شود؛ و صفتش هم این است که دعوت و پیام پیامبران به وی تبلیغ شده، اما تمایل و تحرکی برای پذیرفتن آن از خود بروز نداده است و می‌بینی که سستی و غفلت در او، بر توجه به علم و فراگیری آن برتری دارد.....!

و همچنین کافر (جاهل دیگری که عذری برای جهلش ندارد) کسی است که در جهل فرو افتاده است و اگر بخواهد، می‌تواند آن را برطرف کند؛ اما به خاطر دنیا و متعلقات آن و یا هر سبب و علت دیگر، از انجام این کار امتناع می‌ورزد.....!

این دو دسته که از آن بحث نمودیم، هر چند (هر دو) به حقیقت توحید جاهل‌اند، اما این جهل آنها پس از آن که برنامه‌ها و پیام پیامبران به آنان ابلاغ شده است، مانع از وعیدشان در آخرت نمی‌شود و حکم کفر در دنیا و آخرت بر آنها اطلاق می‌گردد؛ پس هر جهل برای

^۱ - باید توجه کرد، کافری که پیام و برنامه‌ی پیامبران به او تبلیغ نشده است، پیکار نمودن با وی قبل از ابلاغ دعوت به او جایز نمی‌باشد و این درست بر خلاف وضع کافری است که دعوت پیامبران به او رسیده، ولی وی آن را رد نموده و بر آن پشت کرده است و در این حالت جنگیدن با وی قبل از دادن هر گونه اخطار و تبلیغی صحیح است.

صاحبش عذر نمی‌شود، همان طور که هر جاهل نیز نمی‌تواند برای صاحبش عذر نباشد (یعنی جاهل گاهی برای صاحبش عذر است و گاهی عذر نیست).

هم چنین مسلمان جاهل دارای انواعی است:

۱- قسمتی داخل اسلام شده‌اند؛ اما نسبت به بعضی از اصول توحید یا برخی از آن چه داخل در معنی عبادت می‌شود، آگاه نیستند و به خاطر ضعف و ناتوانی، قدرت برطرف کردن آن را ندارند؛ مثل فردی که تازه مسلمان شده است یا کسی که در منطقه‌ای خالی از علم و منابع علمی سکونت می‌کند که نه علم به او می‌رسد و نه او توانایی دسترسی به علم را دارد؛ این شخص اگر چه (در اصول عبادی و توحید) هم مرتکب کفر شود؛ اما (به خاطر جهلی که ذکر شد) حکم کفر در این دنیا بر او اقامه نمی‌گردد و احکام و تبعات آن نیز بر وی اجرا نمی‌شود. و همچنین حکم وعید آخرت به او داده نمی‌شود؛ مگر آن که بر وی اقامه‌ی حجت کنند و برنامه و پیام رسالت به او رسانده شود و یا موانعی که بین وی و فراگیری علم توحید، جدایی و فاصله انداخته است از میان برود.

۲- دسته‌ای دیگر نسبت به برخی از اصول و شروط ضروری توحید که ایمان جز به آنها صحت نمی‌یابد، جاهل هستند و جهلشان هم از عدم توانایی نیست و اگر ضعفی هم باشد، آن گونه نیست که نتوان با اراده، آن را از بین برد. و آنها صرفاً به خاطر راحتی، و آسایش خود و دنیا و لذت‌های آن، از انجام این کار سر باز می‌زنند. چنین افرادی، اگر چه کفرشان ناشی از جهل نسبت به توحید و ضروریات دین است؛ اما (درحقیقت) برای جهلشان عذری ندارند و حکمشان در این دنیا کفر است و اگر بر همین حالت (و بدون توبه) از دنیا بروند، حکمشان در آخرت نیز همان است و برای تکفیرشان نیازی به اقامه‌ی حجت نیست؛ چون هر بامداد و شامگاهی بر آنان اقامه‌ی حجت می‌شود و برنامه‌ی رسول الله - صلی الله علیه وسلم - برایشان عرضه می‌گردد، اما آنها خود خواهان و طالب توحید نیستند.

۳- گروهی دیگر با برخی از آنچه داخل در فروع عقیده و توحید است، مخالفت کرده‌اند، مثل گفتار اشاعره و (ماتریدیه و) غیر آنان در باب مسائل اسماء و صفات باری تعالی؛

آنها در این دنیا گنهگار محسوب شده و صفت گمراهی و بدعت در دین، بدون دادن حکم کفر بر ایشان اقامه می‌گردد.

اما حکم ایشان در آخرت، آنها و سایر گناهکاران اهل قبله به صورت (فردی) و معین به عذاب جهنم یا (نعمت) بهشت حکم داده نمی‌شوند و قضاوت در مورد سرانجام کار آنان به خداوند بلندمرتبه باز می‌گردد که اگر بخواهد آنها را عذاب می‌دهد و اگر بخواهد از آنان در می‌گذرد. البته این گفته به صورت عمومی، درباره‌ی گفتار چنین کسانی و صاحبان این گونه گناهان، به قوت خود باقی است که آنها مستحق وعید و عذاب خداوند در روز قیامت می‌باشند، به خاطر نصوص زیادی که (از قرآن و سنت) در مورد این مساله وارد شده است.

۴- اما کسی که به خاطر تاویل یا اجتهادی معتبر یا جهلی دارای عذر، با مسائلی در عقیده مخالفت کند، صفت گمراهی و بدعت در دین بر وی اطلاق نمی‌گردد؛ اگر چه آن کار وی در ذات خود گمراهی و بدعت باشد؛ تا این که حجت و دلیل شرعی، برای از میان بردن ضعف و ناتوانی وی در فهم و درک مقصود شارع (خداوند) که با آن به مخالفت برخاسته است، اقامه گردد.

برای کسی که بخواهد درباره‌ی این گونه مسائل تحقیق و تفحص کند، بداند که این مبحث دارای تقسیم بندی و تفصیلات ضروری است و ما در اینجا، در نهایت اختصار از آن بحث نمودیم و اگر کسی قانع نشده و خواهان تفصیل و دلایل بیشتری است، می‌تواند به کتاب‌های اینجانب «العذر بالجهل» و «قواعد فی التکفیر» مراجعه نماید شاید آنچه را که می‌خواهد و به دنبال آن است در آنجا بیابد.

مقررات اقامه‌ی حجت بر جاهل:

اقامه‌ی حجت بر جاهل مخالف، دارای قوانین و مقرراتی است از آن جمله:

۱- آن جاهل مخالف برای جهلش عذر داشته باشد؛ و حالت آن هم این است که دفع نمودن جهلی که وی به سبب آن، به مخالفت با (موضوعی در) شرع و دین گرفتار شده است، ممکن نباشد.....!

اما اگر جهلش ناشی از عجز و ناتوانی نباشد یا به سبب عجز و ضعفی باشد که صاحبش امکان دفع آن را داشته باشد، ولی این کار را نکند، (چنین فردی) از جمله‌ی آن کسانی نیست که برای جهلشان صاحب عذر هستند و اگر مرتکب کفر بواح هم گردد، برای تکفیر وی نیازی به اقامه‌ی حجت نیست؛ چون حجت و دلیل بر وی عرضه شده، اما او آن را نخواسته و تحرکی هم از خود نشان نداده است.

۲- اقامه‌ی حجت شرعی بر جاهل مخالف باید با ارائه‌ی معلومات شرعی صحیح صورت بگیرد، به گونه‌ای که سبب از بین رفتن مواد جهلی شود که وی به علت آن با شرع در افتاده است.

به عنوان مثال: اگر کفر او به خاطر حلال شمردن شراب باشد، اما بیان شرعی و دینی درباره‌ی حرام بودن زنا و ربا و به وی ارائه گردد، اقامه‌ی حجت شرعی در مورد او صورت نگرفته است مگر آن که بیان و حجت شرعی لازم در مورد حرام بودن شراب به او رسانده شود؛ چون بیان (دلایل) حرام بودن زنا، ناتوانی وی را در ندانستن حرام بودن شراب، از بین نمی‌برد.

۳- شرط است که اقامه‌ی حجت شرعی بر شخص جاهل با زبانی که آن را می‌فهمد و مقصود آن را به خوبی در می‌یابد، صورت گیرد، اما شرط نیست که به آن قانع شود، چون دریافت بیان (شرعی و دینی) چیزی است که شرط می‌باشد و قناعتی که سبب التزام وی شود، چیز دیگری است که شرط نیست.

۴- مسأله‌ی مهم در اقامه‌ی حجت آن است که فرد جاهل (دلایل را) با زبانی که مقصود آن را به خوبی می‌فهمد دریافت کند، بدون در نظر گرفتن وسیله‌ی انتقال این معلومات شرعی و دینی که به واسطه‌ی آن، جهل بر او برطرف می‌گردد.

و ممکن است که این وسیله‌ی حامل اقامه‌ی حجت: کتاب، مجله، رادیو، سایت‌های اینترنتی، داعیان دین و باشد.

شرط مهم در این وسیله آن است که حاوی معلومات شرعی صحیح باشد و جهل جاهل را (به موضوعی که به آن آگاهی ندارد) برطرف نماید؛ اما برای اقامه‌کننده‌ی حجت، شرط نیست که عالم و مجتهد اصولی باشد، آن گونه که مرجئه‌های زمانه براساس عقل و هوس - های خویش، آن را (به عنوان شرطی برای اقامه‌کننده‌ی حجت) واجب شمرده‌اند.

ولی اگر گفته شود: آگاهی اقامه‌کننده‌ی حجت در موضوعی که می‌خواهد بر جاهل مخالف اتمام حجت کند، لازم و ضروری است، گفته‌ی حق و درستی است؛ چون کسی که به چیزی جاهل داشته باشد همانند آن است که آن را ندانسته باشد و کسی که چیزی ندارد، نمی‌تواند آن را به دیگران ببخشد.

۵- برای اقامه‌ی حجت شرعی بر کافر اصلی (یهودی و مسیحی) که قبلاً پیام و انذار رسول الله - صلی الله علیه وسلم - به او ابلاغ نشده، تنها کافی است که این عبارت را بشنود: «محمد - صلی الله علیه وسلم - فرستاده‌ی خدا به سوی جهانیان است و به شهادت و گواهی دادن به «لا اله الا الله» دعوت می‌کند. اگر این عبارت، با زبانی که آن را می‌فهمد به او رسانده شود، بر وی اقامه‌ی حجت صورت گرفته است. و اگر پس از این ابلاغ، آن را نپذیرد یا از آن روی بگرداند یا در پذیرش آن سستی ورزد، عذر به جهل نخواهد داشت و در دنیا و

آخرت کافر محسوب می‌شود و در صورتی که بر همین «کفر» بمیرد دچار وعید (و عذاب آخرت) می‌گردد و بر وی گواهی کفر هم داده می‌شود.

و دلیل ما بر آن چه که بحث نمودیم، این فرموده‌ی رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - است که می‌فرماید: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٍّ، وَلَا نَصْرَانِيٍّ، ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ، إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ» [رواه مسلم]

«سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، هرکس در این امت (امت دعوت)، چه یهودی و چه مسیحی، که خبر مبعوث شدن من به او برسد، سپس بمیرد و به آنچه با آن فرستاده شده‌ام، ایمان نیاورده باشد، داخل جهنم می‌شود.»

بنابراین حدیث فوق بر این دلالت می‌کند که هرکس «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» را بشنود و به آن ایمان نیاورد برای همیشه داخل جهنم می‌شود.

۶- اما عبارت و جمله‌ای که به وسیله‌ی آن بر مسلمانان جاهل اقامه‌ی حجت می‌شود، با توجه به نوع مخالفتی که در آن افتاده است و طبق موقعیت جاهل و شبهاتی که در محیط زندگی او رواج دارد، فرق می‌کند؛ مثلاً امکان دارد با عباراتی یا حدیثی یا آیه‌ای، علیه مخالفت (یک مسلمان جاهل) اقامه‌ی حجت نمود (و جاهل او را برطرف کرد) و مخالفت - های دیگری هست که اتمام حجت آن نیازمند شرح و بیان و تفصیل بیشتری می‌باشد و چه بسا با توجه به نوع شبهات و میزان مخالفات، به مناظره‌ها و مراجعات زیادی نیاز پیدا کنند.

همچنین مخالفت‌هایی وجود دارند که کفر در آن صریح و آشکار نیست. (و به خاطر ایهام وار بودن) می‌توان آن را به چند صورت معنی و تاویل نمود در این گونه حالت‌ها، لازم است که مقصود صاحب (و گوینده‌ی) آن مراعات گردد و دقت شود که آیا منظور و مقصود او، صورت کفر آمیز بوده است یا نه؛ و به ویژه اگر این مخالفت‌های غیر صریح از کسانی که شهره به علم و اجتهاد و دارای سابقه‌ی جهاد و محنت و ابتلاء در راه دین هستند، سر زده باشند؛ شایسته است که در حق چنین افرادی، دایره‌ی تاویل را گسترش دهیم و مقصود و دیدگاه آنان را مراعات نماییم و در آغاز و قبل از دادن هر گونه حکم سریع در مورد ایشان، لازم است که ببینیم چه چیزی آنها را وادار به (چنین) مخالفتی کرده است!

توجه داشته باشید که این گونه مراعات نمودن، در حق کسی که کفر بواح و آشکار از وی سر زده است، جایز نمی‌باشد.

شرط چهارم:

صدق و اخلاص

یکی دیگر از شروط درستی و صحت توحید، صدق و اخلاص می‌باشد. به خاطر آن که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - می‌فرماید: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ، إِلَّا حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ» [رواه البخاری]

«هرکس از ته قلب و از روی صداقت و اخلاص گواهی دهد که معبودی به حق جز خدای یکتا نیست و محمد - صلی الله علیه وسلم - فرستاده‌ی اوست، خداوند عذاب آتش جهنم را بر او حرام می‌کند.»

و رسول الله - صلی الله علیه وسلم - در حدیثی دیگر می‌فرماید:

«أُبَشِّرُوا وَبَشِّرُوا مَنْ وَرَاءَكُمْ، أَنَّهُ مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ صَادِقًا بِهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ» [رواه البخاری]

«به همدیگر مژده دهید و به کسان پس از خود نیز بشارت دهید که هرکس صادقانه گواهی دهد که معبودی بحق جز خدای یکتا وجود ندارد وارد بهشت می‌شود.»

مفهوم عکس (احادیث مذکور) آن است که هرکس بر خلاف صدق و راستی به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گواهی دهد، از دخول به بهشت منع شده و وارد جهنم می‌شود.

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الكهف: ۱۱۰]

«پس هرکس خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته انجام دهد و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.»

بنابراین یکی از شروط صحت و درستی عبادت، اخلاص است و مقصود خداوند بلند مرتبه هم از «وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» همان اخلاص در عبادت می‌باشد و یکی از

مهم‌ترین خصوصیت و ویژگی معنی عبادت، توحید است پس هر کسی در عبادتش توحید را خالصانه انجام ندهد منافق است و (هیچ عبادتی) از او پذیرفته نمی‌شود.

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ [الملک: ۲]

«تا شما را بیازماید، که کدامیک کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود.»

علما و مفسران گفته‌اند که «أَحْسَنُ عَمَلًا» یعنی: صواب‌ترین (مطابق قرآن و حدیث) و خالص‌ترین (خالی از هرگونه شرک).

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ﴾ [البینة: ۵]

«درحالی که غیر از این به ایشان فرمان داده نشده است که مخلصانه و حق گرایانه خدا را پرستش کنند و تنها شریعت او را آیین خود بدانند.»

پس خداوند متعال به بندگانش فرمان داده که وی را عبادت کنند و او را به تنهایی و از روی صدق و اخلاص پرستش نمایند و اگر کسی خدا را عبادت کند و به تنهایی او را پرستش نماید، اما از روی صدق و اخلاص نباشد، از او پذیرفته نمی‌شود و به توحید خالص عمل نکرده است.

از دلایل صحیح بودن این شرط آن است که اگر لوازم تحقق آن از بین برود و نفی شود، نفاق اکبر جای آن را می‌گیرد که صاحبش را در پایین‌ترین مکان جهنم قرار می‌دهد. همچنان که خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۴۵]

«بی گمان منافقان در اعماق دوزخ و پایین‌ترین مکان آن هستند و هرگز یابوری برای آنها نخواهی یافت (که به فریادشان رسد و آنان را برهاند).»

و الله متعال می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ

فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾ [التوبه: ۶۸]

«خداوند به مردان و زنان منافق و همهی کافران، وعدهی آتش دوزخ داده است که جاودانه در آن می‌ماند و جهنم برای (عذاب) ایشان کافی است. (علاوه بر آن) خداوند آنان را نفرین کرده و از رحمت خود به دور داشته است و دارای عذاب همیشگی خواهند بود.»

از این شرط بطلان و پوچی مذهب مرجئه‌ی کرامیه به دست می‌آید که می‌گویند: هرکس تنها به صورت لفظی به «لااله الاالله» اقرار کند مومن است، اگر چه تصدیق یا اعتقاد قلبی هم به آن نداشته باشد قبلاً در مورد مذهب مرجئه‌ی کرامیه و نیز مرجئه‌های روزگار – اگر چه خود را به این اسم نمی‌نامند – که گفتار ایشان را بر زبان می‌رانند بحث کرده‌ایم...!!

مرجئه‌ی کرامیه، مذهبی کفری و باطل است، چرا که مفهوم و مفاد مذهب آنها این است که اگر منافقی زندیق به صورت لفظی شهادت توحید را «لااله الاالله» بر زبان راند درحالی‌که در دلش هم تکذیب و کینه توزی خود را نسبت به دین اسلام پنهان کرده باشد، مومن و از اهل بهشت می‌باشد؛ و این تکذیبی آشکار بر ضد نصوص شرعی زیادی است که بیان می‌کنند منافقین داخل بهشت نمی‌شوند، بلکه در پایین‌ترین مکان دوزخ قرار می‌گیرند.

همچنین از این شرط، نامومن و غیر مسلمان بودن کسانی که «لااله الاالله» را صرفاً از روی شوخی، بازیچه، تمثیل و نمایش، راضی و ساکت نمودن مردم و غیر جدی بودن، بر زبان می‌آورند استنباط می‌شود؛ چون اینان این کلمه را با صدق و اخلاص تکلم نمی‌کنند. همچنین (از طرف دیگر) بطلان ادعای طاغوت‌هایی که با سیاست و گمراه نمودن ملت‌های خویش می‌خواهند حقیقت کفر و طغیان خود را از آنان پنهان کنند و با تلفظ (دروغ) به «لااله الاالله» وانمود می‌کنند که مسلمانند (و برای همین) فرمان‌برداری و موالات ایشان بر آنان واجب است، برای ما روشن می‌شود. و در این گمراه گرداندن مردم، بر نزدیکان (و همکاران) بدکار (و گنهکار) خود که بزرگان مرجئه می‌باشند تکیه می‌کنند؛ آنهایی که

به نمایندگی از ایشان مردم را قانع می‌نمایند که این حاکمان، مادام که شهادت توحید
«لااله الاالله» را به زبان می‌آورند مسلمان می‌باشند....!!

می‌گوییم: اقرار از روی سیاست و تاکتیک این طواغیت به شهادت توحید، هیچ سودی
به آنها نمی‌رساند؛ چون آنان این کلمه را با صدق و اخلاص به زبان نمی‌آورند و
همچنین اقرار نمودن زندیقان روزگار و داعیان افکار کمونیستی به «لااله الاالله» هیچ
سودی به آنها نمی‌رساند؛ چون در دلشان کفر و نفاق پنهان نموده‌اند که نفی کننده‌ی
(اقرار آنان) به «لااله الاالله محمد رسول الله» است.

شرط پنجم:

نداشتن شک و تردید و رسیدن به یقین

از شروط (اقرار به) شهادت توحید، نداشتن شک و تردید و رسیدن به یقین، نسبت به خواسته‌ها و شرط‌های آن است. هم چنان که خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ. قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [ابراهیم: ۱۰-۹]

«و گفتند: ما ایمان نداریم به چیزی که به همراه آن فرستاده شده‌اید (و دلایل و معجزات و رسالت شما را قبول نمی‌کنیم) و درباره‌ی چیزی که ما را به آن می‌خوانید، سخت در شک و گمانیم (و به یکتاپرستی و قانون آسمانی باور نداریم) پیغمبران‌شان به ایشان گفتند: مگر درباره‌ی وجود الله، آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین، (بدون مدل و نمونه‌ی پیشین) شک و تردیدی در میان است؟»

ایشان به خاطر آن که در صحت دعوت پیامبران در فراخواندن آنان به سوی دین توحید تردید داشتند، کافر شدند. درحالی‌که همه‌ی پیامبران در طول تاریخ، مردمان را به سوی توحید و گواهی دادن به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» دعوت می‌کردند..... و الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الانبیاء: ۲۰]
«و ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستاده‌ایم، مگر این که به وی وحی کرده‌ایم، که معبودی بحق جز من نیست، پس فقط مرا عبادت کنید.»

و هر پیامبری به قومش گفته است: ﴿اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ [الاعراف:

«برای شما معبودی بحقی جز الله نیست، پس تنها او را عبادت کنید.»

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾

[النحل: ۳۶]

«ما به میان هر ملتی پیامبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه‌ی آنها این بوده است) که تنها الله را پرستش کنید و از طاغوت دوری کنید.»

و وقتی که در توحید شک نمودند، پس به اجبار در وجود خدای بلندمرتبه‌ای که ایشان را به بهترین شیوه آفریده است، نیز شک نمودند. همچنان که خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [ابراهیم: ۱۰]

«آیا درباره‌ی وجود الله، آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین، شک و تردیدی در میان است؟»

بنابراین آنان به وجود خداوند بلندمرتبه شک نکردند، بلکه به توحید خداوند پاک و منزّه تردید نمودند، سپس لازم شد که به وجود خدای بلندمرتبه‌ای که تنها او شایسته‌ی عبادت می‌باشد، شک نمایند.

طبق این قاعده، هرکس به توحید یا هر چیز آشکاری از امور ضروری دین شک داشته باشد، درحقیقت به وجود خدای بلندمرتبه و صداقت انبیا و رسولان او شک دارد؛ آنهایی که هر چه را که پروردگار پاک و منزّه از امور دین به آنان وحی نموده است، به مردم رسانده‌اند.

در حدیثی از ابو هریره - رضی الله عنه - روایت است که رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - فرمودند:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ، لَا يَلْقَى اللَّهُ بِهَمَا عَبْدٌ غَيْرَ شَاكٍّ فِيهِمَا، إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ»^۱

^۱ - صحیح امام مسلم ۵۶/۱ حدیث ۲۷.

«گواهی می‌دهم که معبودی بر حق جز خدای یکتا وجود ندارد و من فرستاده و رسول خدا هستم، هر بنده‌ای با این دو شهادت خدا را ملاقات کند و در آن تردیدی به دل راه ندهد، وارد بهشت خواهد شد.»

مفهوم این حدیث آن است که هرکس خداوند بلند مرتبه را در حالی ملاقات کند که به شهادت توحید یا چیزی از لوازم و مقتضیات آن شک داشته باشد، از اهل بهشت نخواهد بود و وارد آن نمی‌شود و از جمله‌ی آن کسانی نیست که به طور حقیقی و از روی صدق و راستی به شهادت توحید گواهی داده باشد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : «مَنْ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُسْتَيَقِّنًا بِهَا قَلْبُهُ، فَبَشْرُهُ بِالْجَنَّةِ» [صحیح امام مسلم ۵۹/۱]

رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - می‌فرماید: «هرکس گواهی دهد که هیچ معبود بر حقی جز خدای یکتا وجود ندارد و در دلش به آن یقین داشته باشد، او را به داخل شدن در بهشت بشارت بدهید.»

مفهوم این حدیث آن است که هرکس به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گواهی دهد؛ اما در دلش نسبت به این کلمه و مقتضیات و خواسته‌های آن یقین نداشته باشد، به دخول در بهشت مژده داده نمی‌شود و هرکس بهشت بر او حرام شود، جایگاهی جز آتش جهنم نخواهد داشت. از عذاب آتش دوزخ به خدا پناه می‌بریم.

(تعریف) یقین به توحید: (داشتن) علم قطعی و محکم، بدون کوچک‌ترین شک و تردیدی (در دل)، به این که خداوند بلند مرتبه در خصوصیات و الوهیت و ربوبیت و اسماء و صفاتش یکتا و یگانه است و در هیچ چیزی شریکی برای وی وجود ندارد و پرستش نمودن هم تنها شایسته‌ی ذات بلند مرتبه‌ی اوست.

شرط ششم:

عمل کردن به «لا اله الا الله»

یکی دیگر از شرط‌های صحت و درستی شهادت توحید، عمل کردن به «لا اله الا الله» در خواست‌ها و مقتضیات و مفاهیم آن در ظاهر و باطن است. و هدف نهایی کلمه‌ی «لا اله الا الله» و نازل شدن آن بر انبیاء و رسولان هم، عمل کردن به آن بوده است. همان گونه که خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» [البینة: ۵]

«در حالی که جز این به ایشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حق گرایانه خدا را پرستش کنند و تنها شریعت او را آیین (خود) بدانند و نماز را چنان که باید بخوانند و زکات را (به تمام و کمال) بپردازند. آیین راستین و ارزشمند این است و بس.»

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» [الذاریات: ۵۶]

«جن و انسان‌ها را جز برای آن که تنها مرا پرستش کنند نیافریده‌ام.»

هرکس عمل به توحید را به عنوان شرطی برای صحیح بودن توحید باطل نماید، دین را از بین برده و روحش را کشته و حقی را که خداوند بر بنده به خاطر آن مردمان را آفریده و کتاب‌های آسمانی را نازل نموده و پیامبران را فرستاده، ضایع نموده است.

همچنان که خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الانبیاء: ۲۵]

«و ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر این که به او وحی کرده‌ایم که: معبودی به حق جز من نیست، پس فقط مرا عبادت کنید.»

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶]

«ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه‌ی آنها این بوده است) که تنها خدا را پرستش کنید و از طاغوت (شیطان، بت‌ها، ستمگران و...) دوری کنید.»

این آیات و سایر نصوص دیگر، مهم‌ترین کار و هدف تمامی پیامبران را در تحقق توحید - که حق خداوند بلند مرتبه بر بندگانش می‌باشد - منحصر (و خلاصه) نموده است و (پیغمبران) هدفی جز به انجام رساندن این کار مهم نداشته‌اند.

همچنان که صحابی گران قدر، ربعی بن عامر - رضی الله عنه - در حین پاسخ دادن به طاغوت فارس که از هدف و انگیزه‌ی آمدن ایشان و جنگیدن با سرزمینش پرسیده بود، فرمود: «همانا خداوند ما را بر انگیزخته است تا بنده‌ها را از عبادت بندگان به پرستش پروردگار بندگان رهنمود باشیم و از ظلم و ستم ادیان به عدالت و دادگری دین اسلام هدایت کنیم و از زندان تنگ دنیای (مادی) به فراخی دنیای (معنوی) و آخرت، برسانیم!»

در حدیث صحیحی، بخاری و دیگران از معاذ بن جبل - رضی الله عنه - روایت کرده‌اند که فرمود:

«كُنْتُ رَدَفَ النَّبِيِّ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- عَلَى حِمَارٍ فَقَالَ لِي: يَا مُعَاذُ، أَتَدْرِي مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَحَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَحَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ، أَنْ لَا يُعَذِّبَ مَنْ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَلَا أُبَشِّرُ بِهِ النَّاسَ؟ قَالَ: لَا تُبَشِّرْهُمْ، فَيَتَكَلَّمُوا» [متفق عليه]

«پشت سر پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - با هم بر الاغی سوار شده بودیم، پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - فرمودند: ای معاذ! آیا می‌دانی حق خدا بر بندگان چیست و پاداش بندگان پیش خداوند کدام است؟ گفتم: خدا و پیغمبر خدا از همه داناترند، فرمود: حق خدا بر بندگان آن است که او را پرستش کنند و برای او شریکی قرار ندهند و پاداش بندگان هم در نزد خدا این است که کسی که برای او چیزی شریک قرار نداده باشد، عذاب ندهد. گفتم: ای رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - آیا این مژده را به مردم بدهم؟ پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - فرمودند: این مژده را به آنان مده؛ چون با اعتماد بر این مژده، سست می‌شوند و از انجام کارهای نیک و مفید کوتاهی می‌نمایند.»

پس حق خداوند بر بنده آن است که او را در ظاهر و باطن پرستش کند و هیچ چیزی را در ظاهر و باطن با او شریک نگرداند. ومنظور و مقصود «لا اله الا الله» نیز همین است. روایت دیگری از انس بن مالک - رضی الله عنه - این مسأله را روشن می‌کند: «أَنَّ النَّبِيَّ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- وَمُعَاذٌ رَدِيفُهُ عَلَى الرَّحْلِ، قَالَ: «يَا مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ! مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ» قَالَ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَفَلَا أُخْبِرُ بِهِ النَّاسَ فَيَسْتَبْشِرُوا؟» قَالَ: «إِذَا يَتَكَلَّمُوا» [متفق عليه]

«پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - و معاذ - رضی الله عنه - با هم بر یک شتر سوار شده بودند، پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: ای معاذ بن جبل! هر کسی که از ته قلب و از روی صداقت و اخلاص گواهی دهد که معبودی به حق جز خدای یکتا نیست و محمد - صلی الله علیه وسلم - فرستاده‌ی اوست، خداوند جسم او را از آتش دوزخ حرام می‌نماید.» معاذ گفت: «ای رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - این مژده را به مردم بدهم تا شاد شوند.» پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «آن گاه مردم با تکیه بر این مژده سست می‌شوند و از انجام دادن کارهای خیر و شایسته کوتاهی می‌ورزند.»

این حدیث اخیر، حدیث قبلی را تفسیر کرده و منظور و مقصود از گواهی دادن به کلمه‌ی شهادت را نیز روشن نموده است. پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - حدیث: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ» را در حدیث: «حَقَّ لِلَّهِ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» شرح و تفسیر نموده است.

چون در هر دو حدیث پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - معاذ بن جبل - رضی الله عنه - را از خبر دادن به مردم نهی نموده‌اند، تا سست نشوند و اعمال نیک و شایسته - ی غیر از توحید را ترک ننمایند

آنچه حدیث «مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...» بر آن دلالت می‌کند، این است که مقصود از شهادت به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» تنها لفظ (ظاهری) به آن نیست، بلکه وظیفه‌ی بنده است که توحید را که حق خداوند (بر بندگانش) می‌باشد، به صورت عملی و در ظاهر و باطن (در وجود خویش) تحقق بخشد.... بنابراین بعضی از احادیث، برخی دیگر را تفسیر می‌کنند و انصاف حکم می‌کند که تمامی آنها در کنار هم و بدون اهمال یا ترک چیزی از آنها به کار گرفته شوند.

و اگر این کار (پذیرش لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) صرفاً در حد تلفظ ظاهری و بدون عمل به آن صورت می‌گرفت، کفار قریش از اجابت دعوت پیامبر - صلی الله علیه وسلم - امتناع نمی‌کردند و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بر زبان می‌راندند و سپس در شرک و عادات بت پرستی خود باقی می‌ماندند (و در نتیجه) به آرامش می‌رسیدند و خود را راحت می‌نمودند و جان و مایملک خود را برای مقابله و دفع کلمه توحید و عدم پذیرش آن به کار نمی‌گرفتند...!

و اما آن گاه «که مشرکان قریش» دانستند از لوازم اقرار به شهادت توحید، عمل کردن به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و مضمون و محتوای آن است

* از لوازم شهادت توحید، شکستن بت‌ها و دوری جستن از عبادت آنها و به طور کلی خالی شدن از شرک و پرستش همتایان (ساختگی) خداوند است....

* از لوازم شهادت توحید، تغییر دادن عادات بت پرستی جاهلی منافی با روح و تعالیم «لا اله الا الله» است....

* از لوازم شهادت توحید، تحول معبودان دروغین یا بندگانشان به صورت یکسان برای پرستش خدای بلند مرتبه می باشد.

* از لوازم شهادت توحید آن است که تمامی اختلاف ها بین مردم از بین برود و تفاوتی بین انسان شریف با فرو دست و بین آقا و سرور با خدمتکار نباشد و فرق آنها تنها بر اساس تقوا و پایبندی به اخلاق و تعالیم دین اسلام باشد....

* از لوازم شهادت توحید آن است که به طور کلی از هوی و هوس ها و شهوات و پیشه هایی که در ورای پرستش بنده برای بنده به دست می آورند، خالی شوند و به خاطر خشنودی پروردگار جهانیان از تمامی آنها اعلام برائت کنند.

هنگامی که از لوازم اقرار به توحید، حاصل شدن تمامی آن چه قبلا ذکر شد باشد - و خداوند پاک و منزّه به کمتر از آن راضی نگردد - مشرکان با جنگ و ستیزه و امتناعی که در تاریخ بی سابقه بوده است، به مقابله و رویارویی با آن پرداختند...!! به همین خاطر بود که مشرکان هر چیز گران بها و با ارزشی از قبیل: مال و ثروت و دارایی و ریاست و نیز هر آن چه که دلها خواهان و طالب آن است، بر پیامبر - صلی الله علیه وسلم - عرضه و تقدیم کردند تا در عوض، آنها را از اقرار نمودن و تسلیم شدن به شهادت توحید (لا اله الا الله) معاف نماید و رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - (از پذیرش پیشنهادهای آنان) خودداری نمود تا این که قبل از هر چیزی «لا اله الا الله» را بپذیرند و به توحید خالص روی بیاورند و خود را از بت ها و شریک هایی که برای خدا قرار می دادند خالی نمایند (و به همین سبب) تمامی درخواست ها و تشویق های آنها را رد نمود...!!^۱

^۱ - این مبحث، تنبیه و تذکری است برای کسانی که در دربار طواغیت به سر می برند و از آنان به نام دین و به اسم تحصیل مصالح دعوت، درخواست پاداش و جایزه و ریزه نان و تکه استخوانی می کنند که عاری از (هر گونه) پوست و گوشت است و تا بدانند که مهم ترین مصلحت، همان مصلحت تحقق یافتن توحید است و بس...!!

پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به آنها پشت کرد و هیچ چیزی را از آنان نپذیرفت تا این که در آغاز، توحید را با تمام معنا و شمولیت آن، چه در بعد اعتقادی، قوی و عملی و چه در ظاهر و باطن، اجابت نمایند و آن را انجام دهند!!!

مسأله‌ی نخست:

نماز از جمله اعمالی است که به عنوان شرطی برای صحت و درستی توحید، مورد اعتبار است:

نماز از جمله اعمالی است که به عنوان یکی از شروط درستی و صحت توحید و ایمان مورد اعتبار قرار می‌گیرد و ایمان انسان جز به وسیله انجام آن صحت نمی‌یابد. پس هرکس آن را ترک کند، توحید را نقض نموده و از دایره ملت اسلام خارج شده و در وادی شرک و کفر افتاده است. همچنان که در حدیث صحیح آمده، پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - فرموده است:

«إِنَّ بَيْنَ الرَّجُلِ وَبَيْنَ الشِّرْكِ وَالْكُفْرِ تَرَكَ الصَّلَاةَ فَإِذَا تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ وَ فِي رَوَايَةٍ: فَإِذَا تَرَكَهَا فَقَدْ أَشْرَكَ.»

«همانا حد فاصل میان انسان و شرک و کفر، ترک نماز است هرگاه آن را ترک کند، کافر یا مشرک شده است.»

و نصوص دیگری که دلالت بر کفر ترک کننده‌ی نماز و خروج وی از ملت اسلام می‌کند، بسیار است. و این نصوص در همان حال نصوص یا قرینه‌های شرعی دیگری که

و نیز خطاری است برای کسانی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را از اولویات و برنامه‌های حزبی یا دعوی خود به تاخیر می‌اندازند و به خاطر - ترس یا علاقه - خود را به مندوبات و مباحات و قیل و قال مشغول می‌گردانند سپس پیش خود گمان می‌کنند که کار شایسته‌ای انجام می‌دهند، یا احساس می‌نمایند که در دعوت کردن به سوی خدای بلند مرتبه بر اساس طریقه و روش پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه وسلم - حرکت می‌کنند!!!

و باز تذکر و خطاری است برای کسانی که هر چیزی را به طاغوت می‌گویند؛ جز آنکه جرأت نمی‌کنند که او را به اجرای توحید فرمان دهند و نه تنها از وی درخواست حکم نمودن و گردن نهادن به کلمه توحید را نمی‌کنند، بلکه حتی بحثی از آن هم به میان نمی‌آورند.

این حکم را از ظاهر آن به کفر اصغر یا کفر پایین‌تر از کفر اکبر سوق می‌دهد نفی می‌کند.^۱

مسأله‌ی دوم:

چه وقت انسان به سبب ترک اعمال کافر می‌شود؟

بدان که انسان، در دو حالت به سبب ترک اعمال کافر می‌شود:

حالت اول: آن است که هر نوع عمل و طاعتی را ترک کند؛ نماز نگذارد، روزه نگیرد، حج نرود، زکات مالش را نپردازد و هیچ طاعتی را انجام ندهد این چنین کسی کافر و خارج از دین اسلام است، اگر چه به زبانش ادعا کند مسلمان یا مؤمن است. ابن تیمیه در جلد ۷ «الفتاوی» صفحه‌ی ۲۰۹ می‌فرماید: «حنبل فرمود: حمیدی برای ما روایت کرد و گفت: با خبر شدم که مردم می‌گویند: هرکس به نماز و زکات و روزه و حج اقرار کند و هیچ کدام از آنها را تا زمانی که می‌میرد انجام ندهد و تا هنگام مرگ پشت بر قبله نماز بگذارد^۲، مادام که آنها را انکار نکند مؤمن است؛ اگر دانسته شود بر آن چه ترک نموده ایمان دارد و به (گزاردن) واجبات و رو به قبله نماز خواندن معترف است. گفتم: این کفری صریح و بر خلاف کتاب خدا و سنت رسول او - صلی الله علیه وسلم - و عقیده‌ی علمای مسلمان است.

^۱ - تفصیل این موضوع را در کتاب «حکم تارک الصلاة» ذکر کرده‌ام و با دلایل قاطع و محکم به هر یک از شبهات و دلایل مخالفین (حکم کفر ترک کننده‌ی نماز) در جای خود پاسخ گفته‌ام هرکس به آن چه قبلاً گذشت قانع نشده است، به آنجا مراجعه نماید.

^۲ - چنین فردی بهتر از کسی است که اصلاً نماز نمی‌خواند!!!

و خداوند بلند مرتبه هم می‌فرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾

[البينة: ۵]

«درحالی که جز این به ایشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حق گرایانه خدا را پرستش کنند.»

حنبل می‌فرماید: از ابا عبدالله احمد بن حنبل شنیدم که فرمود: هرکس چنین چیزی بگوید، کافر شده و فرمان و دستورات خدا و برنامه‌ای را که از طرف او بر پیامبر - صلی الله علیه وسلم - نازل گشته، رد نموده است.^۱

امام آجری - رحمه الله علیه - در کتابش «اخلاق العلماء» می‌فرماید: «انجام اعمال با اعضای ظاهری بدن، نشان دهنده‌ی تصدیق ایمان با قلب و زبان است و هرکس ایمان درونی‌اش را با عمل تصدیق نکند؛ مثل: طهارت، نماز، زکات، روزه، حج، جهاد و امثال این و خودش هم به شناخت و قول بدون عمل راضی و خشنود باشد، مؤمن نیست و بدان که این شناخت دل و قول (و اقرار) زبانی، هیچ نفعی به او نمی‌رساند و ترک نمودن عمل، (نشانه‌ای) برای تکذیب ایمانش می‌باشد و چنان که قبلاً هم ذکر کردیم، عمل کردن نیز (علامتی) برای تصدیق ایمانش است.»

این مذهب علمای مسلمان در قدیم و جدید است و هرکس بر خلاف این (اجماع) بگوید، مرجئه‌ای خبیث و پلید است.

به خاطر حفظ دینت از این (باور) دوری کن و دلیل ما هم این فرموده‌ی خداوند بلند مرتبه در قرآن است.

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾ [البينة: ۵]

^۱ - هرکس چنین چیزی بگوید کافر شده و برنامه‌ای را که خدا بر پیامبرش - صلی الله علیه وسلم - فرستاده رد نموده است. پس حال کسی که چنین اعمالی را هرگز انجام نمی‌دهد و اصلاً (انجام) عمل و طاعت (برای خدا) را نفی می‌کند، چگونه است؟ بدون شک چنین فردی به کافر شدن و خروج از دین اسلام سزاوارتر است.

«درحالی که جز این به ایشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حق گرایانه خدا را پرستش کنند و تنها شریعت او را آیین (خود) بدانند و نماز را چنان که باید بخوانند و زکات را (به تمام و کمال) پردازند. آیین راستین و ارزشمند این است و بس.»^۱

ابن تیمیه - رحمه الله علیه - در جلد ۷ «الفتاوی» صفحه ۲۸۷ می‌فرماید: «اگر به فرض قومی به پیامبر - صلی الله علیه وسلم - می‌گفتند: ما به آنچه از طرف خدا برایمان آورده‌ای، بدون هیچ شک و تردیدی در دل، ایمان داریم و به شهادتین هم اقرار می‌کنیم؛ اما در چیزهایی که به آن دستور داده‌ای یا نهی نموده‌ای، فرمان نمی‌بریم: نماز و روزه و حج را انجام نمی‌دهیم و گفته‌های تو را باور نمی‌کنیم و امانت را ادا نمی‌نماییم و به عهد و پیمان وفا نمی‌کنیم و صله رحم را به جا نمی‌آوریم و هر چیز خیر و نیکویی که به آن فرمان داده‌ای، انجام نمی‌دهیم. و (در عوض) شراب می‌نوشیم و با محارم خویش ازدواج می‌کنیم که زناپی آشکار است و به هر که از اصحاب و امت تو دست یابیم، به قتل می‌رسانیم و اموالشان را بر می‌داریم و تو را نیز خواهیم کشت و به همدستی دشمنانت علیه تو می‌جنگیم. آیا رسول الله - صلی الله علیه وسلم - به آنها می‌فرمود: شما مؤمنانی کامل الایمان و از اهل شفاعت من در روز قیامت هستید و امیدوارم که هیچ کدام از شما داخل آتش دوزخ نشود؟! بلکه هر فرد مسلمانی به ناچار می‌داند که پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - به ایشان می‌فرمود: شما کافرترین مردم، (نسبت) به آن چه من آورده‌ام هستید و اگر از آن (سخنان) توبه نکنید، گردن شما را خواهیم زد.»

پس (بر) مرجئه‌ی روزگار (لازم است) حذر کند که با چه آتشی بازی می‌کند و در چه کار باطلی فرو افتاده‌اند و چه سخنی بر زبان می‌رانند، آن گاه که: نوع و جنس عمل را از دایره‌ی شرطی برای صحت و درستی ایمان خارج نمودند...!!

رحمت خدا بر امام شافعی باد که فرمود: «اگر در مورد علم و دانشی صحبت کنم، بگویند: اشتباه کردی؛ برایم محبوب‌تر است از صحبت نمودن درباره‌ی علمی که به من بگویند: کافر شدی؛»

^۱ - به نقل از کتاب «ظاهرة الارزاء» از شیخ سفر الحوالی: ۶۴۷/۲.

و بر (مرجئه‌ی روزگار لازم است) حذر کنند که این فرموده‌ی رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - شامل حالشان گردد:

«صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي لَا يَرِدَانِ عَلَيَّ الْحَوْضَ: الْقَدَرِيَّةُ^۱ وَالْمُرْجِيَّةُ» [طبرانی در «التذهیب» وابن ابی عاصم در «السنة» و غیر از این دو هم آن را روایت کرده‌اند. السلسلة الصحيحة: ۲۷۴۸]

«دو دسته از امتم بر من در کنار حوض وارد نمی‌شوند: قدریه و مرجئه».

از کفر و زیان کاری به خداوند پناه می‌بریم...!

حالت دوم: آن است که نوع و جنس عمل را انجام دهد و طاعات عملی را به طور مطلق ترک نکند؛ اما عمل نمودن به «توحید» را ترک نماید باز هم چنین کسی کافر و از دایره‌ی اسلام خارج شده است و چنان که قبلاً بحث شد، هیچ کدام از اعمال و طاعاتی که انجام می‌دهد به او نفع نمی‌رساند.

شیخ الاسلام محمد بن سلیمان التیمی - رحمه الله علیه - می‌فرماید: «در این که توحید باید با قلب و زبان و عمل انجام گیرد، اختلافی وجود ندارد و اگر کسی در چیزی با این (اجماع) مخالف باشد، مسلمان محسوب نمی‌شود. و به تحقیق اگر فردی توحید را بشناسد و به آن عمل نکند، کافر ستیزه‌گری همانند فرعون و ابلیس و امثال آنهاست.»

^۱ - وجه تسمیه‌ی آنها به قدریه این است که «قدر» را انکار می‌کنند. اینان معتقداند که خداوند به افعال بندگان قبل از وقوع آن آگاهی ندارد و آن را هم خلق ننموده و بر بندگان نیز مقدر نفرموده است. نخستین کسی که در باب «قدر» سخن گفت، «معبد بن خالد جهنی» در بصره بود، وی عقیده‌اش را از مردی مسیحی به نام «سوسن» فرا گرفت و به «غیلان دمشقی» منتقل نمود. معبد بن خالد در سال ۸۰ هـ ق به دست حجاج بن یوسف به قتل رسید. (به نقل از کتاب «موقف اهل السنة والجماعة من اهل الاهواء والبدع» تألیف دکتر ابراهیم بم عامر الرحیلی جزء اول صص ۱۴۸-۱۴۹) [مترجم]

شرط هفتم:

محبت منافی با نفرت و دشمنی

یکی دیگر از شرط‌های صحت و درستی شهادت توحید؛ دوست داشتن کلمه‌ی توحید و محبت ورزیدن به اهل آن و کینه و عداوت نمودن با دشمنان کلمه‌ی «لااله الاالله» و شرک‌های متضاد و مخالف آن می‌باشد.

چگونگی این محبت آن است که الله عزوجل و رسول او - صلی الله علیه وسلم - در نزدش، محبوب‌تر از تمام چیزها غیر از آنان باشد. و تنها الله عزوجل را به خاطر خودش دوست داشته باشیم و غیر وی را صرفاً به خاطر (کسب رضای) خدا دوست بداریم و هیچ کس را نباید هم ردیف و همراه خدا دوست بداریم بلکه (اگر به کسی دوستی و محبت نمودیم) فقط به خاطر (دستیابی به رضا و خشنودی) خدا باشد و اگر انسان به چیزی دوستی و محبت ورزید، نباید (آن چیز) منفورِ الله متعال باشد و نیز نباید به چیزی (احساس) تنفر کند که خدای پاک و منزّه آن را دوست دارد، بخصوص توحید که حق خداوند بلندمرتبه بر بنده است. (یعنی نباید به توحید کراهیت داشته باشد، بلکه باید به آن دوستی و علاقه و محبت بورزد).

اگر انسان با همتایان و شریکان دروغین خداوند دوستی و محبت ورزد و به آن چه خداوند بلندمرتبه از توحید و دین بر انبیاء و رسولانش نازل فرموده، کینه و دشمنی کند مرتکب شرک و کفر (اکبر) شده است و از دایره اسلام و ایمان خارج می‌شود و آن چه را از طاعات و اعمال انجام داده باشد به او نفعی نمی‌رساند.

و دلیل ما هم بر آن چه بحث نمودیم، این فرموده‌ی خداوند بلندمرتبه در قرآن است:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵]

«برخی از مردم هستند که غیر از الله، شریکانی بر می‌گزینند و آنان را همچون الله دوست می‌دارند و کسانی که ایمان آورده‌اند الله را بسیار دوست‌تر می‌دارند (و بالاتر از هر چیز به او محبت می‌ورزند).»

هرکس مخلوق و آفریده‌ای را صرفاً به خاطر خود وی دوست داشته باشد، به نحوی که برای وی دوستی و دشمنی کند و - بدون توجه به موافقت یا مخالفت او با حق - دوست بدارد کسی که وی او را دوست می‌دارد و دشمنی ورزد با کسی که وی با او دشمنی می‌کند، (چنین فرد یا افرادی) به تحقیق این آفریده را شریک خداوند قرار داده‌اند و به جای (پرستش) خدای بلندمرتبه، او را عبادت نموده‌اند؛ چون تنها کسی که (باید) به خاطر ذات خودش، مورد دوستی و محبت قرار گیرد، خدای یگانه است و غیر از ذات او، صرفاً به خاطر خدا و برای رضای وی دوست داشته می‌شود....

ابن تیمیه - رحمه الله علیه - در جلد ۱۰ «الفتاوی» صفحه‌ی ۲۶۷ می‌فرماید: «محبت ورزیدن به چیزی از موجودات به خاطر خود آن، جایز نمی‌باشد و این صرفاً خاص ذات خداوند پاک و منزّه است. بنابراین در این دنیا جایز است هر محبوبی را نه به خاطر خود آن، بلکه به خاطر غیر آن (خداوند) دوست داشت؛ اما واجب است که پروردگار بلندمرتبه را فقط به خاطر او دوست بداریم و این از معانی الوهیت خداوند است (آن چنان که خود می‌فرماید):

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ [الانبیاء: ۲۲]

«اگر در آسمان‌ها و زمین، غیر از خداوند، معبودها و خدایانی می‌بودند و (امور جهان را به دست می‌گرفتند) قطعاً آسمان‌ها و زمین تباه می‌گردید (و نظام گیتی به هم می‌خورد).»

پس دوست داشتن (هر) چیزی به خاطر خودش شرک است و نباید جز به خاطر الله متعال (و رضای او) چیزی (یا کسی) را دوست داشت و این از خصوصیات الوهیت پروردگار است و کسی جز او استحقاق آن را ندارند و هر محبوبی غیر از خدا، اگر به خاطر پروردگار دوست داشته نشود، محبت ورزیدن به آن باطل است.

ابن قیم - رحمه الله علیه - در «المدارج» جلد ۱ صفحه‌ی ۹۹ می‌فرماید: «به تحقیق خداوند بلندمرتبه، مردمان را به خاطر عبادت نمودن خود، آفریده است، عبادتی که جامع کمال محبت او و همراه با فروتنی برای وی و فرمان برداری از دستوراتش باشد.

پرستش و عبادت کردن، محبت و دوست داشتن خداوند است، حتی به یگانگی دانستن خداوند هم، از روی محبت است و تمامی دوستی‌ها باید (صرفاً) برای خدا باشد و نباید همراه او کس دیگری را دوست داشت و همانا به خاطر خدا و رضای اوست که انبیاء و رسولان و فرشتگان و اولیای وی هم دوست داشته می‌شوند. پس (درحقیقت) محبت و دوستی ما به آنان تکمیل‌کننده‌ی محبت و دوستی ما به پروردگار است و محبت ما به آنان جدای از محبت به خدا نیست؛ مثل محبت کسی که (از روی کج فهمی) همتایانی غیر خدا برای خود قرار داده و آن‌ها را همانند دوستی نمودن با خدا، دوست می‌دارد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ. تَاللَّهِ إِنَّ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. إِذْ

نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الشعراء: ۹۶-۹۸]

«آنان (که معبودهای دروغین را پرستیده‌اند) در آن جا به کشمکش (با معبودهای خود) می‌پردازند و می‌گویند: به الله سوگند ما در گمراهی آشکار بوده‌ایم. آن زمان که شما (معبودهای دروغین) را با پروردگار جهانیان (در عبادت و طاعت) برابر می‌دانستیم.»

مشرکان آن هنگام که، همتایان دروغین و طاغوت‌ها را در عبادت و طاعت با پروردگار جهانیان برابر می‌دانستند، آنها را هم در خصوصیت توانایی بر مخلوقات یا تصرف در کائنات یا ضرر و سود رساندن به موجودات، با خدای پاک و منزّه و بلندمرتبه یکسان نمی‌پنداشتند و (درحقیقت) اینان (= همتایان دروغین و طاغوت‌ها)، بسیار ناتوان‌تر از آن هستند که در قدرت بر مخلوقات یا تصرف در کائنات و یا زیان و فایده رساندن به موجودات با الله متعال برابری کنند و مشرکان هم آنها را تنها از جهت طاعت و محبت با الله متعال برابر می‌کردند و به آنان همانند محبت ورزیدن به الله متعال و یا حتی شدیدتر از آن، مهر می‌ورزیدند و دستور طاغوت‌ها و اطاعت از آنها را بر فرمان خدای متعال و پیروی از آن مقدم می‌نمودند، پس در نتیجه‌ی این کردار آنها (در این نوع عبادت)، شرک حاصل شد.

ابن القیم - رحمه الله علیه - می‌فرماید: «معلوم و آشکار است که مشرکان، همتایان دروغین خود را در خلق و ابداع، رزق و روزی، میراندن و زنده کردن و فرمانروایی و قدرت با خداوند متعال و پاک و منزّه برابر نمی‌دانستند، بلکه آنها را در دوستی و پرستش و فروتنی و خواری و ذلیل نمودن برای آنان با خدا برابر می‌پنداشتند و این نهایت جهل و ستم است. پس چگونه کسی که از خاک آفریده شده، با پروردگار اربابان زمینی مساوی پنداشته می‌شود؟ و چگونه بنده با کسی که جانش در دست اوست، یکسان تصور می‌شود؟!»

و باز می‌فرماید: این مشرکان، همتایان دروغین خود را از جهت افعال و صفات با خداوند یکسان نمی‌پنداشتند، به گونه‌ای که معتقد باشند که آنها در افعال و صفات با خدای پاک و منزّه مساوی هستند؛ بلکه ایشان، آنان را صرفاً در محبت و عبودیت و مورد تعظیم قرار دادن با خدا یکسان تصور می‌کردند.

مشرکان همتایان دروغین را با خدای متعال، از جهت آفرینش آسمان‌ها و زمین، خلقت خود یا پدران‌شان یکسان نمی‌پنداشتند. بلکه (صرفاً) آنها را در دوستی و محبت با پروردگار جهانیان همسان می‌دانستند و به آنان محبت می‌ورزیدند، همان گونه که به خدا

مهر می‌ورزیدند. و به راستی، حقیقت عبادت، همان (اظهار) محبت و عجز نمودن (در پیشگاه معبود) است.»

و در حدیثی صحیح از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - روایت شده است که می-فرماید: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ، وَأَبْغَضَ لِلَّهِ وَمَنْعَ لِلَّهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ»^۱
«هرکس برای خدا دوستی کند و برای خدا دشمنی نماید و برای خدا ببخشد و برای خدا منع کند، ایمان (خود) را کامل نموده است.»

یعنی: هرکس شیوه و خلق و خویش در تمامی کار و برنامه و معامله با دیگران این گونه باشد (که در حدیث مذکور بیان شد)، توحید و ایمان (خود) را کامل نموده است بنابراین ایمان و توحید مردم، به نسبت تفاوتشان در (میزان) دوستی و دشمنی و سایر عباداتی که برای خدا انجام می‌دهند فرق می‌کند.

اما هرکس دوستی و دشمنی‌اش به طور مطلق برای خدا نباشد توحید و بندگی-اش برای خدای بلندمرتبه نیز به طور کامل از بین می‌رود.

«وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ: الْمَوَالَةُ فِي اللَّهِ، وَالْمُعَادَاةُ فِي اللَّهِ، وَالْحُبُّ فِي اللَّهِ، وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ»^۲

رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - می‌فرماید: «محکم‌ترین دستگیره‌ی ایمان: دوستی و دشمنی و محبت و عداوت در راه خداست.»

می‌گوییم: وقتی که محکم‌ترین دستگیره‌ی ایمان و توحید؛ دوستی و دشمنی و محبت و عداوت در راه خدا و برای اوست پس مفهوم عکس و مخالف آن ایجاب می‌کند که محکم‌ترین دستگیره‌ی کفر و شرک هم دوستی و دشمنی و محبت و عداوت برای مخلوق باشد حال این مخلوق چه کس یا چه چیز باشد و دارای هر صفتی باشد، فرقی نمی‌کند.

^۱ - اخرجه ابوداود وغيره، السلسلة الصحيحة: ۳۸۰.

^۲ - اخرجه احمد وغيره، صحيح الجامع الصغير: ۲۵۳۹.

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» وَفِي رَوَايَةٍ: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَلَدِهِ وَوَالِدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» [رواه مسلم]

رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - می فرماید: «بنده نمی تواند مؤمن (کامل و واقعی) باشد، مگر این که من برایش از خانواده و مالش و همه ی مردم محبوب تر باشم.» و در روایتی دیگر می فرماید: «هیچ کس از شما نمی تواند مؤمن (کامل و واقعی) باشد، مگر این که من برای او از فرزندان و پدر و مادرش و همه ی مردم محبوب تر باشم.»

ایمان انسان هم جز بخاطر نوع شرک و عبادت نمودن برای غیر از خدای بلندمرتبه نفی نمی شود و نوع شرک واقع شده در این جا، مقدم نمودن محبت و طاعت دیگری بر محبت و طاعت پیامبر خدا - صلی الله علیه و سلم - می باشد. آن پیامبری که خدای متعال به محبت و دوستی و اطاعت وی فرمان داده است، چون او هم از هر آنچه از طرف خدا صادر می شود، اطاعت می کند.

همچنان که خداوند بلند مرتبه در مورد رسول الله - صلی الله علیه و سلم - می - فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴]

«و (محمد - صلی الله علیه و سلم -) از روی هوی و هوس سخن نمی گوید. آن (چیزی که با خود آورده و با شما در میان نهاده است) جز پیامی نیست که (از سوی خدا به او) وحی می گردد.»

و این ویژگی بعد از رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - به کسی داده نشده است.

و در حدیثی صحیح از پیامبر - صلی الله علیه و سلم - روایت شده است که فرمود:

«مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ» [رواه مسلم]

«هرکس مرا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و هرکس مرا نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده است.»

به همین خاطر، پیامبر - صلی الله علیه و سلم - به چیزی غیر از آن چه که طاعت خدا در آن است، فرمان نمی‌دهد و از چیزی غیر از آن چه که نافرمانی خدا در آن است نهی نمی‌کند.

ابو سلیمان خطابی در شرح خود بر حدیث: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَلَدِهِ وَوَالِدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۱ می‌فرماید:

«معنا و مفهوم این حدیث آنست که (پیامبر - صلی الله علیه و سلم - می‌فرماید: ای انسان! تو در حب و دوست داشتن من صداقت نخواهی داشت، مگر اینکه به طور کلی فرمان بردار و مطیع (اوامر) من باشی و رضایت مرا بر خواسته‌های خود ترجیح دهی، اگرچه هلاکت تو هم در آن باشد.»

و همچنین از دلایلی که بر صحیح بودن شرط محبت (به عنوان یکی از شروط صحت و درستی) توحید دلالت می‌کند این است، که عدم محبت (برای) توحید خود به خود مستلزم وجود ضد آن که کینه و نفرت برای توحید است، می‌باشد و نفرت یا کینه و عداوت با توحید، کفر اکبر است که صاحبش را از دین اسلام خارج می‌سازد. همچنان که خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالُهُمْ ۖ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾ [محمد: ۹-۸]

«کافران، مرگ بر آنان باد، و خداوند اعمال (نیک) ایشان را باطل و بی سود گرداند، این عمل بدان خاطر است که چیزی را که خداوند فرو فرستاده است، دوست نمی‌دارند و لذا خداوند کارهای (نیک) ایشان را هم باطل و بی سود می‌گرداند.»

علل کفر و نابودی اعمال ایشان - (آگاه باش که) جز کفر و شرک (هیچ چیز) عمل آدمی را از بین نمی‌برد - آن بود که آنها از برنامه‌ی دینی خداوند که بر پیامبران و

^۱ - «هیچ کس از شما نمی‌تواند مؤمن (کامل و واقعی) باشد، مگر این که من برای او از فرزندان و پدر و مادرش و همه‌ی مردم محبوب‌تر باشم.» (مترجم)

رسولانش فرستاده بود، کراهیت داشتند، و بزرگ‌ترین چیزی هم که پروردگار بلند مرتبه بر انبیای خویش نازل نموده، کلمه‌ی توحید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است.

الله متعال در مورد کافران که در جهنم طلب کمک و یاری می‌کنند، درحالی که هیچ فریادرسی ندارند می‌فرماید:

﴿وَنَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كَثُوثٌ. لَقَدْ جِئْتَكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾ [الزخرف: ۷۸-۷۷]

«آنان فریاد می‌زنند: ای مالک، پروردگارت ما را بمیراند و نابودمان گرداند (تا بیش از این رنج نبریم و از این عذاب دردناک آسوده شویم) او به ایشان می‌گوید: شما (این جا) می‌مانید (و مرگ و نیستی و نابودی در کار نیست). (خداوند به ایشان پیغام می‌دهد که) ما حق را برای شما آوردیم (و توسط پیامبران برایتان فرستادیم) ولی اکثر شما حق را نپسندیده و با آن دشمنی می‌کردید.»

بنابراین علل و سبب ماندگاری ایشان در جهنم این است که آن‌ها از حقی که از سوی پروردگارشان (به وسیله‌ی پیامبران) به طرف آنان نازل شده بود، کراهیت داشتند و بزرگ‌ترین حقی که به سوی آنها فرستاده شد، اقرار و شهادت به کلمه‌ی توحید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بود، که ایشان از آن نفرت داشتند و به همین سبب، مستحق عذاب و ماندن ابدی در جهنم شدند.

و الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ ۖ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ ۖ﴾ [محمد: ۲۶-۲۵]

«کسانی که بعد از روشن شدن (راه حقیقت و) هدایت، به کفر و ضلال پیشین خود بر می‌گردند، بدان خاطر است که شیطان کارهایشان را در نظرشان زینت می‌دهد و ایشان را با آرزوهای طولانی می‌فریبد. این (از دین برگشتن) بدان خاطر است که به کسانی که دشمن چیزی هستند که الله فرو فرستاده است؛ گفته بودند: در برخی کارها از شما اطاعت و پیروی می‌کنیم.»

پس اینان بعد از آن که ایمان برای آنها آشکار شد و داخل آن گشتند، مرتد و کافر شدند، (صرفاً) به سبب آن که به کسانی که دشمن چیزی بودند که خداوند فرستاده است، گفته بودند: «در برخی از کارها که متضاد و منافی شریعت خدای بلندمرتبه و توحید است، از شما اطاعت و پیروی می‌کنیم....» بنابراین به سبب همین گفتارشان کافر و مرتد شدند....!!

پس حال کسی که به ایشان می‌گوید: در تمامی کارها از شما اطاعت و پیروی می‌کنم؛ چگونه است...؟! - همانند حال طاغوت‌های معاصر که به یهود و نصارا چنین می‌گویند. -

و نیز حال کسانی که از فرمان‌های حاکمان طاغوت پیروی می‌کنند و به آنها دوستی و محبت می‌ورزند، چگونه است؟ - همانند حال و وضع کسانی که خود را به طواغیت نزدیک نموده و دین و برنامه‌ی آنان، ایشان را وادار کرده که از آنها پیروی و اطاعت کنند - و به طاغوت‌ها می‌گویند: در هر کاری از شما اطاعت می‌کنیم و (نیز) از تمامی تعلیمات و فرمان‌ها و قوانین صادره از سوی شما که با شریعت الله متعال در تضاد می‌باشد، پیروی می‌نماییم...؟! -

و حال و وضع کسانی که خودشان (به طور مستقیم) با آن چه خدای بلندمرتبه نازل کرده دشمنی می‌کنند، چگونه است...؟! -

بدون شک اینان در مقایسه با کسانی که به آنهایی که دشمن برنامه‌ای هستند که خدای بلندمرتبه نازل کرده است می‌گویند: «در برخی کارها (که با شریعت خدا در تضاد است) نه در تمامی آنها، از شما پیروی و اطاعت می‌کنیم.» به کفر و ارتداد سزاوارتر می‌باشند.

طبق این قاعده کسی که کلمه‌ی توحید را بر زبان براند و در همان حال از کلمه‌ی توحید و پیروان آن کینه و نفرت داشته باشد، کافری مرتد است و جایگاه او همراه با

منافقین در پایین‌ترین جای آتش جهنم می‌باشد.... و هیچ کدام از اعمال و طاعات (نیکی) که (قبل از مرگ) انجام داده است به او سودی نمی‌رساند.

نشانه‌های محبت صادق

برای هرکس، درحالی‌که بر تخت (نشسته) و بر آن تکیه داده، آسان است که ادعای دوستی و محبت خدای بلندمرتبه، رسول او - صلی الله علیه وسلم - توحید و پیروان آن را بنماید؛ اما آیا برای صحت و سقم این ادعای او دلیلی وجود دارد؟

(در پاسخ) می‌گوییم: بله، برای صحت و سقم هر ادعایی نشانه‌ها و دلایلی وجود دارد و برای صدق محبت به خدای بلندمرتبه و رسول او - صلی الله علیه وسلم - نشانه - هایی وجود دارد که مهم‌ترین آنها عبارت اند از:

۱- دست یابی به پیروی و دنباله روی از (سنت) رسول خدا - صلی الله علیه وسلم -:

از صادق‌ترین نشانه‌های محبت، متابعت و پیروی نمودن از هدایت پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و سنت اوست؛ چون هر چه متابعت از (سنت) پیامبر - صلی الله علیه وسلم - کامل‌تر باشد؛ به همان میزان نیز محبت انسان نسبت به خدای بلندمرتبه استوار و محکم می‌گردد. و (بالعکس) هر چه متابعت از (سنت) پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و شریعتی که از طرف پروردگارش برای او آمده، ناقص باشد؛ به همان اندازه هم محبت (بنده نسبت به خدا، پیغمبرش و دین او) ضعیف می‌گردد. پس به میزان پیروی و متابعت انسان (از سنت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - محبت او هم به همان اندازه (نسبت به خدا و پیغمبرش و دین او) زیاد و کم می‌شود. و هرکس غیر از (طریق) اتباع و پیروی از سنت پیامبر - صلی الله علیه وسلم - ادعای محبت کند، بدترین دروغ‌گو است؛ هر چند به زبانش هم ادعای محبت و دوستی خدا و رسول او - صلی الله علیه وسلم - را داشته باشد.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱]

«بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خداوند هم شما را دوست

بدارد.»

ابن کثیر در تفسیر (خویش) می‌گوید: «این آیه بر دروغ گویی تمام افرادی حکم می‌کند که ادعای محبت خدا را دارند و بر آیین محمدیه نیستند؛ مگر این که در تمامی اقوال و افعال خویش از شریعت و آیین محمدی - صلی الله علیه وسلم - پیروی کنند.»

ابن تیمیه - رحمه الله علیه - در جلد ۸ «الفتاوی» صفحه‌ی ۳۶۰ می‌فرماید: «کسی که ادعا کند خدا را دوست دارد، اما از رسول او - صلی الله علیه وسلم - تبعیت و پیروی ننماید، (در ادعایش) دروغ‌گو است و محبتش به تنهایی برای خدا نیست؛ بلکه اگر خدا را هم دوست داشته باشد، محبتش (آمیخته) به شرک است و از هوی و هوشش (نیز در کنار محبت به خدا) پیروی می‌نماید، همانند یهود و نصارا که ادعای محبت خدا را می‌کردند (اما درحقیقت دروغ می‌گفتند) و اگر (واقعا) در دوستی خدا اخلاص می‌داشتند؛ جز به دوستان خدا مهر نمی‌ورزیدند و از رسول او - صلی الله علیه وسلم - هم پیروی می‌نمودند، اما چون در کنار ادعای محبت به خدا، مبعوضان او را هم دوست می‌داشتند، محبتشان (به خدا) از نوع محبت مشرکین بود.»

ابن القیم شاگرد ابن تیمیه - رحمه الله علیهم - در جلد ۱ «المدارج» صفحه‌ی ۹۹ می‌فرماید: «اگر محبت برای خدا، حقیقت عبودیت و سرّ بندگی برای او است؛ پس این (مهم) جز با پیروی کردن از «امر» خدا و دوری نمودن از «نهی» او تحقق نمی‌پذیرد. بنابراین حقیقت عبودیت و محبت ورزیدن به خدا، در هنگام تبعیت کردن از «امر» پروردگار و دوری جستن از «نهی» او آشکار می‌گردد. به همین دلیل خداوند، برای هرکس که ادعای محبت او را می‌کند، تبعیت کردن از رسولش - صلی الله علیه وسلم - را علامت و شاهی برای صدق (ادعایش) قرار داد.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱]

«(ای محمد - صلی الله علیه وسلم -) بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خداوند هم شما را دوست بدارد.»

پس خدای بلندمرتبه، (صدق) محبت ایشان نسبت به خود را مشروط به تبعیت نمودن از رسولش - صلی الله علیه وسلم - و پیروی کردن از او را به عنوان شرطی برای محبت خویش نسبت به آنان قرار داده است و وجود «مشروط» جز با بودن «شرط» غیر ممکن است و بدون آن تحقق نمی‌یابد. پس دانسته شد که نفی محبت (خدا)، همراه با نفی متابعت (رسول الله - صلی الله علیه وسلم -) است و پیروی ننمودن از رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - لازمه‌ی عدم محبت خدا برای ایشان است.

پس (در نتیجه) اثبات کردن محبت آنان برای خدا و اثبات نمودن محبت خدا برای ایشان، بدون متابعت کردن از رسولش - صلی الله علیه وسلم - غیر ممکن است.»

بر اساس این آیه‌ی کریمه، کسی که متابعت ظاهری از رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - را به طور کامل ترک کند، مؤمن و دوستدار خدا نیست و این هم دلیل دیگری بر کافر بودن کسی است که به (ظواهر) شریعت (و توحید) عمل نکند، اگر چه به زبان هم آن را اقرار و در دل نیز آن را تصدیق نماید.

۲- ترجیح و انتخاب (پیروی) از (حکم) خدا و رسول او - صلی الله علیه وسلم - در

حالت داشتن اختیار:

از نشانه‌هایی که بر محبت صادق دلالت می‌کند، جانب خدای بلندمرتبه و رسول او - صلی الله علیه وسلم - را برگزیدن، در حالتی که (شخص) مختار باشد، بین اطاعت خدا و رسول او - صلی الله علیه وسلم - و بین اطاعت از غیر آن دو، از مخلوقات و (یا) هر فتنه‌ی فریبنده‌ی زندگی دنیایی (یکی را) برگزیند پس اگر (بنده‌ای) جانب اطاعت خدا و رسول او - صلی الله علیه وسلم - و دوستی آنها را بر هر فتنه‌ی فریبنده‌ای از زینت زندگی دنیایی برگزید، به تحقیق در ادعای محبت (خود به آنان) راست گفته است و اگر طرف دیگر را با تمام زینت و فتنه‌اش بر خدا و رسول او - صلی الله علیه وسلم -

برگزینند و طاعت آن را بر اطاعت و فرمان برداری آن دو مقدم نمایند، به طور قطع در ادعای محبت (خود به آنها) دروغ گفته و از مشرکین است.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ [التوبة: ٢٤]

«بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله‌ی شما و اموالی که به دست آورده‌اید و بازرگانی و تجارتی که از بی بازاری و بی رونقی آن می‌ترسید و منازلی که مورد علاقه‌ی شما است، اینها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند (و عذاب خویش را فرو می‌فرستد) و خداوند کسان نافرمان بردار را (به راه سعادت) هدایت نمی‌نماید.»

پس اگر همه‌ی این چیزهای زندگی دنیایی در یک طرف جمع شود و (کسی) آن را بر اطاعت خدا و رسول او - صلی الله علیه وسلم - و دوستی آنان مقدم کند، از (جمله - ی) مشرکین فاسقی است که در دنیا و آخرت زیانمند خواهد بود.

ابن القیم - رحمه الله علیه - در جلد ۱ «المدارج» صفحه‌ی ۱۰۰ می‌فرماید: «این آیه دلالت می‌کند بر این که متابعت و پیروی از رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - دوست داشتن خدا و پیغمبرش - صلی الله علیه وسلم - و فرمان برداری از دستور پروردگار است و این هم (به تنهایی) برای بندگی و عبودیت (بنده) کافی نمی‌باشد، مگر آن که خدا و رسولش - صلی الله علیه وسلم - را از هر آن چه غیر آنان است، دوست‌تر بدارد و هیچ چیزی در نزدش محبوب‌تر از خدا و رسول او - صلی الله علیه وسلم - نباشد و هرگاه چیزی در نزدش دوست داشتنی‌تر از آن دو باشد، چنین چیزی شرک است و خداوند قطعاً صاحب آن را نمی‌بخشد و هدایت نمی‌کند.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ [التوبة: ٢٤]

«بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله‌ی شما و اموالی که به دست آورده‌اید و بازرگانی و تجارتی که از بی بازاری و بی رونقی آن می‌ترسید و منازلی که مورد علاقه‌ی شما است، اینها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند (و عذاب خویش را فرو می‌فرستد) و خداوند کسان نافرمان بردار را (به راه سعادت) هدایت نمی‌نماید.»

کسی که اطاعت یکی از اینان (افراد مذکور در آیه) را بر اطاعت خدا و رسول او - صلی الله علیه وسلم - یا گفته‌ی یکی از ایشان را بر گفته‌ی خدا و رسول او - صلی الله علیه وسلم - یا رضایت و خشنودی یکی از آنها را بر رضایت و خشنودی خدا و رسول او - صلی الله علیه وسلم - یا ترس یکی از آنها و امید و توکل به وی را بر ترس از خدا و امید و توکل به او، یا معامله با یکی از آنان را بر معامله با خدا برتری دهد؛ او از جمله - ی آن کسانی نیست که خدا و رسول او - صلی الله علیه وسلم - را از هر آن چه غیر آنان است، دوست‌تر می‌دارند و اگر به زبانش هم (محبت) آنها را ادعا کند دروغ می‌گوید و حال و وضع و اخبار و کردار وی بر خلاف گفته‌ها و ادعای اوست. و همچنین هرکس حکم و قانون کسی را بر حکم و شریعت خدا و رسول او - صلی الله علیه وسلم - برتری دهد، آن شخص برتری داده شده، در نزد وی از خدا و رسول او - صلی الله علیه وسلم - محبوب‌تر است.»

۳- (دچار شدن به) بلا و صبر بر آن:

از نشانه‌های ایمان و صدق محبت، دچار شدن به بلا و مصیبت و ناراحتی، و صبر نمودن بر آن است.

همچنان که الله متعال می‌فرماید:

﴿أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ [العنكبوت: ٢]

«آیا مردمان گمان برده‌اند همین که بگویند ایمان آورده‌ایم (و به یگانگی الله و رسالت پیامبر اقرار کرده‌ایم) به حال خود رها می‌شوند و ایشان (با تکالیف و وظایف و سختی‌هایی که باید در راه تحقق دین اسلام تحمل کنند) آزمایش نمی‌گردند؟»

یعنی: (آیا) مردم می‌پندارند، همین که ادعای محبت (به خدا و رسول او - صلی الله علیه وسلم - را) بنمایند و خود را از اهل توحید و عبودیت مخلصانه برای خدای بلندمرتبه به حساب آورند، (به حال خود رها می‌شوند) و در راه دین اسلام و یاری رساندن به آن دچار آزمایش و ابتلا نمی‌گردند...؟! تا خداوند (به این وسیله) مجاهدان بردبار صادق را از دیگر کسان و آنهایی که (صرفاً) ادعای ایمان می‌کنند (و در همان مرحله‌ی نخستین بلا و مصیبتی که در میدان جهاد (علیه کافران و مشرکان و مرتدان) به آن دچار می‌شوند؛ خیلی زود از دین خود بر می‌گردند (و مرتد می‌شوند) جدا نماید!

و همچنان که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ

وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ﴾ [محمد: ۳۱]

«ما همه‌ی شما را (با وجود آگاهی از اعمالتان) قطعاً آزمایش می‌کنیم تا معلوم شود، مجاهدان (واقعی) و صابران شما چه کسی هستند (و مجاهد نماها و ناشکیبایان سست عنصر نیز چه کسی هستند) و اخبار شما را بیازماییم (که آیا در راه اسلام صادقانه پیکار کرده‌اید یا خیر، دعوت مستمر و خستگی ناپذیر داشته‌اید یا نه و آیا از همه‌ی توان جنگی و علمی خود در نابود کردن کافران سود برده‌اید یا از سرزنش کنندگان ترسیده‌اید؟)

از اینرو صبر و شکیبایی مومنان بر بلا و مصیبت، نشانه و علامتی صادق برای راستی و محبت و عبودیت و پیکار (آنان) در راه خداست اما خداوند در مورد آنهایی که ادعای ایمان و توحید می‌کنند، سپس به خاطر کوچک‌ترین فتنه و آزمایش یا سختی و مصیبتی که در میدان‌های پیکار (با کافران) به آن دچار می‌شوند (خیلی زود) از دین خود بر می‌گردند و مرتد می‌شوند، می‌فرماید:

﴿فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ﴾ [العنكبوت: ۱۰]

«اما هنگامی که به خاطر الله مورد اذیت و آزار قرار گرفتند، (به ناله و فریاد می آیند و چه بسا از دین بر می گردند، انگار ایشان) شکنجه های مردمان را (در دنیا) همسان عذاب الله (در آخرت) می شمارند.»

و الله متعال می فرماید: ﴿وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبْ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ﴾
[الحج: ۱۰]

اگر بلا و مصیبتی به ایشان برسد (به سوی کفر بر می گردند و) عقب گرد می کنند. به این ترتیب هم (آرامش ایمان به قضا و قدر و یاری خداوند را در) دنیا و هم (نعمت و سعادت) آخرت را از دست می دهند.

انسان به اندازه ی دین و ایمان و توحید و صدق و محبتش مورد امتحان و آزمایش (خدای تعالی) قرار می گیرد، پس اگر ایمانش مستحکم و توحیدش برای الله عزیز و بزرگوار، صادق و محبتش (تنها) برای او باشد، (به مراتب) بلا و سختی ها بر او شدیدتر است و پروردگار هم وی را در صبر و شکیبایی بر آن یاری می دهد، همچنان که در حدیث آمده است:

«يُبْتَلَى الرَّجُلُ عَلَى حَسَبِ دِينِهِ، فَإِنْ كَانَ دِينُهُ صُلْبًا اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ، وَإِنْ كَانَ فِي دِينِهِ رِقَّةٌ ابْتُلِيَ عَلَى حَسَبِ دِينِهِ، فَمَا يَبْرُخُ الْبَلَاءُ بِالْعَبْدِ حَتَّى يَتْرُكَهُ يَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ مَا عَلَيْهِ خَطِيئَةٌ» [رواه الترمذی]

«هر فردی به تناسب ایمان خود مورد امتحان و آزمایش قرار می گیرد؛ پس اگر دارای ایمانی راسخ باشد، به بلای شدیدتری مبتلا خواهد شد و اگر دارای ایمانی ضعیف باشد؛ به همان اندازه دچار سختی ها می شود. بلاها و مصیبت ها از بنده ی پروردگار جدا نمی شود؛ مگر آن که او در حالی گام بر می دارد که گناهی بر او باقی نمانده است.»

و رسول الله - صلی الله علیه و سلم - فرمودند: «إِنَّ الصَّالِحِينَ يُشَدَّدُ عَلَيْهِمْ...»^۱
«همانا ابتلا و آزمایش بر صالحین بسیار سخت تر است....»

^۱ - شعب الایمان (۹۷۳۱) ومسنند احمد (۲۵۲۶۴) والحاكم فى المستدرک (۷۹۰۱).

و رسول الله - صلى الله عليه و سلم - فرمودند: «كَمَا يُضَاعَفُ لَنَا الْأَجْرُ كَذَلِكَ يُضَاعَفُ عَلَيْنَا الْبَلَاءُ»^۱

«(ما پیامبران) همان طور که اجر و پاداشمان دو چندان است، ابتلا و مصیبت هم بر ما هم دو چندان است.»

به همین خاطر پیامبران به سبب کمال ایمان و صداقت عبادتشان برای خدای عزیز و بزرگوار، نسبت به دیگر مردمان به شدیدترین آزمایش‌ها و محنت‌ها در راه خدا و صبر و تحمل بر آن دچار می‌شدند. هم چنان که رسول الله - صلى الله عليه و سلم - در حدیثی صحیح می‌فرماید:

«أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ، ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَلَا مَثَلُ»^۲

«در بین مردم کسانی که به شدیدترین سختی‌ها مبتلا می‌شوند، پیامبران هستند و سپس کسانی که به لحاظ ایمان به آنها نزدیک‌ترند.»

و رسول الله - صلى الله عليه و سلم - فرمودند:

«مَا يُؤْذَى أَحَدٌ مَا أُؤْذِيْتُ فِي اللَّهِ»^۳

هیچ کس آن گونه که من در راه خدا، آزار و اذیت شدم، اذیت نشد.

از ابو سعید خدری - رضی الله عنه - روایت است که نزد رسول الله - صلى الله عليه و سلم - درحالی که تب شدیدی بر ایشان غالب بود رفت. جامه‌ی پُرزدار خوابناکی بر روی ایشان بود، دستش را روی جامه گذاشت، حرارت تب بدن رسول الله - صلى الله عليه و سلم - را با وجود جامه احساس کرد، به ایشان گفت: یا رسول الله، چه قدر تب شدید است؛ رسول الله - صلى الله عليه و سلم - فرمودند:

«إِنَّا كَذَلِكَ يَشْتَدُّ عَلَيْنَا الْبَلَاءُ وَيُضَاعَفُ لَنَا الْأَجْرُ»^۴

^۱ - مسند احمد (۱۱۸۹۳) وابن ماجه (۴۰۲۴) وشعب الایمان (۹۳۱۷).

^۲ - سنن الکبری للنسائی (۷۴۴۰) وشعب الایمان (۹۳۱۹) ومسند احمد (۲۷۰۷۹).

^۳ - ابن ماجه (۱۵۱) والترمذی (۲۴۷۲).

^۴ - ادب المفرد (۵۱۰) و ابن ماجه (۴۰۲۴) ومسند احمد (۱۱۸۹۳).

همان طور که بلا و مصیبت بر ما پیامبران شدیدتر است، اجر و پاداشمان هم دو چندان است. ابوسعید گفت: یا رسول الله، چه کسانی در بین مردم به سختی‌ها و بلاهای بیشتری دچار می‌شوند؟

پیامبر - صلی الله علیه و سلم - فرمودند:

«الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الصَّالِحُونَ....»

«پیامبران و سپس بندگان صالح....»

مردی نزد رسول الله - صلی الله علیه و سلم - آمده و به ایشان گفت: یا رسول الله، به خدا سوگند، من شما را دوست دارم. رسول الله - صلی الله علیه و سلم - هم فرمودند:

«إِنَّ الْبَلَاءَ أَسْرَعُ إِلَيَّ مِنْ يُحْيِي مِنَ السَّيْلِ إِلَى مُنْتَهَاهُ»^۱

«همانا بلاها به کسی که مرا دوست دارد سریع‌تر روی می‌آورد، تا سیل که»

سرعت» به پایان خود می‌رسد.

یعنی: اگر در آن چه می‌گویی صادق هستی، توقع و انتظار بلا را داشته باش و نشانه‌ی دوستی و محبت تو به من آن است که در راه خدا دچار بلا و محنت شوی و بر آن هم بردباری و صبر پیشه کنی.

اتباع و پیروی انتخاب و برگزیدن ولاء و براء بلا و مصیبت این‌ها علامت‌ها و دلایل محبت صادق برای خدای بلندرتبه و رسول او - صلی الله علیه و سلم - است. پس هرکس فاقد آنها باشد، صدق محبت و توحید و عبودیت برای خدای یگانه را ندارد.

اگرچه (این انسان) به زبانش هم خلاف آن را ادعا کند، (درحقیقت او با نداشتن این علامت‌ها) خود را به چیزی سیر نموده که به او داده نشده است و هر چند به ظاهر هم مدعی باشد که از مومنین و موحدینی است که خدای بلندمرتبه و رسولش را دوست

^۱ - اخرجه ابن حبان، السلسلة الصحيحة: ۱۵۸۶.

دارد، ولی در واقع، حال و وضع و زبان عمل وی با تمام وضوح و روشنی بر او حکم می کند که: او از دروغ گویان و از منافقین کافر است.

می گویم: سپاس برای خدا؛ همه ی احادیثی که (قبلاً) درباره ی مصیبت و بلا ذکر کردیم، صحیح است.

برداشت ما از این احادیث و غیر آنها و درباره ی کسانی که در راه الله در (بوتی) آزمایش قرار گرفته اند و به ویژه افرادی از ایشان که بلا و مصیبت در راه الله بر آنان شدت بیشتری دارد، این است که در هنگام فرو افتادن در لغزش ها و امور متشابه، لازم است که میدان های تاویل و عذر را در مورد ایشان گسترش دهیم و حسن ظن را در حق آنان بر سوء ظن ترجیح دهیم و این هم خلق و خوی میانه و شریف پیامبر - صلی الله علیه و سلم - است که هرگاه یکی از اصحابش در لغزش و شبهه ای شک برانگیز می افتاد، بر او سخت نمی گرفت و برایش تاویل می کرد و به نفع او میدان هایی که در آن برای رضای خدا به ابتلا و محنت افتاده بود، یادآوری می کرد نه ای عمر، همانا او از اهل بدر است....^۱

^۱ - اشاره ای به داستان «حاطب ابن ابی بلتعہ» می باشد که امام بخاری (۳۰۰۷) و امام مسلم (۲۴۹۴) رحمه الله علیهم هر یک در کتاب صحیح خود در باب «فضائل اهل بدر» آن را ذکر کرده اند که ما در اینجا برای اطلاع خوانندگان گرامی، ترجمه ی کامل حدیث مورد اشاره را از جلد سوم کتاب با ارزش «اللولو والمرجان» با ترجمه ی «ابوبکر حسن زاده» ذکر می کنیم.

«علی رضی الله عنه می گوید: پیغمبر - صلی الله علیه و سلم - من و زبیر و مقداد بن اسود را احضار کرد فرمود: بروید تا به محلی به نام روضه ی خاخ (محلی بین مکه و مدینه) می رسید، زنی به نام ظعینه در آن جاست نامه ای همراه دارد آن نامه را از او بگیرید. ما رفتیم، اسب هایمان را به سرعت راندیم تا به روضه رسیدیم، همین که به آن جا رسیدیم دیدیم آن زن که نامش ظعینه بود در آن جاست. به او گفتیم: نامه ای که همراه داری بیرون بیاور. گفت: من نامه ای همراه ندارم. گفتیم: اگر نامه را به ما ندهی لباسهایت را از تن بیرون می آوریم. آن زن نامه را از میان موهای سرش بیرون آورد. نامه را به نزد پیغمبر - صلی الله علیه و سلم - آوردیم. در نامه نوشته شده بود، از حاطب ابن ابی بلتعہ به سوی جماعتی از مشرکین اهل مکه، حاطب قسمتی از اسرار پیغمبر - صلی الله علیه و سلم - را به مشرکین نوشته بود.

پیغمبر - صلی الله علیه و سلم - فرمود: ای حاطب، این نامه چیست؟ حاطب گفت: ای رسول خدا! در این مورد نسبت به من عجله نکن، من انسانی هستم که نسبتی با قریش ندارم و از قبیله ی دیگری به میان ایشان آمده ام، ولی مهاجرین دیگری که با شما هستند، نزدیکان و خویشانی در مکه دارند که به وسیله ی آنان خانواده و اموال خود را محفوظ می کنند. من کسی را در آن جا ندارم، گفتیم: حال که من در آن جا قوم و خویشی ندارم باید کاری بکنم تا در نزد قریش وسیله ای به دست آورم و خانواده ی خود

اما کسی که به بلا و مصیبتی در راه الله متعال دچار نشده است، میدان تاویل و عذر
برایش تنگ می‌شود، و این قاعده‌ی روشنی است که انسان (مسلمان) هنگام تعمق و
بررسی در مسائل بزرگی همچون مسائل کفر و ایمان باید به آن توجه کند.

را به این وسیله حفظ نمایم؛ این کار را به خاطر کفر و برگشت از دین اسلام و رضایت به کفر بعد از ایمان به اسلام انجام نداده‌ام.
پیغمبر - صلی الله علیه و سلم - فرمود: حاطب به شما راست گفت. عمر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا - صلی الله علیه و
سلم - اجازه بدهید تا گردن این منافق را بزنم. پیغمبر - صلی الله علیه و سلم - فرمود: حاطب در جنگ بدر شرکت کرده است،
شما نمی‌دانید اهل بدر چه قدر با عظمت می‌باشند، مسلماً خداوند بر تمام اعمال ایشان آگاه است با وجود این در مورد آنها می-
فرماید: هر چه می‌خواهید بکنید، من شما را مورد عفو قرار داده‌ام. «مترجم»

شرط هشتم:

راضی بودن به «لا اله الا الله» و فرمان برداری و تسلیم در برابر آن

(تنها) عمل نمودن به توحید (برای انسان) کفایت نمی‌کند؛ مگر آن که رضایت و فرمان برداری و تسلیم فرد در ظاهر و باطن نیز به آن اضافه گردد، به گونه ای که سبب از بین رفتن کامل هر گونه نارضایتی و اعتراضی (از جانب وی) شود....

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵]

«اما، نه به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در درگیری‌ها و اختلافات خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند.»

برای تحقق ایمان، تنها حکم بردن به توحیدی که از جانب پروردگار بر پیامبر - صلی الله علیه وسلم - نازل شده کافی نمی‌باشد مگر آن که رضایت و خشنودی و عدم ملال (نیز) به آن اضافه گردد.

﴿ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ﴾

همچنین (صرف حکم بردن به توحید و نبود ملال و ناراحتی و داشتن رضایت و خشنودی) کافی نمی‌باشد؛ مگر آن که تسلیم (و فرمان برداری) مطلق (انسان) در ظاهر و باطن، بدون داشتن کمترین اعتراض و نارضایتی (نیز) به آن اضافه شود ﴿وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾

ابن کثیر در تفسیر (خویش) می‌فرماید: «خداوند بلندمرتبه به ذات بزرگوار پاکش سوگند یاد می‌کند که همانا هیچ کس مؤمن و مسلمان نخواهد شد تا این که رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - را در تمامی امور (خویش) داور قرار دهد و سپس به آنچه حکم می‌شود، به طور کلی و بدون هیچ ممانعت و مقاومت و سختی (در دل) تسلیم گردد.»

ابن تیمیه - رحمه الله علیه - در جلد ۲۸ «الفتاوی» صفحه‌ی ۴۷۱ در تفسیر این آیه می‌فرماید: «همانا خداوند به ذات پاک خویش سوگند یاد کرده است که هرکس از سنت رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - و شریعتش خارج شود؛ مؤمن و مسلمان نیست تا این که به حکم ایشان در همه‌ی درگیری‌ها و اختلافاتی که از امور دینی و دنیایی در بین آن‌ها روی می‌دهد، راضی شوند و (نیز) ملالی در دل خویش نسبت به داوری او احساس نکنند (و به آن چه قضاوت می‌نماید، گردن نهند) و دلایل قرآن هم بر این اصل زیاد است.»

ابن القیم - رحمه الله علیه - در «التبیین» صفحه‌ی ۲۷۰ می‌فرماید: «خدای پاک و منزّه به ذات پاک خویش سوگند محکمی یاد کرده و برای تأکید، قبل از آن، «لای» نفی آورده است که مردمان ایمان نخواهند داشت تا این که رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - را در همه‌ی منازعات و اختلافات خود در زمینه‌های اصول و فروع و احکام شریعت و معاد و سایر صفات داور قرار ندهند و حتی با وجود پذیرش حکم ایشان ایمانشان اثبات نمی‌شود، تا این که هر گونه ملال و دل‌تنگی را از (وجود) خویش بزدايند و سینه‌هایشان را برای (پذیرش) قضاوت او (و برنامه و حکم خدا) گشاده گردانند و به تمام معنا آن را قبول نمایند و باز ایمان برای آنها ثابت نمی‌شود تا این که در مقابل حکم رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - راضی و تسلیم گردند و هر گونه نزاع و مخالفت و اعتراضی را از خود دور کنند.»

سید قطب - رحمه الله علیه - در «فی الظلال» در ذیل آیه‌ی «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ....» می‌فرماید: «بار دیگر در پیش روی خود، شرط ایمان و تعریف اسلام را می‌یابیم، خدواند پاک و منزّه خودش آن را بیان و مقرر می‌فرماید و بر آن به ذات خویش سوگند یاد می‌کند و

پس از این سوگند، دیگر کسی گفتاری در تعیین شرط ایمان و تعریف اسلام نخواهد داشت و جای هیچ تاویلی برای شخص تأویل کننده نخواهد ماند؛ مگر کسی که سرستیز بی سود و بی ارزشی داشته باشد. و برای اثبات «اسلام» کافی و بسنده است که مردمان از شریعت خدا و دستور پیغمبرش - صلی الله علیه و سلم - قضاوت و داوری بخواهند اما در مسالهی ایمان چنین کاری کافی نیست و بلکه علاوه بر آن باید خشنودی درونی و پذیرش قلبی در میان باشد و دل با اطمینان کامل تسلیم گردد....»

و الله متعال می فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّن بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ۝ وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ ۝﴾ [النور: ۴۸-۴۷]

«(از جمله‌ی کسانی که الله توفیق هدایت قرینشان فرموده است، منافقانی هستند که پرتو ایمان به دل‌هایشان نتابیده است، ولی دم از ایمان می‌زنند) و می‌گویند: به الله و پیامبر او ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت می‌کنیم؛ اما پس از این ادعا، گروهی از ایشان (از شرکت در اعمال خیر همچون جهاد و از حکم قضاوت شرعی) روی گردان می‌شوند و آنان درحقیقت مومن نیستند. هنگامی که آنها به سوی الله و پیامبرش فراخوانده شوند تا (پیامبر مطابق چیزی که الله نازل فرموده است) در میانشان داوری کند، برخی از آنان (نقابشان ظاهر می‌شود و از قضاوت او) روی گردان می‌شوند (زیرا می‌دانند حق به جانب ایشان است و پیامبر هم دادگرانه عمل می‌فرماید و حق را به صاحب حق می‌دهد).»

این دسته‌ای که به زبان، ادعای ایمان می‌کنند و اگر از ایشان (درباره ایمانشان) بپرسید با قاطعیت خواهند گفت: به الله و رسول او - صلی الله علیه و سلم - ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت می‌کنیم اما درحقیقت عمل، این ادعا و گفته‌ی خود را تکذیب می‌کنند و آن هم این است که هرگاه به سوی طاعت عملی و حکم خدا و پیغمبرش - صلی الله علیه و سلم - فراخوانده شوند، سرباز می‌زنند و پشت می‌کنند و روی بر می‌گرداند و این کار (طاعت عملی و حکم بردن به نزد خدا و رسولش - صلی الله علیه و سلم -) در نظر آنها هیچ معنی (و ارزشی) ندارد. و اینان طبق نص قرآن:

﴿وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ «و آنان در حقیقت مومن نیستند.»

امام طبری در جلد ۱۸ تفسیرش صفحه‌ی ۱۵۶ (در شرح) آیه‌ی ﴿وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ می‌فرماید: گویندگان این گفته: ﴿أَمَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا﴾ به سبب ترک نمودن داوری بردن به نزد رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - و روی گرداندن (از قضاوت و حکم ایشان) هنگامی که به سوی وی فراخوانده می‌شدند، مومن و ایمان دار نیستند.»

و اگر حکم نمودن به غیر از آن چه که خدای بلندمرتبه نازل فرموده است بر حسب چگونگی حکم و قرائنی که بر آن احاطه دارد و (نیز) براساس تفصیلی که در نزد علما معروف است؛ برخی «کفر اکبر» و بعضی «کفر اصغر» محسوب می‌شود اما حکم نمودن به غیر ما انزل الله در توحید، یک وجه بیشتر ندارد و آن هم العیاذ بالله «کفر اکبر» است که انسان را از دین خارج می‌سازد. شیخ سلیمان آل شیخ رحمهما الله تعالی می‌فرماید: «مفهوم و برداشت معنی آیه این است که حکم نمودن «بغیر ما انزل الله» اگر در اصل توحید و ترک شرک باشد (انسان را کافر می‌کند) و یا اگر در فروع باشد؛ اما به زبان (به حکم الله متعال) اقرار ننماید و قلب نیز به آن مقید نباشد، (آن هم) کفری حقیقی است که ایمانی به همراه ندارد.»

الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ [الحجرات: ۱-۲]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر الله و رسولش پیشی نگیرید و از الله بترسید؛ چرا که الله شنوای (گفتارتان) و آگاه (از کردارتان) می‌باشد. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر نکنید و هم چنان که با یکدیگر سخن می‌گویید، با ایشان به آواز بلند سخن مگویید، تا ندانسته اعمالتان بی‌اجر و ضایع نگردد.»

مفهوم آیه‌ی مذکور، تسلیم کاملی است که منافعی مقدم نمودن کوچک‌ترین فهم، رای یا قول (هر انسانی) بر حکم خدای بلندمرتبه و رسول او - صلی الله علیه و سلم - می باشد.... رسالت و برنامه از سوی خداوند است و وظیفه‌ی پیامبر هم ابلاغ این رسالت (به مردم) است و بر ما است که (این برنامه‌ی الهی را) بدون هیچ گونه بهانه و اعتراضی و مقدم نکردن آرای خود (بر حکم و برنامه‌ی خدا و رسول او - صلی الله علیه و سلم -) بپذیریم و به آن راضی شویم و گردن نهیم.

و اگر صرفاً با بلند کردن صدا بر صدای رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - بیم از بین رفتن اعمال (نیک) صاحب آن برود، و حال آن که جز شرک و کفر، هیچ چیز عمل کسی را نابود نمی‌کند، پس حال کسی که حکم و گفته و برنامه‌اش را بر حکم و برنامه‌ی رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - برتری و ترجیح دهد چگونه است؟ آن گونه که نمایندگان در پارلمان‌های قانون گذاری انجام می‌دهند. بدون تردید چنین فردی به کفر و شرک و نابودی عمل (نیکش) سزاوارتر است.

ابن قیم در جلد ۱ «الاعلام» صفحه‌ی ۵۱ می‌فرماید: «اگر بلندکردن صدای آنها بر صدای رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - سبب نابودی اعمال نیک آنان می‌شد، پس حال و وضع کسانی که اندیشه‌ها، خردها، ذوق‌ها، سیاست‌ها و معارف خود را بر برنامه‌ها و رسالت رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - برتری و ترجیح می‌دهند، چگونه است؟ آیا (انجام) چنین کاری به نابود کردن اعمالشان سزاوارتر نیست؟!»

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ [الاحزاب: ۳۶]

«هیچ مرد و زن مومنی، در کاری که الله و رسولش داوری کرده باشند و (آن را مقرر نموده باشند) اختیاری از خود ندارند (و اراده‌ی ایشان باید تابع اراده‌ی الله و رسول او باشد).»

پس یکی از لوازم و شروط ایمان (انسان مسلمان)، نداشتن اختیار در برابر حکم خدای بلندمرتبه و رسولش - صلی الله علیه و سلم - است؛ و اگر حکم خدای متعال (در

موضوعی) نازل شود، آنها (جز انتخاب حکم خدا) از خود اختیاری ندارند و اجازه نخواهند داشت حکم غیر خدا را بر گزینند (و پیروی نمایند) و سپس ادعای مسلمانی کنند؛ و تنها در صورتی می‌توانند این کار را انجام دهند (و حکم غیر خدا را بپذیرند) که کفر را بر ایمان ترجیح دهند و راضی شوند که حکم و اسم کافران مشرک بر ایشان نهاده شود.

الله متعال می‌فرماید: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳]

«آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلایی (در برابر عصیانی که می‌ورزند) گریبان آن‌ها را بگیرد، یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود.»

و مقصود از فتنه در این جا شرک و کفر است.

امام احمد - رحمه الله علیه - می‌گوید: به قرآن نگاه کردم، اطاعت (از) رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - را در سی و سه جای آن یافتم. سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ﴾ و پیوسته آن را تکرار می‌کرد و می‌گفت: مقصود از فتنه چیست؟ شرک؛ به خاطر آن که اگر کسی برخی از اقوال رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - را رد نماید، ممکن است انحرافی در دلش به وجود بیاید و قلبش را منحرف کند و (در نتیجه) باعث نابودی وی شود. و به او گفته شد: همانا گروهی (از مردم) حدیث رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - را ترک می‌کنند و به آرای سفیان و غیره مراجعه می‌کنند! در پاسخ فرمود: از گروهی از مردم تعجب می‌کنم که حدیث رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - را می‌شنوند و به اسناد و صحیح بودن آن پی می‌برند؛ اما در همان حال به آرای سفیان و غیره مراجعه می‌کنند! چون خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿فَلْيَحْذَرِ

الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ﴾ [النور: ۶۳]

و چه می‌دانی که فتنه چیست؟ کفر (اکبر) است.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ»^۱

^۱ - [البقره: ۲۱۷]

«و فتنه‌ی شرک و کفر، از قتل بزرگ‌تر است.»

حدیث رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - را ترک می‌کنند و هوی و هوس‌هایشان بر ایشان چیره می‌شود و آنان را به سوی «رای» می‌کشاند.^۱

می‌گویم: این حکم امام احمد - رحمه الله علیه - در مورد کسی است که حدیث رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - را رها می‌کند و به قول سفیان یا علمایی دیگر روی می‌آورد، پس حال (و حکم) کسی که حدیث و حکم رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - را ترک می‌کند و به گفته و حکم پیشوایان مذهبی و راهبان (یهودی و مسیحی) که در پارلمان‌ها و قانون‌گذاری می‌کنند، روی می‌آورند چگونه است؟ بدون هیچ شک و تردیدی همانا این یکی به فتنه و لغزش و انحراف و کفر سزاوارتر (و نزدیک‌تر) است...!

^۱ - به نقل از الصارم المسلول ابن تیمیه، ص ۵۶

شرط نهم:

وفات یافتن بر کلمه «لا اله الا الله»^۱

بعد از ذکر تمام آن شرطها، لازم است که انسان بر آنها بمیرد تا کلمه‌ی «لا اله الا الله» به او نفع برساند و اگر بر خلاف کلمه‌ی توحید که شرک و کفر است بمیرد؛ تمامی شروط سابق و یا (انجام) طاعات و عبادات دیگر به او سودی نمی‌رساند چون برای انسان، ملاک (تنها) سرانجام و خاتمه‌ی کار است.

پس اگر خاتمه‌ی او به توحید باشد، از اهل بهشت و نجات است، اگر چه از قبل هم، عمل زشت (زیادی) از او سر زده باشد و اگر خاتمه و عاقبت او شرک و کفر باشد و بر آن هم بمیرد، هلاک می‌گردد و از اهل جهنم خواهد بود؛ هر چند که از قبل هم، عمل نیک (زیادی) انجام داده باشد.

«قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [البقرة: ۲۱۷]

«هرکس از شما از آیین خود برگردد و در حال کفر بمیرد، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد می‌رود و ایشان یاران آتش (دوزخ) می‌باشند و در آن جاویدان می‌مانند.»

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ. خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ﴾ [البقرة: ۱۶۱-۱۶۲]

^۱ - منظور استمرار بر کلمه‌ی توحید تا هنگام مرگ می‌باشد. (مترجم)

«کسانی که کفر ورزیدند و در حالی که کافر بودند از دنیا رفتند (و با استمرار کفر و بدون توبه و پشیمانی مردند) نفرین خدا و فرشتگان و همه‌ی مردمان بر آنان خواهد بود. جاویدان در آن نفرین باقی می‌مانند (و در آتش دوزخ به سر می‌برند) نه عذاب آنان سبک می‌شود و نه مهلتی به ایشان داده می‌شود.»

پس خداوند پاک و منزّه عذاب ایشان را در آتش دوزخ و جاودانگی در آن را وابسته به مردن بر کفر که نقضی برای توحید - می‌باشد، متعلق گردانده است....

و در حدیثی صحیح از رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - روایت شده است که فرمود:

«مَا مِنْ عَبْدٍ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، ثُمَّ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ» [رواه مسلم]

«هرکس کلمه‌ی «لا اله الا الله» را بر زبان آورد (و معتقد باشد که معبودی بحق جز او نیست) و بر همین عقیده بمیرد داخل بهشت خواهد شد.»

(پیامبر - صلی الله علیه و سلم - نیز در حدیث مذکور، شرط) ورود به بهشت را به مردن بر توحید وابسته نموده است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلٍ أَهْلِ الْجَنَّةِ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، فَيَدْخُلُهَا، وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَيَدْخُلُهَا» [متفق عليه]

«رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - می‌فرماید: «سوگند به کسی که جانم در دست اوست همانا برخی از شما کردار اهل بهشت را انجام می‌دهد تا این که بین او و (رفتن به) بهشت، (فاصله‌ای) جز یک ذراع باقی نمی‌ماند؛ اما (اندکی) قبل از مرگش به کردار اهل دوزخ مبادرت می‌ورزد و (پس از مردن) داخل دوزخ می‌شود و همانا برخی (دیگر) از شما، کردار اهل دوزخ را انجام می‌دهد تا این که بین او و (رفتن به) دوزخ (فاصله‌ای)

جز یک ذراع باقی نمی ماند، اما (اندکی) قبل از مرگش به انجام کردار اهل بهشت می - پردازد (و پس از مرگ) داخل بهشت می شود.»

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَعْجَبُوا بِعَمَلِ أَحَدٍ حَتَّى تَنْظُرُوا بِمَا يُخْتَمُ لَهُ فَإِنَّ الْعَامِلَ يَعْمَلُ زَمَانًا مِنْ دَهْرِهِ أَوْ بُرْهَةً مِنْ دَهْرِهِ بِعَمَلِ صَالِحٍ لَوْ مَاتَ عَلَيْهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ ثُمَّ يَتَحَوَّلُ فَيَعْمَلُ عَمَلًا سَيِّئًا وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَعْمَلُ زَمَانًا مِنْ دَهْرِهِ بِعَمَلِ سَيِّئٍ لَوْ مَاتَ عَلَيْهِ دَخَلَ النَّارَ ثُمَّ يَتَحَوَّلُ فَيَعْمَلُ عَمَلًا صَالِحًا وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا اسْتَعْمَلَهُ قَبْلَ مَوْتِهِ فَوَقَّعَهُ لِعَمَلٍ صَالِحٍ ثُمَّ يَقْبِضُ عَلَيْهِ»^۱

رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - باز در حدیثی می فرماید: «نسبت به کردار (نیک) هیچ کس اظهار شگفتی مکن تا ببینی که عاقبت و خاتمه‌ی عمر او چه خواهد بود؟ همانا فردی مدت زمانی (طولانی) یا برهه‌ای از روزگارش را به (انجام) کردار پسندیده می - گذرانند که اگر بر آن (حالت) بمیرد داخل بهشت می شود؛ اما (در سرانجام عمرش) متحول می گردد و شروع به بد کاری (و انجام گناه) می نماید.

و چه بسا بنده‌ای مدت زمان زیادی از عمرش را به انجام کردار ناشایست سپری می کند که اگر بر آن (حالت) بمیرد داخل دوزخ می گردد؛ ولی (در پایان عمرش) متحول می شود و به انجام کردار نیک و شایسته می پردازد. و هرگاه خداوند برای بنده‌ای اراده‌ی خیر بکند، او را قبل از مرگش به انجام کردار شایسته توفیق می دهد و سپس جان او را می گیرد.»

امام نووی - رحمه الله علیه - می فرماید: «هیچ کسی در صورتی که بر توحید مرده باشد برای همیشه در آتش دوزخ نمی ماند، هرچند مرتکب گناهان بسیاری هم شده باشد. همچنان که هیچ کس هم در صورتی که بر کفر مرده باشد داخل بهشت نمی گردد، هرچند اعمال نیک زیادی هم انجام داده باشد و این (رای) مختصر و جامعی برای مذهب اهل حق (اهل سنت و جماعت) در این مساله می باشد.»

از خداوند بلندمرتبه می خواهیم که قلب‌های ما را بر دین و توحیدش ثابت نگه دارد و عاقبت ما را به دوست داشتنی ترین اعمال در نزدش خاتمه دهد

^۱ - أخرجه أحمد وغيره، السلسلة الصحيحة: ۱۳۳۴.

همانا او بلند مرتبه و شنوا و نزدیک است و (دعاهای ما را) اجابت می‌کند.

اما بعد این شرط‌های صحت و درستی توحید است، هرکس کامل و بدون نقص آن را به جای آورد، شهادت توحید (لااله الا الله) به او نفع می‌رساند و هرکس چیزی از آن را نقض کند (و آن را به طور کامل انجام ندهد)، شهادت توحید (لااله الا الله) هیچ سودی به او نمی‌رساند.

با کمک گرفتن از توفیق خداوند و بهره‌گیری از تمامی نصوصی که با (این) موضوع «لااله الا الله» ارتباط دارد، بر ما لازم است که بگوییم:

«هرکس «لااله الا الله» را بر زبان براند و به آن چه از غیر خدا پرستش می‌شود، کفر ورزد و به شهادت توحید و خواسته‌های آن آگاه شود و نسبت به آن صدق و اخلاص داشته باشد و بدون هیچ شک و تردیدی، به آن یقین پیدا کند و به کلمه‌ی «لااله الا الله» و پیروان آن محبت ورزد و به شروط و مقتضیات آن عمل نماید و نسبت به کلمه‌ی توحید و حکم آن فرمان بردار باشد و سپس بر آن از دنیا برود خداوند به طور قطع او را وارد بهشت می‌کند.»

این (تعریف) بر اساس آن چه که لازمه‌ی سر آغاز نگاه به «لااله الا الله» است و نیز با توجه به بهره‌گیری از تمامی نصوص مرتبط با شهادت توحید به دست آمده است.

یادآوری‌های مهم و ضروری

توجه خوانندگان گرامی را به چند نکته‌ی پایانی برای استفاده‌ی بیشتر از کتاب و توضیح آن چه که فهم آن بر ایشان دشوار بوده است در یادآوری‌های زیر جلب می‌نماییم.

یادآوری اول:

بر اساس آن چه قبلاً در مورد شروط شهادت توحید (لا اله الا الله) بحث شد؛ لازم است که انسان این شرط‌ها را به طور کامل به جای آورد و آن را در خود متحقق سازد تا این که در آخرت از آن نفع ببرد و از اهل بهشت و نجات از عذاب روز قیامت باشد؛ اما در زندگی دنیا یرای آن که احکام اسلام بر کسی جاری شود و مسلمانان با وی معامله‌ی مسلمانی کنند، تنها کافی است که به صورت لفظی به شهادت توحید اقرار کند و اقوال و اعمال به ظاهر کفری و شرکی متضاد با آن را انجام ندهد. پس اگر صرفاً به این دو شرط عمل نمود، با او به عنوان یک فرد مسلمان معامله می‌شود و احکام و حقوق و واجبات مسلمانان بر وی اجرا می‌گردد.

و بر چنین فردی به خاطر احتمال وجود نفاق در وی، نمی‌توان (حکم) مؤمن حقیقی داد چون هر مسلمانی، درحقیقت مؤمن نیست؛ اما هر مؤمنی، درحقیقت مسلمان است و این قاعده‌ی میانه و معروفی است که نصوص شرعی هم بر آن دلالت دارد و اهل علم نیز به شرح و تفصیل آن پرداخته‌اند.

یادآوری دوم:

طبق آن چه قبلاً بحث شد، باید به این مطلب اشاره کنیم که بین آن چه انسان به وسیله‌ی آن داخل اسلام می‌شود، و بین صفتی که پیوسته بر آن حکم اسلام نهاده می‌شود تفاوت است.

اما آن چه (انسان) به وسیله آن داخل اسلام می‌شود، اقرار (او) به شهادت توحید است که تفصیل آن قبلاً گذشت؛ لیکن صفتی که باعث می‌شود (کسی) به طور مداوم مسلمان شمرده شود و در دایره‌ی اسلام باقی بماند آن است که وی به اعمال و اقوال ظاهری که منتهی به خروج از دایره‌ی اسلام می‌شود دچار نگردد، پس اگر به چنین عملی دچار شود و آن چه ناقض اسلام است انجام دهد، صفت و حکم او (از اسلام) به صفت و حکم مرتد از دین منتقل می‌شود و احکام و تبعات «مرتد» بر وی اجرا می‌گردد.

و اگر گفته شود: مردی با اقرار نمودن به شهادت توحید داخل اسلام شد، سپس قبل از آن که کاری یا چیزی که به عنوان شرطی برای صحت توحید معتبر است از وی صورت پذیرد می‌میرد آیا صرف شهادت دادن او به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در روز قیامت به وی نفع می‌رساند؟

می‌گوییم: سپاس برای خدا، با توجه به سنت رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - اگر کسی چنین صفتی داشته باشد، شهادت دادنش به توحید به وی نفع می‌رساند؛ اگر چه فرصتی هم برای انجام چیزی از شرط‌های صحت توحید نداشته باشد.

امام مسلم - رحمه الله علیه - در حدیثی که در صحیحش آورده است ذکر می‌کند که مردی از انصار نزد رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - آمد و گفت:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّكَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، ثُمَّ تَقَدَّمْ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «عَمِلَ يَسِيرًا، وَأُجِرَ كَثِيرًا»

«شهادت می‌دهم که معبودی بحق جز خدا وجود ندارد و تو بنده و فرستاده‌ی او هستی، سپس به میدان جنگ رفت و (آن قدر) جنگید تا کشته شد. رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - فرمود: (آن مرد) عمل کمی انجام داد و پاداش زیادی گرفت.»

و در روایت دیگری از امام بخاری - رحمه الله علیه - آمده است که:

«أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلٌ مُقَنَّعٌ بِالْحَدِيدِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَقَاتِلْ أَوْ أَسْلِمْ؟ قَالَ: «أَسْلِمْ، ثُمَّ قَاتِلْ»، فَأَسْلَمَ، ثُمَّ قَاتَلَ، فَقُتِلَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «عَمِلَ قَلِيلًا وَأُجِرَ كَثِيرًا»

«مردی سراپا درآهن، پیش رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - آمد و گفت: ای رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - بجنگم یا مسلمان شوم؟ فرمود: اسلام بیاور و سپس جنگ کن. پس اسلام آورد و (آن قدر) جنگید تا کشته شد. سپس رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - فرمود: (آن مرد) عمل کمی انجام داد و پاداش زیادی گرفت.»

و در صحیح بخاری از انس بن مالک - رضی الله عنه - روایت شده است که جوانی یهودی آب وضوی پیامبر - صلی الله علیه وسلم - را آماده می کرد و کفش ایشان را جفت می نمود. سپس مریض شد.

پیامبر - صلی الله علیه وسلم - پیش وی آمد و بر او داخل شدند، در حالی که پدرش بالای سرش نشسته بود. پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به آن جوان یهودی فرمودند:

«يَا فُلَانُ، قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَتَنَظَرُ إِلَى أَبِيهِ فَسَكَتَ أَبُوهُ. فَأَعَادَ عَلَيْهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَتَنَظَرُ إِلَى أَبِيهِ، فَقَالَ أَبُوهُ: أَطِيعْ أَبَا الْقَاسِمِ، فَقَالَ الْغُلَامُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ. فَخَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ يَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخْرَجَهُ بِي مِنَ النَّارِ»

«ای فلانی بگو «لا اله الا الله»، (آن جوان) به پدرش که در نزد وی بود نگریست. پدرش سکوت کرد. پیامبر - صلی الله علیه وسلم - باز درخواستش را بر وی تکرار نمود. (آن جوان) به پدرش که در نزد وی بود نگریست. پدرش به او گفت: از «ابا القاسم» اطاعت کن. پس آن جوان (یهودی) گفت: شهادت می دهم که معبودی به حق جز خدا وجود ندارد و تو فرستاده ی خدایی. پیامبر - صلی الله علیه وسلم - بیرون آمد در حالی که می گفت: سپاس بر خدایی که به وسیله ی من (آن جوان را) از آتش دوزخ خارج ساخت.»

و در حدیث صحیح آمده است که رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - به عمویش ابوطالب که در حال مرگ بود شهادت توحید تلقین می کرد تا بدین وسیله برای وی در روز قیامت شفاعت کند. همچنان که در حدیث صحیح آمده است:

«قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كَلِمَةُ أُحَاجُّ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ»

«(ای عموی من!) «کلمه‌ی «لا اله الا الله» را بگو تا در (روز قیامت) نزد خدا آن را دلیلی (برای شفاعت تو) قرار دهم.»

این حدیث (تلقین دادن ابو طالب به «لا اله الا الله» توسط پیامبر - صلی الله علیه وسلم-) نیز دلیلی برای استدلال در این مساله می باشد.

ابن جریر طبری در جلد سوم «الجامع» صفحه‌ی ۳۴۵ می گوید: «در بین تمامی دلایلی که در دست داریم (هیچ گونه) اختلافی وجود ندارد که اگر کافری قبل از مرگش به اندازه‌ی چشم بر هم زدنی ایمان بیاورد (و مسلمان شود) حکمش در نماز خواندن بر (جنازه‌ی) وی، ارث و میراث و سایر احکام دیگر (به مانند) حکم مسلمانان خواهد بود. پس روشن است که اگر توبه‌ی وی در آن حال پذیرفته نمی شد حکم وی از حکم (اهل) کفار به حکم اهل اسلام منتقل نمی شد.»

می گویم: لازم است که این چشم بر هم زدنی که طبری - رحمه الله علیه - ذکر می کند قبل از معاینه (هنگام دیدن فرشته‌ی مرگ) و غرغره (لحظه‌ی رسیدن روح به حلقوم) باشد؛ چون توبه نمودن در هنگامی که روح به حلقوم می رسد (غرغره) هیچ فایده‌ای به صاحب آن نمی رساند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: «إِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ تَوْبَةَ الْعَبْدِ مَا لَمْ يُغْرَغْ»^۱

رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - می فرماید: «همانا خداوند بلندمرتبه توبه‌ی بنده را قبل از رسیدن روح به حلقومش می پذیرد.»

^۱ - اخرجه احمد والترمذی، و ابن ماجه و غیرهم، صحیح الجامع: ۱۹۰۳.

وَفِي رَوَايَةٍ: «مَنْ تَابَ إِلَى اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تُغْرَغَرَ قَبْلَ اللَّهِ مِنْهُ»^۱

و در روایت دیگری آمده است: «هرکس قبل از رسیدن روح به حلقومش نزد خدا توبه کند، خداوند آن (توبه) را از وی می‌پذیرد.»

یادآوری سوم:

از شرط‌های صحیح بودن توحید این نیست که شروطی را که قبلاً برای صحیح بودن توحید ذکر گردید، حفظ و یا دلایل (هر کدام از) آن به خاطر سپرده شود (چون از یک سو) چنین چیزی در شرع (اسلام) نیامده بلکه خلاف آن وارد شده و از سویی دیگر در آن برای همه‌ی بندگان، تکلیفی مافوق توان و قدرت آنهاست.

امام مسلم در کتاب صحیح خود از معاویه بن الحکم - رضی الله عنه - روایت می‌کند که فرمود: «کنیزی داشتم که در اطراف کوه «احد» و «جوانیه» برایم گوسفند می‌چرانید. در یکی از روزها با خبر شدم که گرگ یکی از گوسفندانم را ربوده است. من هم به مانند دیگر انسان‌ها ناراحت شدم و او را به شدت تنبیه نمودم. سپس نزد رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - آمدم. (ایشان این کار مرا) گناه بزرگی دانستند. پس گفتم: ای رسول خدا- صلی الله علیه وسلم - آیا (برای کفاره و جبران گناه این عمل) او را آزاد نکنم؟ فرمود: او را نزد من آورید. وی را نزد ایشان آوردم. رسول خدا- صلی الله علیه وسلم - از او پرسید: خداوند کجاست؟ گفتم: در آسمان. فرمود: من کیستم؟ گفتم: تو فرستاده‌ی خدا هستی.

فرمود: او را آزاد کن زیرا مؤمن است.

رسول خدا- صلی الله علیه وسلم - با توجه به همین چند پرسش، بر آن کنیز حکم ایمان نهاد، بدون آنکه در مسائل اصول و فرعیات آن تعمق کند و (یا) از وی طلب استدلال نماید...!

^۱ - اخرجہ الحاکم وغیرہ، صحیح الجامع: ۶۱۳۲.

و در سنن ابی داود از عبد الله ابن ابی اوفی - رضی الله عنه - روایت شده است که فرمود: «مردی نزد رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - آمد و گفت: من نمی‌توانم چیزی از قرآن را یاد بگیرم، چیزی به من یاد ده که جایگزین آن باشد. فرمودند: بگو «سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»

(آن مرد) گفت: ای رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - این (اذکار، شکر و سپاس) برای خدای عزیز و بزرگوار است! پس برای خودم چه؟ فرمودند: بگو: «اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي وَارْزُقْنِي وَعَافِنِي وَاهْدِنِي»

هنگامی که (آن مرد) برخاست، با (انگشتان) دستش این چنین گفت: رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - فرمودند: اما به تحقیق این (مرد) دستش را پر از خیر نمود.^۱

این صحابه نتوانست چیزی از قرآن حتی سوره‌ی «الفاتحه» را که نماز جز به آن صحت نمی‌یابد حفظ کند؛ اما این به سبب عجز و ناتوانی‌اش بود که نمی‌توانست چیزی را حفظ کند. پیامبر - صلی الله علیه وسلم - هم عذر وی را پذیرفت و او را به چیزی که برایش آسان‌تر بود راهنمایی فرمود و نه تنها در خواست حفظ اصول و (دانستن) دلایل آن را از وی ننمود بلکه حتی به او هم نفرمود که حتماً باید سوره‌ی «الفاتحه» را حفظ کند!!

بلکه می‌بینیم که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - عجله‌ی خالد بن ولید - رضی الله عنه - را در کشتن آن گروه (از مردمی) که نتوانستند به درستی بگویند: «اسلام آوردیم» و به جای آن گفتند: «از دین (خود) برگشتیم» نکوهش نمود. همچنان که در صحیح بخاری، سالم از پدرش، عبد الله بن عمر، - رضی الله عنهما - نقل می‌کند که گفت: «پیامبر - صلی الله علیه وسلم - خالد بن ولید - رضی الله عنه - را به سوی «بنی حذیفه» فرستاد (تا آنها را به دین اسلام دعوت کند) آنها نتوانستند به درستی بگویند: «اسلام آوردیم» بلکه (برای بیان مقصود خود) گفتند: «از دین (خود) برگشتیم» «از دین

^۱ - صحیح سنن ابی داود: ۷۴۲.

(خود) برگشتیم! خالد - رضی الله عنه - نیز عجله کرد و (تعدادی از آنها را) کشت و (شماری را هم) اسیر نمود و به هر یک از ما اسیری داد! و سپس دستور داد که هر کدام از ما اسیرش را بکشد! من هم گفتم: به خدا سوگند! نه من و نه هیچ یک از همراهانم اسیری را نمی‌کشیم! تا این که به خدمت رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - رسیدیم و ماجرا را برای ایشان باز گو کردیم. پیامبر - صلی الله علیه وسلم - دو بار فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدُ بْنُ وَلِيدٍ.... اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدُ بْنُ وَلِيدٍ....»

«خدایا! همانا من از کاری که خالد بن ولید کرد بی‌زاری می‌جویم خدایا! همانا من از کاری که خالد بن ولید کرد بی‌زاری می‌جویم!»

در این احادیثی که ذکر نمودیم، تذکر (و پندی) برای غلّاه تکفیری وجود دارد، آنهایی که دیگران را وادار می‌کنند که اصول و تقریرات و قواعد و مقررات آنها را با (ارائهی) دلایل برای آنان بیان کنند و اگر کسی نتواند به (پرسش‌های) ایشان پاسخ گوید، وی دیگر در نزد آنها مؤمن نیست مگر آن که در ابتدا به بیش از یکصد پرسش پاسخ گوید:

نظرت در مورد فلان (موضوع یا مساله) چیست ؟ حکم فلان (موضوع یا مساله) چیست ؟ معنی فلان (موضوع یا مساله) چیست ؟ شروط فلان (موضوع یا مساله) چیست ؟ و (پیش می‌آیند تا) در نهایت پرسش‌هایی را مطرح می‌کنند که (گاهی) اهل علم و فقه هم از پاسخ دادن با دلیل به آن عاجز می‌مانند!!

ابن حجر در جلد ۱۳ «الفتح» صفحه ۴۳۹ به نقل از غزالی - رحمه الله علیه - می‌گوید: «گروهی (از مسلمانان) زیاده روی کردند و عوام مسلمانان را تکفیر نمودند و ادعا می‌کنند که هرکس عقاید شرعی را با دلیلی که خود بر آن نهاده‌اند نداند، (در نزد ایشان) کافر است و به این ترتیب رحمت فراگیر خداوند را بر مردم تنگ نمودند و بهشت را خاص عده‌ای اندک از متکلمین (که قادر به بیان استدلال شرعی و دینی هستند) می‌دانند!!»

ابن حزم - رحمه الله عليه - در جلد ۱ «المحلی» صفحه ی ۶۱ می گوید: «رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - از زمانی که خداوند عزیز و بزرگوار او را برای پیامبری برانگیخت تا هنگامی که (از دنیا) رحلت نمودند پیوسته با مردم می جنگیدند تا به اسلام اقرار کنند و به آن پایبند باشند و آنها را مکلف به (آوردن) دلیل نمی نمود و از آنان هم نمی پرسید که آیا اسلام را با دلیل و استدلال می پذیرید یا نه و شیوه ی تمام (اهل) اسلام (از آغاز) تا به امروز این گونه بوده است.»

یادآوری چهارم:

اگر گفته شود حفظ (کردن) شروط توحید و بیان نمودن آنها (به زبان) واجب نیست پس چگونه بدانیم که کسی به حق «لا اله الا الله» وفا نموده و به شروط آن نیز عمل کرده است و چگونه بتوانیم صفتی را (درک کنیم) که نشان بدهد انسان آن شرطهایی را که ایمان جز به آنها صحت نمی یابد به جای آورده است...؟!

می گویم: اولاً لزومی ندارد و شرط نیست که مردم بدانند (آن انسانی که شهادتین می گوید) آیا به شروط «لا اله الا الله» ملتزم است؟! و (یا) چه اندازه به آنها عمل می کند و آیا آن شروط را به بهترین وجه در وجود خویش تحقق بخشیده است یا نه...؟!

این (صرفاً مسائل و مواردی) بین بنده و خدایش می باشد و مردمان حق دخالت در آن را ندارند و در حیطه ی وظیفه ی هیچ کس نیست که در این باره از او بازجویی یا تحقیق کند.

اما اگر گفته ها یا اعمالی برای مردمان ظاهر نماید که دلالت بر نقض شروط توحید یا برخی از آنها کند آن وقت خود به خود در عمل نشان داده که توحید را به درستی به جا نیاورده است یا این که نسبت به آن جهل دارد و به این ترتیب بهانه را به دست دیگران می دهد تا او را امر به معروف و نهی از منکر کنند و اگر (احیاناً) با نصیحت و شیوه ی مسالمت آمیز (از راه و عقیده ی منحرف خویش) پشیمان نگردد، (آن گاه واجب است) در صورت توانایی، وی را با زور و اجبار باز دارند و اصلاح کنند.

اما صفت و شیوهی التزام و عمل نمودن به شروط «لا اله الا الله» باید چگونه باشد...؟

می‌گوییم: کافی است که انسان در واقع زندگی خویش به شروط «لا اله الا الله» پایبند باشد و دچار کفر و شرک نشود و نسبت به طاغوت کراهیت داشته باشد و در راه خدا با آنها به دشمنی و پیکار برخیزد اما شاید نتواند به خوبی بر طبق آن چه قبلا شرح آن گذشت به تو بگوید: یکی از شرط‌های صحت توحید، کفر به طاغوت است و صفت کفر به طاغوت باید با اعتقاد و قول و عمل باشد...!

و همچنین دوستی و دشمنی‌اش برای خدا است و در عبادت تنها به خدا روی آورد تمامی این‌ها را انجام می‌دهد بدون آن که بتواند آنها را به خوبی بر زبان آورد و (یا) مانند شروطی که قبلا ذکر کردیم به ترتیب بیان نماید...!

و چه بسا اگر در نزدش بعضی از شروط توحید را به شیوهی تفصیلی بیان کنی به تو می‌گوید:

من هم اینچنین هستم گویی که تو نیز به مانند آن چه در دل من است سخن می‌گویی ولی من نمی‌توانم به زیبایی و سرعت و آراستگی کلام تو، سخنم را ادا کنم!

یادآوری پنجم:

شاید گفته شود که برخی از اهل علم، هشت شرط را برای توحید بر شمرده‌اند و بعضی دیگر آن را در هفت شرط منحصر کرده‌اند پس (شما) چگونه عدد آن را به نه شرط رسانده‌ای؟!

^۱ - برایم بیان کردند که مردی از مسلمانان عوام، کفاش بود و در پیشه‌اش خیلی مهارت داشت و بسیار دوستدار پیامبر - صلی الله علیه وسلم - بود و خیلی بر او درود می‌فرستاد یک بار به شدت اندوهگین بود و افسوس می‌خورد که اگر پیامبر - صلی الله علیه وسلم - را می‌دیدم به او گفتند: (آن گاه) برای ایشان چه کاری می‌کردید؟ با حالتی عوامانه و از روی سادگی گفت: (در آن وقت) زیباترین کفش دنیا را برای رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - می‌دوختم...!!

این روش و شیوه و کار و بار او (در محبت و رزیدن به رسول خدا - صلی الله علیه وسلم -) است و هرکس در طریقه‌ی خویش تعبیری برای دوستداری رسول الله - صلی الله علیه وسلم - دارد...!!

می‌گوییم: الحمدلله منافاتی بین آن اقوال وجود ندارد و توضیح آن هم این است که: آن‌هایی که هفت یا هشت شرط (برای توحید) بر شمرده‌اند دو شرط را در یک شرط آورده‌اند؛ مثلاً گفته‌ی یکی از ایشان این است که: عمل کردن به توحید، شرطی برای صحت و درستی توحید است و شرط کفر به طاغوت را به جهت داخل شدن در عمل نمودن به توحید، به صورت جداگانه بحث نکرده‌اند. پس هرکس به توحید عمل کند، لازمه‌اش (این است که) کفر به طاغوت (را هم انجام) دهد؛ اما هر کفر به طاغوتی، لازمه‌اش عمل نمودن مطلق به توحید نیست.

و بعضی دیگر از ایشان - همچون شیخ الاسلام محمد بن سلیمان التیمی و فرزندانش - رحمهم الله - «کفر به طاغوت» را به سبب دلالت نصوص شرعی بر آن و نیز به خاطر بیان اهمیت آن، به عنوان شرط مستقلی (برای لا اله الا الله) ذکر کرده‌اند

همان گونه که مساله‌ای خاص در میان (موضوع یا مفهومی) عام، به سبب بیان اهمیت آن و نیز ضرورتی که اقتضای چنین تفصیلی می‌کند، مورد بحث قرار می‌گیرد، شرط «از میان رفتن شک و تردید و رسیدن به یقین» هم گاهی به عنوان دو شرط (مستقل) نام برده می‌شود: شرط اول «از میان رفتن شک و تردید» و شرط دوم «رسیدن به یقین» و الحمدلله منافاتی بین این دو حالت وجود ندارد؛ چون در هر دو حالت، آن معنا و دلالتی که ما خواهان آن هستیم به آن دست پیدا می‌کنیم و اگر اختلافی هم در عدد و شمارش باشد تاثیر و ارزشی (در مقصود نهایی) ندارد.

اما ندیدیم که عالمی در میان شرط‌های صحیح بودن توحید، از شرط «مردن بر توحید» ذکری به میان آورده باشد ولی همه‌ی آنها (به اتفاق و) - بدون هیچ مخالفتی - به طور مستقل از آن بحث نموده و آن را شرطی برای نجات و (نیز) صحت و درستی توحیدی که در روز قیامت نفع رساننده است، قرار داده‌اند به سبب دلالت نصوص شرعی زیادی که در این باره وجود دارد و برخی از آنها قبلاً ذکر شد.

به همین خاطر ما (این شرط مردن بر توحید را) به عنوان شرطی برای صحت و درستی توحید - که قبلاً ذکر کردیم - آوردیم!...

این یکی از صورت‌های پاسخ است، و از سویی دیگر همانا شرط، با دلالت نصوص شرعی بر آن شناخته (و تعریف) می‌شود، پس اگر نصوص شرعی درباره‌ی چیزی وارد شد که از آن به عنوان شرطی معین شمرده شود (و مورد بحث مستقل قرار گیرد) لازم است که چنین کاری صورت پذیرد؛ هرچند که برخی از اهل علم از ذکر آن غافل شده و آن را در میان شروطی که ذکر کرده‌اند نیاورده باشند چون حجت بر پایه‌ی (نصوص و) دلیل شرعی اقامه می‌گردد نه براساس این که اهل علم از ذکر آن غفلت کرده باشند.

و الله تعالى اعلم

یادآوری ششم:

بین شروطی که برای صحیح بودن هر یک از اعمال شرعی (نهاده شده) و بین شرط-هایی که برای صحت تمام اعمال (انسان) و دین به کار می‌رود تفاوت است.

آن چه قبلاً درباره‌ی شروط «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ذکر شد شرط‌هایی هستند که برای صحیح بودن تمام دین و اعمال (ما) نهاده شده است؛ اما شروطی که برای صحیح بودن هر کدام از اعمال تبعیدی (ما) به کار می‌رود در دو شرط خلاصه می‌شود:

اول: پیروی و موافقت با هدایت و سنت رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - در چیزی (که به وسیله‌ی آن) خدا عبادت می‌شود و اگر عبادتی بر خلاف شریعت و سنت رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - صورت گیرد، پذیرفته نمی‌شود و به سوی صاحب آن برگشت داده می‌شود. همچنان که در حدیث صحیح آمده است:

«مَنْ أَخَذَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ، فَهُوَ رَدٌّ» [متفق علیه]

«هرکس در این امر (دین) ما، چیزی را بیاورد که در آن نیست مردود است.»

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «كُلُّ بِدْعَةٍ ضَالَّةٌ، وَكُلُّ ضَالَّةٍ فِي النَّارِ» [رواه مسلم]

رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - فرمودند: «هر امر نوع پیدایی (در دین) گمراهی است و هر (انسان) گمراهی در آتش دوزخ است.»

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي» [متفق عليه]

و رسول خدا - صلى الله عليه وسلم- فرمودند: «نماز بخوانید همان طور که دیدید نماز می خوانم.»

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «خُذُوا مَنَاسِكَكُمْ عَنِّي»

رسول خدا - صلى الله عليه وسلم- فرمودند: «(راه و روش) عبادت کردن خود را از من بگیرید.»

و غیر از اینها، دلایل شرعی دیگری هستند که وجوب اتباع و پیروی (از سنت رسول خدا - صلى الله عليه وسلم-) و حرام بودن و بطلان ابتداع و نوآوری (در دین) را می-رساند.

چون اصل در عبادت، (خود را) بر حذر و منع کردن (از عملی) است که در آن نصی که دلالت بر اباحه، جواز یا وجوب آن کند وارد نشده است.

دوم: عملی که انجام می گیرد (باید) خالصانه برای خدای بلند مرتبه و به دور از شائبه‌ی شرک و ریا باشد. و اگر عملی موافق سنت (رسول خدا - صلى الله عليه وسلم-) باشد؛ اما هدف (انجام دهنده‌اش رضای) غیر خدا باشد و یا کس دیگری را با خدا (در عملش شریک گرداند آن عمل مردود است و پذیرفته نمی‌شود. همچنان که رسول خدا - صلى الله عليه وسلم- در حدیثی صحیح می‌فرماید:

«قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشُّرْكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِيَ غَيْرِي، تَرَكْتُهُ وَشِرْكُهُ» [رواه مسلم]

«خداوند ستوده و بلندمرتبه می‌فرماید: من بی‌نیازترین کسی هستم که به شریک احتیاجی ندارم، هرکس عملی انجام دهد و در عملش کس دیگری را شریک من گرداند، او را با عمل شرکی اش رها می‌سازم.

وَفِي رِوَايَةٍ: «فَأَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ، وَهُوَ لِلَّذِي أَشْرَكَ»

و در روایت دیگری آمده است: (هرکس عملی انجام دهد) درحالی که (در عملش) برای من شریک قرار داده باشد، من از وی (و عملش) اعلام برائت می‌کنم.

و از جمله دلایلی که جامع (و شامل) هر دو شرط باشد، (این) فرموده‌ی خداوند بلندمرتبه است:

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» [الکھف: ۱۱۰]

«پس هرکس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید کار شایسته کند و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.»

اهل علم و تفسیر می‌گویند: «عمل صالح (در این آیه) عملی است که موافق و مطابق با سنت باشد....»

«وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» همان اخلاص در عبادت برای خدا است.

یادآوری هفتم:

برخی می‌پندارند که شهادت دادن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» سبب برداشتن شمشیر از سر گوینده‌ی آن می‌شود، خواه این گوینده هرکس و با هر صفت و حالتی باشد. و در این زمینه، به قصه‌ی اسامه بن یزید - رضی الله عنه - تکیه می‌کنند، آن هنگام که مردی را بعد از این که کلمه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بر زبان راند به قتل رساند و پیامبر - صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - این عمل وی را به شدت ناپسند دانست.

همچنان که در صحیح مسلم از اسامه بن زید - رضی الله عنه - روایت شده است که فرمود:

«بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَرِيَّةٍ، فَصَبَّحْنَا الْحُرَقَاتِ مِنْ جُهَيْنَةَ، فَأَذْرَكْتُ رَجُلًا فَقَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَطَعَنْتُهُ فَوَقَعَ فِي نَفْسِي مِنْ ذَلِكَ، فَذَكَرْتُهُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَقَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَقَتَلْتُهُ؟!» قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّمَا قَالَهَا خَوْفًا مِنَ السَّلَاحِ، قَالَ: «أَفَلَا شَقَقْتَ عَنْ قَلْبِهِ حَتَّى تَعْلَمَ أَقَالَهَا أَمْ لَا؟» فَمَا زَالَ يُكْرِرُهَا عَلَيَّ حَتَّى تَمَيَّيْتُ أَنِّي أَسْلَمْتُ يَوْمَئِذٍ»

«رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - ما را به سربهای فرستاد. به ناحیه‌ی «حرقات» در «جهینه» رسیدیم و (بر مردم آن جا) شبیخون زدیم. به مردی برخوردیم، گفت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ولی من با تیر او را هدف قرار دادم (و وی را به قتل رساندم) سپس ناراحتی و شکی (از کشتن این مرد) در دلم پدید آمد، ماجرا را برای پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بازگو کردم. رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فرمود: آیا (پس از آن که) آن مرد «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بر زبان آورد، (باز هم) او را کشتی؟ (اسامه بن زید - رضی الله عنه - می‌گوید: گفتیم: ای رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - همانا (آن مرد) از ترس اسلحه، کلمه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بر زبان راند. فرمود: آیا تو قلبش را شکافتی که بدانی آن چه را گفت از روی ترس (از سلاح) بود یا نه؟ او پیوسته آن را بر من تکرار می‌کرد که آرزو می‌کردم (ای کاش) اکنون مسلمان می‌شدم.»

و همچنین در صحیحین از «مقداد بن اسود» - رضی الله عنه - روایت شده است (که از پیامبر - صلی الله علیه و سلم - پرسید) و گفت:

«يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ إِنْ لَقِيتُ رَجُلًا مِنَ الْكُفَّارِ فَأَقْسَلَنِي، فَضَرَبَ إِحْدَى يَدَيَّ بِالسَّيْفِ فَقَطَعَهَا، ثُمَّ لَازِمَنِي بِشَجَرَةٍ، فَقَالَ: أَسَلَمْتُ لِلَّهِ، أَقْتُلْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَعْدَ أَنْ قَالَهَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَقْتُلْهُ» فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ قَطَعَ إِحْدَى يَدَيَّ، ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا قَطَعَهَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَقْتُلْهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَقْتُلَهُ، وَإِنَّكَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ كَلِمَتَهُ الَّتِي قَالَ»

«ای رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - چنان چه روزی با یک نفر از کفار روبه رو شوم و با وی به جنگ پردازم و او با شمشیر یک دست مرا قطع کند و سپس (از ترس من) به درختی پناه ببرد و بگوید: تسلیم امر خدا هستم (و مسلمان شدم) آیا در چنین حالتی حق دارم پس از گفتن این کلمه او را بکشم؟ رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - فرمود: خیر، نباید او را به قتل برسانی (مقداد بن اسود - رضی الله عنه -) می‌گوید: گفتیم: ای رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - آیا او را به قتل نرسانم درحالی که او یک دست مرا قطع کرده است؟ و بعد از آن می‌گوید: تسلیم امر خدا هستم (و مسلمان شدم) رسول

خدا - صلی الله علیه و سلم - فرمود: نباید او را به قتل برسانی چنان چه او را به قتل برسانی (مقام شما عوض می شود) و او در مقامی قرار می گیرد که شما قبل از کشتن او در آن قرار داشتی و شما در مقامی قرار خواهی گرفت که او قبل از اسلام آوردنش در آن قرار گرفته بود.»

مفهوم این فرموده ی رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - «فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَقْتُلَهُ، وَأَنْتَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ كَلِمَتَهُ الَّتِي قَالَ» این است: که آن مرد کافر با اقرار نمودن به شهادت توحید، همانند تو قبل از آن که وی را به قتل برسانی خونس محفوظ می شود و تو نیز به مانند او، قبل از آن که شهادت توحید را بر زبان بیاورد، به خاطر وجوب قصاص (کشتن او) خونت حلال می گردد. و از این فرموده ی پیامبر - صلی الله علیه و سلم - «وَأَنْتَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ كَلِمَتَهُ الَّتِي قَالَ» معنی و مفهوم «تو نیز به مرتبه ی او در (زمان) کفر بر می گردی» که برخی غلامه تکفیری از آن برداشت می کنند، بعید و غیر صحیح است.

و اگر گفته شود، چرا رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - اسامه بن زید - رضی الله عنه - را بعد از آن که مرد (کافر) را که به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اقرار نمود کشت (به جای به قتل رساندن آن مرد) قصاص نکرد؟

می گویم: چون اسامه بن زید - رضی الله عنه - دارای تاویل و نسبت به حکم مذکور بی خبر بود و به همین سبب رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - بر او سخت نگرفت (و او را قصاص نفرمود) درحالی که مقداد - رضی الله عنه - بعد از پرسش از رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - و گرفتن پاسخ دیگر صاحب عذر به جهل یا تاویل نخواهد بود. به همین خاطر بود که پیامبر - صلی الله علیه و سلم - دربار دوم بعد از دادن پاسخ به پرسش مقداد رضی الله عنه به او فرمودند:

«أَنْكَ - إِنْ فَعَلْتَ - بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ كَلِمَتَهُ الَّتِي قَالَ»

«اگر او را به قتل برسانی در مقامی قرار خواهی گرفت که او قبل از اسلام آوردنش در آن قرار گرفته بود (و تو به خاطر کشتن یک مسلمان باید قصاص شوی).»

این نصوص شرعی و دیگر نصوص دلالت می‌کنند که اگر کافر محارب در هنگامه-ی نبرد و یا غیر آن به کلمه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اقرار کند، شمشیر سر او برداشته می‌شود و خون و مالش حفظ می‌شود.

ابن تیمیه - رحمه الله علیه - در الصارم می‌فرماید: «اختلافی بین مسلمانان وجود ندارد که اگر کافر حربی به محض دیدن (برق) شمشیر مسلمان شود، اسلام او به صورت مطلق یا مقید صحیح است و توبه‌اش از کفر پذیرفته می‌شود، اگرچه مناسبت حال او بر این دلالت کند که باطن او خلاف ظاهرش است.»

اما براساس آن چه گذشت آیا لازم است که کلمه‌ی توحید (همیشه) شمشیر را از سر گوینده‌ی آن بردارد. حال، گوینده‌ی آن هرکس باشد و صفت و گناهش هرچه باشد...؟!

می‌گوییم: چنین الزامی ندارد و برای توضیح این مساله بر ما لازم است حالاتی را که در آن شمشیر از سر گوینده‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» کنار گذاشته نمی‌شود ذکر کنیم.

حالاتی که در آن شمشیر از سر کسی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌گوید، برداشته نمی‌شود:

حالت اول: مرتدی که ارتداد او مغلظه است.

آن هم کسی است که به دنبال ارتدادش، با خدا و رسول او - صلی الله علیه و سلم - و مومنان به ستیز بر می‌خیزد و به همین خاطر، کفرش مضاعف می‌گردد این چنین کسی بعد از قدرت یافتن (و مسلط شدن) بر وی، توبه‌اش مورد قبول واقع نمی‌شود و از وی طلب توبه نمی‌شود و اگر هم توبه کند و آشکارا به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اقرار هم نماید، از وی پذیرفته نمی‌شود و شمشیر و حد کشتن از سر وی برداشته نمی‌شود.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ اِزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ﴾ [آل عمران: ۹۰]

«همانا کسی که بعد از ایمانشان کافر می‌شوند و آن گاه بر کفر می‌افزایند (و در این راه اصرار می‌ورزند) هیچ گاه توبه‌ی آنان (بعد از گذشت فرصت که از روی ناچاری یا در آستانه‌ی مرگ صورت می‌گیرد) پذیرفته نمی‌شود و ایشان به حقیقت گمراهند.»

ابن تیمیه - رحمه الله علیه - در «الصارم» می‌فرماید: «همانا پروردگار پاک و منزّه (به ما) خبر داده است کسی که بعد از ایمان آوردن (کافر شود) و سپس بر کفرش بیفزاید، توبه از وی پذیرفته نمی‌شود و (خداوند) بین کفر «مزید» و کفر «مجرد» تفاوت قائل شده است و توبه‌ی کسی که کفر مجرد را دارد می‌پذیرد اما توبه‌ی کفر مزید را نمی‌پذیرد و هرکس ادعا کند توبه از هر کفری بعد از ایمان آوردن پذیرفته می‌شود با قرآن مخالفت نموده است.»

در صحیح بخاری از انس بن مالک - رضی الله عنه - روایت شده است که فرمود:

«أَنَّ رَهْطًا مِنْ عُكْلٍ، ثَمَانِيَّةً، قَدِمُوا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَاجْتَوَوْا الْمَدِينَةَ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ ابْعَثْ رَسُولًا، قَالَ: «مَا أَجِدُ لَكُمْ إِلَّا أَنْ تَلْحَقُوا بِالدَّوْدَ»، فَانْطَلَقُوا، فَشَرِبُوا مِنْ أَبْوَالِهَا وَأَلْبَانِهَا، حَتَّى صَحُّوا وَسَمِنُوا، وَقَتَلُوا الرَّاعِيَّ وَاسْتَأْفَوْا الدَّوْدَ، وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ، فَأَتَى الصَّرِيحُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَبَعَثَ الطَّلَبَ، فَمَا تَرَجَّلَ النَّهَارُ حَتَّى أَتَى بِهِمْ، فَقَطَّعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ، ثُمَّ أَمَرَ بِمَسَامِيرَ فَأُخِمَتْ فَكَحَلَهُمْ بِهَا، وَطَرَحَهُمْ بِالْحَرَّةِ، يَسْتَسْقُونَ فَمَا يُسْقَوْنَ، حَتَّى مَاتُوا»

«گروه هشت نفره‌ای از قبایل «عکل» نزد پیامبر - صلی الله علیه و سلم - آمدند (و مسلمان شدند) آب و هوای مدینه با (مزاج) آنان سازگار نیامد (و مریض شدند) سپس گفتند: ای رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - برای ما چاره‌ای بیابید. فرمود: برای شما چاره‌ای جز آن که به گله‌ی شتر ملحق شوید نمی‌بینم. پس حرکت کردند (و خود را به آن جا رساندند) و از شیر و ادرار آن شتران نوشیدند تا این که بهبود پیدا کردند و سیر

شدند. آن گاه یکی از شتربانان را کشتند و گله‌ی شتر را به سرقت بردند و بعد از اسلام آوردن (دوباره) کافر شدند. سپس شتربان دیگر با داد و فریاد خود را به پیامبر - صلی الله علیه و سلم - رساند و طلب کمک نمود (رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - نیز عده‌ای را به دنبال آنها فرستاد) و قبل از رسیدن ظهر آنان را دستگیر کردند و نزد رسول الله - صلی الله علیه و سلم - آوردند و ایشان هم دست و پای آنها را قطع نمود و سپس دستور داد میخ‌هایی را داغ کنند و با آن (میخ‌های داغ) چشمانشان را کور کرد و پیکرهایشان را به «حره» دور انداخت تا این که خیلی تشنه شدند. آن گاه رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - از دادن آب به آنها خودداری نمود تا این که مردند.»

پیامبر - صلی الله علیه و سلم - با ایشان چنین کرد چون به دنبال مرتد شدنشان مرتکب قتل شدند و اموال عمومی مسلمانان را به غارت بردند و به همین خاطر بر کفرشان افزوده شد.

و همچنین در صحیح بخاری از انس بن مالک - رضی الله عنه - روایت شده است که فرمود: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، دَخَلَ عَامَ الْفَتْحِ، وَعَلَى رَأْسِهِ الْمِغْفَرُ، فَلَمَّا نَزَعَهُ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: إِنَّ ابْنَ خَطْلٍ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ؛ فَقَالَ اقْتُلُوهُ»
«همانا رسول خدا صلی الله علیه و سلم در سال فتح مکه درحالی که کلاه خودی به سر داشت وارد مکه شد، وقتی که کلاه خود را از سرش برداشت، مردی نزد ایشان آمد و گفت: «ابن خطل» خود را به پرده‌ی کعبه آویخته است رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - فرمود: وی را به قتل برسانید.»

گفته‌ی: «مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ» یعنی: توبه کرده است و امان می‌خواهد با این حال توبه - اش، پذیرفته نشد و هیچ سودی به وی نرساند و امان عمومی و عفو که رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - به اهالی مکه و به ویژه آنهایی که داخل کعبه شده بودند (شامل حال وی نشد) و نفعی به او نرساند، به سبب آن که وی از دین اسلام مرتد شده و سپس شروع به کشتن مسلمانان و دشنام دادن به رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - کرده و (بر ضد مسلمانان) به سپاه مشرکین ملحق شده بود. و همچنین نحوه‌ی برخورد پیامبر -

صلی الله علیه و سلم- نسبت به «مقیس بن ضبابه» و «ابن سرح» و دیگران که بعد از مرتد شدنشان به جنگ با خدا و رسول او و مومنین پرداختند، به همین شیوه بود.

ابن تیمیه - رحمه الله علیه- در جلد ۲۰ «الفتاوی» صفحه‌ی ۱۰۳ می‌فرماید: «تفاوت بین «رده ی مجرده» و «رده ی مغلظه» آن است که (صاحب) رده‌ی مجرده در صورت توبه نکردن کشته می‌شود، اما (صاحب) رده‌ی مغلظه بدون آن که از وی طلب توبه شود (استتابه) به قتل می‌رسد.»

اما قول راجع آن است که اگر (صاحب رده‌ی مغلظه) قبل از آن که دستگیر شود با میل و رضایت، خود توبه کند و تسلیم شود توبه‌اش پذیرفته می‌شود؛ چون خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ. إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [المائدة: ۳۳-۳۴]

«کیفر کسانی که (بر حکومت اسلامی شورش می‌کنند و بر احکام شریعت می‌تازند و به این وسیله با خدا و پیغمبرش می‌جنگند و در روی زمین با تهدید امنیت مردم و سلب حقوق انسان‌ها مثلاً از راه راهزنی و غارت کاروان‌ها دست به فساد می‌زنند، این است که (در برابر کشتن مردم) کشته شوند یا در برابر کشتن مردم و غصب اموال آنها دست و پای آنان در جهت عکس یکدیگر بریده شود و یا این که (در برابر راهزنی و تهدید) از جایی به جای دیگر تبعید کردند و یا زندانی شوند. این رسوایی آنان در دنیا است و برای ایشان در آخرت مجازات بزرگی است مگر کسانی «از محاربین با حکومت اسلامی و راهزنان و مفسدان و مرتدانی) که پیش از دست یافتن شما بر آنان از کرده‌ی خود پشیمان شوند و توبه کنند (که در آن صورت مجازات الهی مذکور از آنان سلب می‌شود، اما حقوق مردمان به جای خود باقی می‌ماند، و بدانید که خداوند دارای مغفرت و رحمت فراوان است (و توبه کاران را می‌بخشد و به ایشان رحم می‌کند).»

و خداوند بلندمرتبه براساس آن چه (در این دو آیه) گذشت، صاحب رده‌ی مغلظه را به شرطی که قبل از آن دستگیر شود، توبه نماید (از مجازات مذکور) مستثنی کرده است.

ابن تیمیه - رحمه الله علیه - در «الصارم» می‌فرماید: «خداوند پاک و منزّه بین توبه‌ی قبل از دستگیری و بعد از آن فرق گذاشته است، چون هرگاه (کسی قبل از آن که توبه کند، دستگیر و) پیش حاکم برده شود، اجرای حدود (بر وی) اقامه می‌گردد و بخشش و شفاعتی هم (برای او) وجود ندارد بر خلاف حد کسی که قبل از آن که دستگیر و پیش حاکم برده شود توبه می‌کند (و مورد بخشش او قرار می‌گیرد) چون توبه‌ی قبل از دستگیری توبه اختیار و رغبت است (و برای همین مورد پذیرش واقع می‌شود) ولی توبه‌ی بعد از دستگیری، توبه‌ی اجبار و از روی ناچاری است (و به همین سبب مورد قبول قرار نمی‌گیرد) و (این توبه‌ی اخیر) مثل توبه‌ی فرعون است که رسالت پیامبران را تکذیب می‌نمودند و آن گاه که عذاب خدا بر آنها نازل می‌شد توبه می‌کردند و یا توبه‌ی کسی که در حال جان‌کندن می‌باشد (و مرگ به حلقومش رسیده است) آن گاه می‌گوید: اکنون توبه می‌کنم (و توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود) چون صحت توبه‌اش مشخص نیست تا حد واجبی که بر او است از بین برود، و اگر توبه‌ی بعد از دستگیری مورد پذیرش قرار می‌گرفت به خاطر سقوط حد، حدود تعطیل می‌شد و سد و مانع فساد از بین می‌رفت.

و اگر گفته شود: آیا توبه‌ی قبل از دستگیری، سبب ساقط شدن هم زمان حق خدا و حق بندگان می‌شود و یا این که بین آن دو فرق و جدایی وجود دارد؟»

می‌گوییم: با توجه به مجموع اقوال موافق با دلایل شرعی، قول راجح آن است که اگر «محارب» محاربه‌اش از جهت رده باش (و قبل از آن که دستگیر شود توبه کند) توبه‌اش سبب ساقط شدن هم زمان حقوق خدا و انسان‌ها (بر او) می‌شود.

روش برخورد ابوبکر - رضی الله عنه - و صحابه‌هایی که با ایشان بودند، نسبت به اهل رده‌ای که توبه نمودند و به سوی حق و سمع و طاعت بازگشتند نیز همین گونه بود

و (حتی) هنگامی که ابوبکر - رضی الله عنه - خواست به خاطر کشته‌های مسلمین از آنها فدیة بگیرد عمر - رضی الله عنه - به او گفت: ایشان یعنی کشته‌های مسلمین در راه خدا جنگیدند، اجرشان با خداست و ابوبکر - رضی الله عنه - را از این که از آنها فدیة بگیرد منع نمود و سایر صحابه هم بر همین شیوه عمل کردند.

اما هرگاه محارب مسلمان باشد - ولی به کار جنگ و غارت گری و راهزنی اقدام کرده باشد - سپس قبل از آن که دستگیر شود توبه کند، توبه‌اش صرفاً سبب ساقط شدن حق خداوند که حد حربه^۱ است می‌شود و ارتباطی به حقوق انسان‌ها ندارد و باید قصاص شود و حقوق مردم را به صاحبانش برگرداند؛ پس اگر کسی کشته باشد به قصاص آن کشته می‌شود و اگر مالی ربوده باشد باید به صاحبش برگرداند مگر آن که او را ببخشند این پاسخ مختصری است و ان شاء الله تفصیل آن در جایی دیگر است.

حالت دوم: زندیق

زندیق: منافقی است که کفرش را آشکار کند و اگر بر وی دلیل قاطع و روشن اقامه نمایند و طلب توبه کنند (کفرش را) انکار نماید. قول راجح در مورد «زندیق» آن است که بدون «استتابه» (طلب کردن توبه) کشته می‌شود - هرچند هم تظاهر به اسلام کند و «لا اله الا الله» را بر زبان بیاورد - چون «استتابه» بعد از ثبوت چیزی از کفر است، درحالی - که «زندیق» به هیچ چیزی اعتراف نمی‌کند. پس در مورد چه چیزی از وی طلب توبه شود...؟!

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبَّصُونَ﴾ [التوبة: ۵۴]

^۱ - حربه عبارت است از شورش گروهی از مسلمانان در دارالاسلام بوسیله‌ی هرج و مرج، ریختن خون، غارت اموال، تجاوز به ناموس و از بین بردن محصولات و کشتن مخلوقات، به قصد تضعیف و تهدید دین، اخلاق و نظم و قانون است. [به نقل از مختصر فقه از قرآن و سنت تألیف عبدالعظیم بن بدوی با ترجمه‌ی عبدالله محمدی، ج اول، ص ۶۰۲، نشر احسان مترجم.]

«بگو: آیا درباری ما جز یکی از دو نیکی انتظار دارید: (یا پیروزی و غنیمت در دنیا و یا شهادت در آخرت) ولی ما دربارهی شما چشم به راه هستیم که یا خداوند (در این دنیا یا در آن جهان) به عذابی از سوی خود گرفتارتان سازد یا (در این جهان) به دست ما (مذلت و خواری نصیبتان سازد) پس شما چشم به راه (فرمان و خواست) خدا باشید و ما هم با شما در انتظاریم.»

ابن تیمیه - رحمه الله علیه - در «الصارم» می‌فرماید: «اهل تفسیر می‌گویند: مقصود از «أَوْ بِأَيِّدَيْنَا» یعنی: (ای منافقان و زندیقان) اگر آنچه در دل‌هایتان دارید آشکار سازید، ما شما را به قتل می‌رسانیم. (همچنین) به این صورت هم گفته‌اند: چون عذاب دادن منافق به دست ما به خاطر نفاق است که در دل پنهان می‌کند و (چنین هدفی) میسر نمی‌شود، جز آن که به خاطر کفری که اظهار می‌دارد کشته شود. و اگر پذیرفتن توبه‌ی منافق بعد از آشکار کردن نفاق و زندیقی‌اش واجب می‌بود، (در آن صورت) امکان نداشت خداوند آنها را به دست ما عذاب دهد، چون وقتی که ما می‌خواستیم آنها را به خاطر آشکار نمودن کفرشان عذاب دهیم (و به قتل برسانیم) توبه می‌کردند....»

و اگر توبه‌ی منافق درحالی که کفرش آشکار شده و به اثبات رسیده، پیوسته پذیرفته می‌شد (در آن صورت دیگر) هیچ وقت امکان نداشت راهی برای جهاد با منافق پیدا شود و هرگاه ثابت می‌گشت که منافق اظهار کفر نموده است و در همان حال اظهار اسلام هم به او نفع می‌رساند، دیگر جهاد با او امکان نداشت»

ابن القیم - رحمه الله علیه - در «زادالمعاده» می‌فرماید: «در اینجا قاعده‌ای وجود دارد که واجب است به خاطر نیاز عمومی به آن توجه کنیم و آن هم این است که: شارع (خداوند) توبه‌ی کافر اصلی (یهودی و مسیحی) که به اسلام کافر شده است می‌پذیرد و این چیزی آشکار است و توبه‌ی او معارض و مخالفی قوی‌تر ندارد، پس واجب است که به آن عمل شود، چون لازمه‌ی توبه نمودن این است که خون مردم محفوظ می‌شود و خلاف آن خون را حلال می‌کند. اما زندیق به خاطر آن چه (از کفر) اظهار نموده، خونش

مباح می‌شود و اظهار توبه و اسلام بعد از دستگیری به منزله‌ی دلیلی برای زوال کفری است که خونس را با دلالت قطعی و نه از روی حدش و گمان مباح کرده است نیست....

خدایا چه قدر شگفت آور است! که چگونه یک زندیق، دلیل اظهار زبانیش به اسلام را بعد از دستگیری با آوردن ادله‌ی زندیقی و تکرار مکرر آنها (برای خود) تقویت کند، درحالی‌که در تمامی اوقات توهین به اسلام و طعنه و دشنام به دین و حقیر شمردن حرام‌های خداوند و خوار داشتن واجبات دینی و را در هر مجلسی اظهار می‌کند؟!

و برای هیچ عالمی هرگز شایسته نیست که در کشتن این گونه افراد توقف کند و دلایل قطعی را (صرفاً) برای اظهار (دروغین او به دین اسلام) که عدم دلالت و بطلان آن هم روشن است ترک نماید.

و می‌گوید: و آنچه دلالت می‌کند بر آن که توبه‌ی زندیق بعد از دستگیری خونس را محفوظ نمی‌کند، این فرموده‌ی خداوند بلندمرتبه است:

﴿قُلْ هَلْ تَرَبُّونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا﴾ [التوبه: ۵۴]

«بگو: آیا درباره‌ی ما جز یکی از دو نیکی انتظار دارید (یا پیروزی و غنیمت در دنیا و یا شهادت در آخرت) ولی ما درباره‌ی شما چشم به راه هستیم که یا خداوند (در این دنیا یا در آن جهان) به عذابی از سوی خود گرفتارتان سازد و یا (در این جهان) به دست ما (مذلت و خواری نصیبتان سازد).»

اهل سلف در ذیل این آیه می‌گویند: «أَوْ بِأَيْدِينَا» یعنی: «با قتل» (ای منافقان و زندیقان) در صورتی که آنچه را که در دل دارید آشکار سازید شما را به قتل می‌رسانیم (همچنین) به این صورت هم گفته‌اند: چون (با توجه به این که خداوند بلندمرتبه می‌فرماید): «منافقان و زندیقان» را به خاطر اظهار کفری که در دل نهان می‌کنند، به دست مومنین عذاب می‌دهد و حد این عذاب جز به وسیله‌ی به قتل رساندن (آنان) امکان ندارد و اگر توبه‌ی منافقین بعد از ظاهر شدن زندقه‌شان قبول می‌شد؛ مومنان انتظار نمی‌کشیدند که

خداوند منافقان را به دست ایشان عذاب دهد. چرا که اگر مومنین می‌خواستند منافقان را به خاطر ظاهر کردن زندقه‌شان عذاب دهند و (از سویی دیگر) از منافقین توبه پذیرفته می‌شد؛ آنها هم به اسلام تظاهر می‌نمودند و ممکن نبود هرگز به دست مومنین عذاب ببینند.»

حالت سوم: ناسزاگویی به رسول خدا - صلی الله علیه و سلم -:

کسی که کفر و رده‌اش از جهت دشنام و ناسزاگویی به رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - باشد بدون آن که از وی طلب توبه شود؛ به خاطر «کفر» و «حد» این عملش به قتل می‌رسد و اگر از آن کفر توبه کند و در توبه‌اش هم صداقت داشته باشد باز «حد» دشنام دادن به رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - بر وی می‌ماند و «حد» دشنام دادن به پیامبران، حکمی جز «به قتل رسیدن» نیست، و هیچ کس هم حق ندارد در حقی که از آن وی نیست و محصول رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - است شفاعت کند.

ابن تیمیه - رحمه الله علیه - در «الصارم» می‌فرماید: «از مرتدی که رده‌اش مجرده باشد طلب توبه می‌شود و رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - و اصحابش دشنام دهنده به پیامبر - صلی الله علیه و سلم - را بدون آن که از وی طلب توبه کنند می‌کشتند. پس معلوم شد که کفر دشنام دهنده «اغلاظ» است و باید کشته شود.

همانا کشتن دشنام گوینده به رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - اگر چه به قتل رساندن انسان کافری است اما از سویی دیگر «اقامه‌ی» حدی از حدود خداوند است و قتل او صرفاً به خاطر کفر (مجرده) و حرا به نیست، بلکه با توجه به احادیثی که ذکر شد، (این عمل او) دلالت بر جنایتی افزون بر کفر (مجرده) و محاربه می‌کند و رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - و اصحاب ایشان دستور به قتل رساندن (چنین کسی را) عیناً صادر می‌نمودند و بر اساس سنت و اجماع هم ثابت شده است که حد وی «به قتل رسیدن است» این بیانی مختصر و مفید (درباره‌ی حکم ناسزاگو به رسول خدا - صلی الله علیه و سلم -) بود اگر کسی بدان قانع نشده و تفصیلی همراه با بیان ادله‌ای مشروح‌تر می‌خواهد، می‌تواند به کتاب ما «**تنبيه الغافلين الى حكم شاتم الله و الدين**» مراجعه کند و

اگر هم به آن قناعت ننماید و تفصیل بیشتری بخواهد به کتاب ارزشمند و مفید «**الصارم**
المسلول علی شاتم الرسول» اثر شیخ الاسلام ابن تیمیه - رحمه الله علیه - رجوع کند.

حالت چهارم: در مورد کسی که حد قتل بر او واجب است.

کسی که مرتکب قتل عمد و مانند آن شده باشد، کشتن او واجب است، و باید به خاطر (تطبیق) حدی از حدود خدا کشته شود، مگر آن که اولیای مقتول از قصاص وی در گذرند. شاهد ما در آن جا این است که: اگر انسانی جنایت کار، قبل از آن که کشته شود «**لا اله الا الله**» را بر زبان بیاورد (این اقرار نمودن او به شهادت توحید) حکم قتل و شمشیر را از سر وی کنار نمی‌نهد.

و بعد، این برخی حالات بود که شمشیر را از سر صاحب آن بر نمی‌دارد، اگر چه قبل از «به قتل رسیدن» هم به شهادت توحید «**لا اله الا الله**» اقرار کند. خواستیم به صورت مختصر به آن (حالات) اشاره‌ای بکنیم تا حقیقت امر بر خواننده مشتبه نگردد و سبب شود که حدیث اسامه بن زید - رضی الله عنه - را که قبلاً ذکر کردیم بر تمامی حالات و اشخاص حمل نماید و خدای بلندمرتبه هم در ورای مقصود و نیت انسان است و او را به راه راست رهنمون می‌کند.

مثل شهادت توحید در قرآن کریم

قبل از آن که با خواننده‌ی گرامی وداع کنیم دوباره او را به بحث در مورد «لا اله الا الله» و فضیلت آن و مثلی که در قرآن کریم درباره‌ی آن آمده است بر می‌گردانیم.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ. تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ [ابراهيم: ۲۴-۲۵]

«بنگر که خدا چگونه مثل می‌زند: سخن خوب به درخت خوبی می‌ماند که تنه‌ی آن (در زمین) استوار و شاخه‌هایش در فضا (پراکنده) باشد. بنا به اراده و خواست خدا هر زمانی میوه‌ی خود را بدهد (و دائما به بار نشسته و سرسبز و خرم باشد). خداوند برای مردم مثل‌ها می‌زند تا متذکر شوند (و پند گیرند).»

این هم مثلی است که خدای بلندمرتبه برای بندگانش آورده تا به آن گوش فرا دهند و آن را بفهمند و در آن تأمل نمایند و به دلالت و مقاصد آن کار کنند

و از جمله دلالت‌هایی که از این مَثَل ارزشمند که خدای بلندمرتبه آن را برای بندگانش در باره‌ی شهادت توحید آورده است دریافت می‌شود :

۱- ثمره‌ی پاک همان گونه که این درخت جز پاکی نمی‌بخشد ثمره‌ی آن هم پاک است سایه و برگ‌های آن نیز پاک است جمال آن هم پاک است و اضافه بر آن، زیبایی و تازگی به طبیعت و هستی می‌بخشد کلمه‌ی پاک نیز چنین است کلمه‌ی (پاک) توحید هم، به صاحبش و نیز تمام هستی ثمره‌ای جز پاکی و خیر نمی‌بخشد (آن هم) خیر دنیا و آخرت. بلکه این کلمه‌ی توحید است که به زندگی معنی و

ارزش می‌بخشد و دنیا بدون «لااله الاالله» هیچ ارزش و سرانجام والایی ندارد (و درحقیقت) زمینی بایر و خشک و تاریک است، اگر چه چشمان ما غیر آن را ببینند!

۲- همان گونه که این درخت ریشه‌هایش در زمین و تاریخ ثابت و استوار است و باد و طوفان به آن گزند نمی‌رساند و گذشت روزگار هم نه تنها آن را پیر و فرسوده نمی‌کند، بلکه سبب افزایش ثبات، و رسوخ و عمق و ارتفاع آن می‌شود

کلمه‌ی توحید نیز این چنین است و ریشه‌های خود را در قلب انسان مؤمن موحد استوار نموده است (با این تفاوت که) از حیث روزگار و تاریخ، (وجود) کلمه‌ی توحید به قبل از خلقت هستی بر می‌گردد انبیاء، رسولان و مجاهدان، کلمه‌ی توحید را با عرق و خون و جهاد خویش و نیز (بذل) هر چیز گران بها و ارزشمندی، در زمین (آبیاری و) تغذیه کرده‌اند.

۳- ثمره و ارتفاع (هر درخت پاک) در آسمان، به اندازه‌ی ثبات و عمق ریشه‌های آن (در زمین) است هر اندازه آن درخت پاک بتواند در زمین ریشه بدواند و شعبه‌ها و ریشه‌های خود را در زمین بگستراند به همان اندازه قادر است که در زمین تغذیه کند و آب جذب نماید و هر چه بخشش (آن درخت) فراوان‌تر، پاک‌تر، زیباتر و ارتفاع و بلندی آن ظاهرتر باشد ثمره‌ای که ما از آن به چشم می‌بینیم پاک‌تر است و این چنین زیبایی و ارتفاع فروع و شاخه‌های آن درخت پاک، نتیجه‌ی پاکی تغذیه و خاک و آب آن است...!

شهادت توحید نیز چنین است و به اندازه‌ی ثبات و عمق ریشه‌های آن در قلب مؤمن، آثار و فروع آن بر اعضای ظاهری بدن او نمایان می‌شود و بخشش هم همین طور است (هر اندازه که «لااله الاالله» در قلب انسان مؤمنی رسوخ کرده باشد به همان اندازه هم) فرمان برداری تمام اعضای بدن برای طاعت و عبادت و پیروی از تعالیم روشن شریعت اسلام ظاهرتر می‌شود. هر چه قدر کلمه‌ی توحید بتواند در قلب انسان مؤمن جای بگیرد و ریشه‌هایش را در قلب او بگستراند، به گونه‌ای که بر تمام جوانب و اطراف

دلش چیره شود به همان اندازه نیز (نتیجه و) بخشش آن بر فرعیات و جوارح وی کامل تر است.

و همچنین هر اندازه کلمه‌ی توحید در قلب (انسانی) ضعیف باشد و گسترش و انشعاب آن در تمامی نواحی قلب به سبب معصیت و گناه سخت باشد، (نتیجه و) بخشش آن بر جوارح (او) ضعیف خواهد بود تا این که فردی - به خاطر (این) ضعف توحید در قلبش - به جایی می‌رسد که افزون بر ذره‌ای یا مانند آن، عمل خیری انجام نمی‌دهد. همان گونه که در حدیث رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - هم آمده است.

بخشش و فرمان برداری اعضای بدن (انسان) زیاد و کم و بر حسب قدرت و ضعف توحید در قلب، قوی و ضعیف می‌شود...! بر اساس این دلیل و دلایل دیگر، علما با سخنان مستند خویش گفته‌اند که ایمان (انسان) بر اساس انجام اعمال، زیاد و کم و قوی و ضعیف می‌شود. بنابراین اگر (انسان) با طاعات (بدنی)، ایمانش را تغذیه و یاری رساند، ایمانش نیرومند می‌شود و افزایش می‌یابد و اگر آن را با معصیت و گناه تغذیه نماید ضعیف، و بر طبق آن چه به ایمانش می‌رساند کم می‌گردد...!

۴- همان گونه که ثمره و فرعیات درخت، با عمق و ثبات ریشه‌های آن در زمین تأثیری مثبت و منفی دارد، همان طور نیز ریشه‌های فرو رفته در زمین، از آن چه وارد فرعیات و شاخه‌های درخت می‌شود و به آن می‌رسد تأثیر می‌پذیرد بنابراین اگر نور خورشید از شاخه‌ها و برگ‌های درخت گرفته شود و آب یا هوا به آن نرسد می‌بینیم که ریشه‌های درخت در زمین، که به طور مستقیم از آن چه وارد قسمت‌های ظاهری آن (شاخه‌ها و برگ‌ها) می‌شود تأثیر می‌پذیرد، ضعیف شده و از بین می‌رود.

پس فکر کنید اگر این درخت را با آب‌های فاضلاب و کثیف تغذیه دهی، می‌بینی که چگونه ثمره و میوه‌ی آن متغیر و بد می‌شود و بالعکس اگر آن را با آب‌های پاک و غذای سود بخش تغذیه کنی و آب و هوا از آن منع نشود می‌بینی که چگونه طعم

میوه و ثمره‌ی آن پاک‌تر و بهتر می‌گردد و چگونه قدرت و نیروی ریشه‌ها و سلامتی و ثبات آن بیشتر می‌شود.

توحید و ایمان در دل نیز، هم تاثیر می‌گذارد و هم تاثیر می‌پذیرد، بر حسب قوت و ضعفی که قبلاً بیان کردیم بر روی جوارح ظاهری تاثیر می‌گذارد و خود نیز بر طبق آن چه از اعمال توسط این جوارح به آن می‌رسد تاثیر می‌پذیرد پس اگر با طاعات و اعمال حسنه (ایمان در دل را) کمک کنی، ایمان مستحکم می‌شود و توحید در دل تقویت می‌گردد و اگر معصیت و گناه به آن رسانده شود، ایمان ضعیف و نابود می‌شود. و (ایمان و توحید) بر حسب آن چه جوارح و اعضای ظاهری انجام می‌دهند هم تاثیر می‌گذارد و هم تاثیر می‌پذیرد (یعنی: کم و زیاد می‌شود).

مقصود آن قاعده‌ی میانه‌ای است که نصوص شرعی بر آن دلالت می‌کند و به رابطه-ی ظاهر و باطن و تاثیر هر کدام بر دیگری اشاره می‌کند.

همچنان که در گفتار رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - آمده است:

«أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضَغَةً: إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ» [رواه البخاری]

«هم چنین برایتان معلوم باشد که در وجود انسان قطعه گوشتی وجود دارد که چنان چه اصلاح شود، همه‌ی وجود او اصلاح شود و هرگاه تباه گردد تمام وجودش تباه می‌گردد. بدانید و آگاه باشید آن (قطعه گوشت) قلب است.»

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَخْطَأَ خَطِيئَةً - وَفِي رِوَايَةٍ: إِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا - نُكِتَتْ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ، فَإِذَا نَزَعَ وَاسْتَغْفَرَ وَتَابَ سَقِلَ قَلْبُهُ وَإِنْ عَادَ زِيدَ فِيهَا حَتَّى تَعْلُو قَلْبَهُ وَهُوَ الرَّأْنُ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» [صحيح سنن الترمذی: ۲۶۵۴]

رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - می‌فرماید: «وقتی که بنده مرتکب لغزش یا گناهی می‌شود، نقطه‌ی سیاهی در قلبش نقش می‌بندد، پس اگر از گناه دست بکشد و

استغفار و توبه نماید (نقطه‌ی سیاه کنار می‌رود و) قلبش پاک می‌شود. و اگر دوباره به گناه برگردد به لکه افزوده می‌شود تا این که همه‌ی قلب را فرا می‌گیرد. و مقصود، «زَان» که خداوند در قرآن یاد کرده است همین است. ﴿كَلَّا بَلْ زَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [المطففين: ۱۴]

وقال رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : «تُعَرِّضُ الْفِتْنُ عَلَى الْقُلُوبِ كَالْحَصِيرِ عُودًا عُودًا، فَأَيُّ قَلْبٍ أُشْرِبَهَا، نُكِثَ فِيهِ نُكْثَةٌ سَوْدَاءٌ، وَأَيُّ قَلْبٍ أَنْكَرَهَا، نُكِثَ فِيهِ نُكْثَةٌ بَيْضَاءٌ....» [رواه مسلم]

و رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - فرمودند: «فتنه‌ها (پیوسته) همانند چوب‌های حصیر در کنار هم، به دل‌ها روی می‌آورند، هر دلی که فتنه‌ای بپذیرد لکه‌ی سیاهی در آن پدید می‌آید و هر قلبی که آن را انکار کند لکه‌ی سفیدی در آن به وجود می‌آید.»

پس فکر کن که چگونه قلب روی جوارح تاثیر می‌گذارد، همچنان که قبلا در حدیث بخاری ذکر کردیم و چگونه با هر گناهی که اعضای ظاهری بدن مرتکب می‌شوند تاثیر می‌پذیرد، همان گونه که در دو حدیث اخیر بحث نمودیم.

این احادیث بر فاسد و باطل بودن عقیده‌ی جهمیه و مرجئه دلالت می‌کنند آن جا که می‌پندارند ممکن است حرکت اعضای ظاهری بدن به سویی باشد و قلب به سویی دیگر جوارح کفر بواح انجام دهد و باطن مطمئن به ایمان باشد در ظاهر کافر و در باطن مؤمن باشد...!

بنابراین کفر در نظر اهل مرجئه و جهمیه یکی بیش نیست و آن کفر قلب و تکذیب دل است یا این که دلالتی صریح - مثل تعبیری از زبان خود - دال بر کفر و تکذیبش یافت شود...!

و این قولی پلید و باطل است که با دلایل نقلی و عقلی رد داده شده است و اهل علم، سخنانی شدید در رد این مذهب گمراه و اهل و یاوران آن دارند و ما در جاهای دیگری در بحث‌هایمان به آن پرداخته‌ایم.

۵- همچنین از خصیصه‌های این درخت پاک و مبارکی که برای توحید مثل داده شده آن است که بخشش (و ثمره‌ی) آن در طول زمان و روزگار دائمی است و مانند بقیه‌ی درختان فصلی که در یک فصل، بخشش (و ثمره) دهند و در دیگر فصل‌ها آن را متوقف کنند نیست بلکه بخشش (و ثمره‌ی) آن در تمامی فصل‌ها، روزگار و ساعات، دائمی است

﴿تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا....﴾ [ابراهیم: ۲۵]

«بنا به خواست و اراده‌ی خدا، هر زمانی میوه‌ی خود را بدهد (و دائما به بار نشسته و سرسبز و خرم باشد).»

شهادت توحید (لااله الاالله) نیز چنین است بخشش (و ثمره‌ی) آن همیشگی است و در طول روزگار (و عمر) به صاحبش خیر می‌رساند و مانند بقیه‌ی عبادات همچون نماز یا روزه یا حج یا زکات که بخشش و (ثمر دهی) آنها محدود و محصور به وقت و زمانی مشخص باشد نیست...!

بلکه در حالات اقامت و کوچ در صلح و جنگ در تولا و تبرا در گوشه گیری و معاشرت در سر کار یا منزل یا هر مکان دیگر «لااله الاالله» صاحبش را در گفته‌ی صحیح و جهت گیری (درست) توجیه و راهنمایی می‌کند و تمام حرکات و سکنات او بر پایه و اساس توجیه و جهتی است که شهادت توحید (لااله الاالله) به او می‌بخشد!

(چنین کسی) چیزی را نیکو می‌داند که «لااله الاالله» آن را نیکو بداند و چیزی را زشت می‌داند که «لااله الاالله» آن را زشت بداند دوستی و دشمنی‌اش در راه «لااله الاالله» و برای اوست اگر «لااله الاالله» این گونه در وجود کسی تحقق پیدا کند هم چنان خواهد بود که پروردگارمان در وصف آن می‌فرماید:

﴿تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا....﴾ [ابراهیم: ۲۵]

«بنا به خواست و اراده‌ی خدا، هر زمانی میوه‌ی خود را بدهد (و دائما به بار نشسته و سرسبز و خرم باشد).»

و محدود و منحصر به زمان خاصی نیست!

وقتی که هر انسانی این آیه‌ی مبارک را تلاوت می‌کند، شایسته است که تمامی این معانی را برای خود یاد آوری کند و در آن اندیشه نماید و (لازم است) در برابر این مثل بزرگی که خداوند برای شهادت توحید زده است، توقف نماییم و مقصود آن را دریابیم:

قَالَ تَعَالَى: ﴿وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ [ابراهیم: ۲۵]
«خداوند برای مردم مثل‌ها می‌زند تا یاد آور شوند (و پند گیرند).»

سخن پایانی

قبل از آنکه این مبحث مهم را به پایان برسانم، ترجیح دادم با کلماتی از شیخ شهید - نحسبه کذلک و لا نزکیه علی الله - سید قطب - رحمه الله علیه - که آنرا با عرق و خون خویش (در مورد **لااله الا الله**) به نگارش درآورد و به خاطر همین مطالب بر سر دار اعدام طواغیت رفت، با خواننده گرامی خداحافظی کنم. ما این مطالب را از کتاب سودمند «فی ظلال القرآن» و دیگر آثار او اقتباس نموده‌ایم تا شاید الله متعال به وسیله‌ی آن کسانی را که از راه راست منحرف و گمراه شده‌اند و در نزد خویش گمان می‌کنند بر طریق درست و صحیح هستند و یا کار خوبی انجام می‌دهند، هدایت نماید. به راستی خداوند بلندمرتبه بر انجام هر کاری که بخواهد، تواناست.

سید قطب - رحمه الله علیه - می‌فرماید:

«هرکس به شهادتین اقرار نماید، گواهی دهد که معبود به حقی جز خدا نیست و محمد فرستاده‌ی اوست، گفته نمی‌شود که وی به شهادتین گواهی داده است تا اینکه مدلول و مفهوم این گواهی دادن و مقتضیات و دلایل آنرا که جز خدا نباید معبودی دیگر برگزیند و سپس هیچ شریعت و برنامه‌ای را جز از سوی خدا نپذیرد، به جا بیاورد.

در این صورت، اسلام تنها اقرار به شهادتین نیست، بدون آنکه گواهی دادن به **لااله الا الله** معنی و حقیقت خود را به دنبال داشته باشد که از جمله‌ی آن یگانگی الوهیت، یگانگی قیومیت، یگانگی عبودیت و یگانگی راه و جهت است این اسلام همان است که خدا آنرا چنین خواسته است و دیگر اسلامی که هوی‌ها و امیال نسلی از نسلهای بدبخت آدمیان آن را خواستار باشد، بی اعتبار و فاقد ارزش است. همچنین اسلامی که امیال دشمنان به کمین نشسته‌ی اسلام آنرا تصور می‌کنند و مزدورانشان در اینجا و آنجا آنرا طلب می‌نمایند (اسلام نیست و ارزش و اعتباری ندارد).

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵]

«وکسی که غیر از (آئین و شریعت) اسلام، آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود، و او در آخرت از زمره زیانکاران خواهد بود.»

هرکس هرگونه تعدیل و تغییری در این منهج بوجود آورد و تلاش کند تو را از منهج اصلی خارج سازد، به ناچار امری معلوم در این دین را انکار نموده است و از دین اسلام خارج شده است، اگرچه هزار بار هم به زبان بگوید: از زمره‌ی مسلمانان است...!

اسلام منهجی برای تمام زندگی است، هرکس از آن پیروی و تبعیت نماید، مومن و داخل در دین خداست و اگر کسی حتی در یک حکم هم از غیر آیین اسلام تبعیت کند، ایمان را رد نموده و به الوهیت خدا تجاوز کرده و از دین اسلام خارج شده است، هرچند هم اعلام کند که به عقیده‌ی اسلام احترام می‌گذارد و مسلمان است؛ چون تبعیت وی از شریعتی غیر از شریعت اسلام ادعای او را تکذیب می‌نماید و وی را به خروج از دین اسلام دفع نموده است...!

قَالَ تَعَالَى: ﴿وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ [الانعام: ۱۲۱]

«اگر از آنان اطاعت کنید بیگمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود.»

همانا هرکس از انسانی در شریعت و قانونی پیروی کند که از پیش خود آنرا فراهم آورده و تهیه دیده باشد - اگر چه در کاری جزئی و کوچک هم باشد - به طور قطع مشرک است. هرچند در اصل مسلمان باشد و سپس چنین کاری را انجام دهد به سبب آن از دایره‌ی اسلام بیرون می‌رود و وارد دایره‌ی شرک می‌گردد، اگرچه بعد از آن مدت‌ها زندگی کند و با زبان بگوید: «اشهد ان لا اله الا الله...» اما با این وجود، چون از غیر خدا قوانین و مقررات دریافت کرده و از غیر خدا اطاعت نموده، مشرک است...!

مشکل بزرگی که امروز گریبانگیر جنبش‌های راستین اسلامی است (و با حرکات حقیقی اسلامی مبارزه می‌کند) مصیبتی تجسم یافته در وجود اقوامی از مردمان است که از سلاله‌ی مسلمانانند و در سرزمین‌هایی زندگی می‌کنند که روزی و روزگاری سرزمین اسلام و «دارالاسلام» بوده است و شریعت و آیین خدا بر آن جاها حکومت و فرمانروایی

نموده است، سپس این سرزمینها و این اقوام به حقیقت، اسلام را ترک می‌گویند؛ اما به صورت اسمی، اسلام را اعلان و اظهار می‌کنند و سرانجام ارکان و اصول اسلام را در عقیده و واقعیت رها می‌سازند و با آن بیگانه می‌شوند؛ هرچند گمان می‌برند که معتقد به اسلام و پیرو آیین اسلام هستند. اسلام، گواهی دادن به **لااله الاالله** است؛ گواهی **لااله الاالله** مجسم و متجلی در اعتقاد به این است که صرفاً خدای یگانه، آفریدگار این هستی و متصرف در آن است و او تنها کسی است که بندگان مراسم پرستش و همه‌ی تلاش زندگی را فقط برای او انجام می‌دهند. و الله تنها ذاتی است که بندگان، قوانین را از او دریافت می‌دارند و در برابر فرمانش، درباره‌ی کار و بار سراسر زندگیشان، خضوع و خشوع می‌کنند. و هرکس به **لااله الاالله** با این مدلول و مفهوم - گواهی ندهد، هنوز داخل اسلام نشده است.^۱ حال نام و لقب و نسب او هرچه می‌خواهد باشد. و هر سرزمینی که گواهی **لااله الاالله** - با این مدلول و مفهوم - در آن پیاده نشده باشد، در شمار سرزمینی است که با آیین خدا عبادت ننموده و هنوز به دایره‌ی دین اسلام در نیامده است.

و امروز در روی کره زمین، اقوامی از مردمان به سر می‌برند که نامهایشان نام‌های مسلمانان است و خود نیز از سلاله و خاندان مسلمانانند و در آن کشورهایی است که روزی و روزگاری دارالاسلام بوده است؛ اما امروز دیگر نه آن اقوام گواهی **لااله الاالله** را - با این مدلول و مفهوم - می‌دهند و نه آن کشورها آنگونه که لازمه‌ی این مدلول و مفهوم است، خداپرستی می‌کنند (و پروردگار را به گونه‌ای شایسته پرستش می‌نمایند).

به راستی ما در قرآن در می‌یابیم که خداوند پاک و منزّه به مسلمانان صرفاً عبادات و مراسم دینی نمی‌آموزد و به ایشان تنها آداب و اخلاق یاد نمی‌دهد، آنگونه که مردم درباره‌ی دین چنین تصور بی‌ربطی دارند. بلکه قرآن سراسر زندگی مسلمانان را در بر

^۱ - شاید مقصود سید قطب - رحمه الله علیه - این باشد که: اگر چنین کند (به ظاهر) داخل اسلام شده است؛ اما داخل اسلام حقیقی که به او نفع برساند یا اسلامی که مقصود و مراد شارع باشد، نشده است. اگر **لااله الاالله** بگوید، داخل اسلام شده است؛ ولی اگر به مفهوم و مقتضیات آن که قبلاً ذکر شد، عمل نکند، به طور مستمر صفت و حکم اسلام بر وی اطلاق نمی‌گردد.

می‌گیرد و به هر آنچه زندگی واقعی مردمان در شرایط مختلف زمان و مکان با آن رو به رو می‌گردد، می‌پردازد.

(و خداوند) از فرد مسلمان و جامعه‌ی اسلامی کمتر از این نمی‌خواهد و نمی‌پذیرد که زندگی آنها باید به طور کلی بر مبنای این برنامه باشد و با دستور و راهنمایی آن اداره گردد. آشکارا باید گفت: خداوند از فرد مسلمان و همچنین از جامعه‌ی اسلامی نمی‌پذیرد که برای زندگی خویش برنامه‌هایی از منابع گوناگون تهیه نماید؛ مثلاً برنامه‌ای برای زندگی شخصی، عبادات، مراسم مذهبی، و اخلاق و آداب، از کتاب خدا برداشت کند (و سر و سامان دهند) و برنامه‌ای برای معاملات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و دولتی، از کتاب دیگر برگیرند و یا آنرا به طور کلی (و بدون استثنا) از هر اندیشه‌ی بشری دیگر تهیه کنند و اگر چنین نشود، ایمانی و اسلامی در میان نخواهد بود بلکه ایمانی و اسلامی وجود نخواهد داشت، زیرا کسانی که چنین کنند - یعنی برنامه‌ی زندگی خود را از منابعی جز قرآن تهیه کنند - در اصل هنوز ایمان را نپذیرفته‌اند و به دایره‌ی ایمان در نیامده‌اند. و هنوز به ارکان اسلام اعتراف و اقرار ننموده‌اند و پیش از هر چیز گواهی **لااله الا الله** را ادا نکرده‌اند، گواهی‌ای که این معنی از آن پدیدار می‌گردد که: حاکم و فرمانروا و قانونگذاری جز خدا وجود ندارد....

بسیاری از مردم در این روزگار می‌یابیم که می‌گویند: به الله متعال ایمان دارند؛ اما در همان حال قضاوت را به آیین و شریعتی می‌برند که ساخته‌ی غیر الله متعال است، و از کسی پیروی می‌کنند که از رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - و کتابش تبعیت نمی‌کند و تصورات و ارزشها و موازین و اخلاق و آداب (خویش) را از غیر خدا فرا می‌گیرند (و به این ترتیب) غیر خدا را در الوهیت پروردگار شریک می‌گردانند و تمام اینها (درحقیقت) با قولی که می‌گویند به خدای یکتا ایمان دارند متناقض است و این (موارد) با گواهی دادن به اینکه هیچ معبود به حقی جز خدای یگانه وجود ندارد، سازگار نیست.

شگفت آورتر آنست که عده‌ای از مردم ادعا می‌کنند که مسلمان هستند، درحالی‌که برنامه زندگی خویش را از فلان و فلان، همان کسانی که خدای پاک و منزّه ایشان را «کور» می‌نامد، فرا می‌گیرند و باز با وجود این پیوسته می‌پندارند مسلمان هستند...!

و هیچ بنده‌ای از بندگان خدا نمی‌تواند بگوید که من شریعت و برنامه‌ی خدا را رد می‌نمایم یا نسبت به مصلحت مردمان از خداوند آگاه‌تر هستم و اگر کسی - به زبان یا عمل - چنین چیزی بگوید، به تحقیق از دایره و چهارچوب دین اسلام خارج شده است....

ایمان، با حکمیت قرار ندادن شریعت خدا و به داوری نپذیرفتن قوانین پروردگار و یا با عدم رضایت به حکم این شریعت و فرمان قوانین خداوند، مطلقاً در یکجا جمع نمی‌شود. کسانی که گمان می‌برند که خودشان و یا دیگران مسلمان هستند؛ هرچند که شریعت آفریدگار جهان را در زندگانی خویشتن حکمیت قرار نمی‌دهند و فرمانروا نمی‌گردانند و یا اینکه هنگامیکه حکم شریعت درباره ایشان پیاده و اجرا گردد، به آن خشنود نبوده و آنرا نمی‌پذیرند، در واقع ادعای دروغینی دارند و شامل این نص قاطع می‌شوند.

﴿وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ [النور: ۴۷]

«و آنان درحقیقت مؤمن نیستند.»

انسان هرگز به این دین مومن نمی‌شود تا اینکه ارکان و اصول و موازین آنرا بر هر کاری و در هر حالتی حاکم نگرداند. و هرگز به این دین مومن نمی‌شود درحالی‌که مشاهده کند، تصور و برنامه‌ای دیگر یا میزان و معیاری دیگر از قرار داد و اصطلاحات بشر وجود دارد و با وجودیکه این دین نزد وی آمده است و باید قضاوت و داوری خود را نزد آن ببرد، به خویش اجازه دهد که قضاوت و داوری‌اش را نزد برنامه و معیار ساخته‌ی بشر ببرد!

و شایسته‌تر آنست که شخص مسلمان، هرگز نتواند حتی لحظه‌ای هم به خویش اجازه دهد که برای انجام ندادن حکمی از احکام دینش یا رکنی از ارکانی که دینش تصور نموده است، عذر بیاورد و خود را با وجود دینش در مقام دفاع قرار ندهد!

همانا (برای فرد مسلمان) اصل دین اوست، دینی که خداوند غیر از آنرا از هیچکس نمی‌پذیرد و ترازو و معیاری است که ترازو و معیار دیگری همسنگ با آن یافت نمی‌شود و هرگاه (فردی مسلمان) برای انجام دادن حکمی از احکام دینش عذر بیاورد، یا خود را با وجود دینش در مقام دفاع قرار ندهد، درحقیقت اینگونه برای خویش فرض می‌کند که غیر از ترازو و معیاری که دینش اقامه نموده است، ترازو و معیار دیگری وجود دارد که به ناچار باید به آن اعتراف کند و حتی بپذیرد که به آن حکم نماید (و داوری و قضاوت را به نزدش ببرد)!!

و موضوع در اینجا ارتباط مستقیمی با عقیده دارد و بود و نبود (عقیده و ایمان) به آن وابسته است و از جهتی دیگر پرتگاه خطرناکی (برای انسان مسلمان) است که شایسته است به آن آگاه شود و همانا این اوست که برایش برنامه طرح می‌کند؛ چون آنچه دینش بیان می‌کند، (درحقیقت) همان چیزی است که خداوند آن را خواسته است نه دیگری.

زیرا در تمامی پهنه گیتی در همه‌ی زمانها و عصرها دو قاعده برای اندیشه‌ی زیستن وجود داشته است:

قاعده ای که خدای پاک و منزّه را در الوهیت و ربوبیت و قیومیت و حاکمیت و فرمان‌روایی یگانه و واحد می‌داند

و سپس بر این اساس نظامی برای زندگی بر پا می‌کند که از خصوصیت‌های الوهیت و ربوبیت و قیومیت و فرمانروایی بشر خالی است و طبق همین طرح و نظام در همه چیز به وحدانیت خدا معترف می‌شود و اندیشه‌ی اعتقادی و ارزش‌های انسانی و اجتماعی و اخلاقی و منهج‌های اساسی برای زندگی واقعی (و همچنین) شریعت‌ها و قوانینی را که بر

این زندگی حکم می‌راند، صرفاً از خداوند دریافت می‌کند و از کس دیگری غیر از او نمی‌گیرد و اینگونه گواهی می‌دهد که هیچ معبود به حقی جز خدا وجود ندارد.....

قاعده‌ی دیگری (وجود دارد) که الوهیت و ربوبیت و قیومیت و فرمانروایی و حاکمیت خدای پاک و منزّه را رد می‌نماید و وجود او را به طور کلی در هستی منکر می‌شود و یا اینکه (با وجود اعتقاد به خداوند، دخالت او را بر) امور زمین، زندگی مردم، ساختار اجتماعی و شریعت‌ها و قانون‌های حاکم بر آن، نفی می‌کند و مدعی می‌شود که هر بشری: فرد یا جماعت، گروه یا طبقه، حق دارد خصیصه‌های الوهیت و ربوبیت و قیومیت و فرمانروایی و حاکمیت را - به جای خدا یا در کنار خدا - در زندگی مردم پیاده کند و به این ترتیب مردمی که زندگی‌شان بر اساس این قاعده بر پا می‌گردد، به (درستی به حقانیت) لااله الا الله گواهی نمی‌دهند.

این قاعده.... و آن قاعده.... دو اندیشه‌ی جدا از هم می‌باشند (و هیچگاه در آن واحد جمع نمی‌شوند)؛ چون یکی از آنها «جاهلیت» و دیگری «اسلام» است. بدون در نظر گرفتن شکل‌های مختلف آن و اوضاع و احوال گوناگون و نام‌های متنوعی که مردم بر جاهلیتشان می‌گذارند.... حاکمیت فرد یا ملت کمونیسم یا سرمایه داری دموکراسی یا دیکتاتوری و (درحقیقت) اینگونه نامگذاری‌ها و شکل‌ها، هیچ اعتبار و ارزشی ندارد؛ چون همه‌ی آنها در یک قاعده‌ی اساسی با هم مشترک هستند (و در یک نقطه به هم می‌رسند) و آنهم پرستش بشر برای بشر و نپذیرفتن الوهیت و ربوبیت و قیومیت و حاکمیت و فرمانروایی خدای پاک و منزّه به تنهایی است.»

خاتمه

و بعد، این بود آنچه می‌خواستم درباره‌ی این مبحث مهم (شروط لا اله الا الله) بنویسم. از خداوند بلندمرتبه می‌خواهم که آن را قبول فرماید و به وسیله‌ی آن به بندگان و سرزمین‌ها نفع برساند و تمامی اعمال ما را به طور خالص برای خود قرار دهد، به گونه‌ای که از این کار خواهان نام و شهرت و ریا نباشیم....

انه تعالى سمیع قریب مجیب و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و علی آله و صحبه و سلم و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

۱۴۲۱/۷/۲۰

الشیخ عبدالمنعم مصطفی حلیمه

«ابوبصیر»

۲۰۰۰/۱۰/۱۸ م

فهرست

صفحه	موضوع
۲	پیشگفتار مولف
۱۰	مقدمه‌های مهم و ضروری
۱۰	✓ مقدمه‌ی اول
۱۳	✓ مقدمه‌ی دوم
۱۵	✓ مقدمه‌ی سوم
۱۷	✓ مقدمه‌ی چهارم
۱۸	✓ مقدمه‌ی پنجم
۲۰	معنای «لااله الاالله»
۲۴	توحید حاکمیت جزء کدام نوع از اقسام توحید است؟
۳۱	معنای شرط
۳۲	شروط «لااله الاالله»
۳۲	شرط اول: نطق و اقرار
۴۰	✓ آیا هیچ چیزی می‌تواند جایگزین شهادت توحید شود؟
۴۴	✓ درباره‌ی کسی که کافر بودنش از این جهت نیست که وی از به زبان آوردن و اقرار به شهادت توحید امتناع کرده باشد

- ۴۷ **شرط دوم: کفر به طاغوت**
- ۵۲ ✓ معنای طاغوت
- ۵۷ ✓ چگونگی کفر به طاغوت
- ۶۳ ✓ آیا به کار بردن لفظ طاغوت برای مسلمان جایز است؟
- ۶۴ **شرط سوم: علم**
- ۷۰ ✓ رد بر شبهه‌ای که برخی علما ایمان پیرزنان را تحسین می‌کنند
- ۷۴ ✓ مساله‌ی مهم در بیان حال و حکم جاهل به توحید
- ۷۸ ✓ مقررات اقامه‌ی حجت بر جاهل
- ۸۱ **شرط چهارم: صدق و اخلاص**
- ۸۵ **شرط پنجم: نداشتن شک و تردید و رسیدن به یقین**
- ۸۸ **شرط ششم: عمل کردن به «لا اله الا الله»**
- ۹۳ ✓ نماز از جمله اعمالی است که به عنوان شرطی برای صحت و درستی توحید مورد اعتبار است
- ۹۴ ✓ چه وقت انسان به سبب ترک اعمال کافر می‌شود؟
- ۹۸ **شرط هفتم: محبت منافی با نفرت و دشمنی**
- ۱۰۷ **نشانه‌های محبت صادق**

- ✓ دستیابی به پیروی و دنباله روی از (سنت) رسول خدا - صلی
الله علیه و سلم - ۱۰۷
- ✓ ترجیح و انتخاب (پیروی) از (حکم) خدا و رسول او - صلی
الله علیه و سلم - در حالت داشتن اختیار ۱۰۹
- ✓ (دچار شدن به) بلا و صبر بر آن ۱۱۱
- شرط هشتم: راضی بودن به «لا اله الا الله» و فرمان برداری و تسلیم در برابر آن ۱۱۸
- شرط نهم: وفات یافتن بر کلمه‌ی «لا اله الا الله» ۱۲۵
- یادآوری های مهم و ضروری ۱۲۹
- ✓ یادآوری اول ۱۲۹
- ✓ یادآوری دوم ۱۲۹
- ✓ یادآوری سوم ۱۳۳
- ✓ یادآوری چهارم ۱۳۶
- ✓ یادآوری پنجم ۱۳۷
- ✓ یادآوری ششم ۱۳۹
- ✓ یادآوری هفتم ۱۴۱
- حالاتی که در آن، شمشیر از سر کسی که «لا اله الا الله» می گوید، برداشته نمی-
شود. ۱۴۴
- ✓ مرتدی که ارتداد او مغلظه است ۱۴۴

۱۴۹	✓ زندیق
۱۵۲	✓ ناسزاگویی به رسول خدا - صلی الله علیه و سلم -
۱۵۳	✓ در مورد کسی که حد قتل بر او واجب است.
۱۵۴	✓ مَثَل شهادت توحید در قرآن کریم
۱۶۱	سخن پایانی
۱۶۹	فهرست مطالب